امر به معروف و نهی از منکر؛

۱

دو فریضه برتر در سیره معصومین

پژوهشکده امر به معروف و نهی از منکر



بسم الله الرحمن الرحیم

امر به معروف و نهی از منکر: دو فریضه برتر در سیره معصومین علیهم السلام

نویسنده:

محمود مدنی بجستانی

ناشر چاپی:

معروف

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

امر به معروف و نهی از منکر: دو فریضه برتر در سیره معصومین علیهم السلام جلد ۱

مشخصات کتاب

سرشناسه : مدنی بجستانی، محمود، ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پدیدآور : امر به معروف و نهی از منکر: دو فریضه برتر در سیره معصومین علیهم السلام/ تالیف سیدمحمود مدنی بجستانی؛ [به سفارش] ستاد احیای امر به معروف و نهی از منکر، پژوهشکده امر به معروف و نهی از منکر.

وضعیت ویراست : ویراست ۲.

مشخصات نشر : قم: معروف، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری : ۲ج.

شابک : دوره ۹۷۸-۶۰۰-۶۶۱۲-۰۴-۱ : ؛ ۲۵۰۰۰ ریال: ج.۱ ۹۷۸-۶۰۰-۶۶۱۲-۰۳-۴ : ؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج.۲ ۹۷۸-۶۰۰-۶۶۱۲-۰۵-۸ :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج. ۱ و ۲ (چاپ دوم).

یادداشت : عنوان عطف: دو فریضه برتر در سیره معصومین.

یادداشت : کتابنامه.

عنوان عطف : دو فریضه برتر در سیره معصومین.

موضوع : امر به معروف و نهی از منکر

موضوع : چهارده معصوم -- کلمات قصار

شناسه افزوده : ستاد احیاء امر به معروف و نهی از منکر. پژوهشکده امر به معروف و نهی از منکر

رده بندی کنگره : BP۱۹۶/۶/م۴الف۸ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۷۷۵

شماره کتابشناسی ملی : ۳۰۹۱۸۹۲

ص: ۱

اشاره

«فهرست مطالب»

شرایط امر به معروف و نهی از منکر۵۱

فصل اول: شناخت معروف و منکر

شرایط امر به معروف و نهی از منکر۵۲

ص: ۶

سکوت در مقابل دشنام۷۴

بخش سوم:

مراحل امر به معروف و نهی از منکر

مراحل امر به معروف و نهی از منکر۷۸

ص: ۷

الف. پیامبر و ثروتمند مغرور۹۵

ب: نهی از منکر در بازار۹۶

ج. نهی از غیبت۹۶

د. غذای سگ های جهنم۹۷

و. نهی از سخن چینی۹۷

ص: ۸

ص: ۹

اشاره

تقدیم به آن که جان خویش را برای اقامه امر به معروف و

نهی از منکر، تقدیم کرد؛

او که به همه آزادگان، راه و رسم امر به معروف

و نهی از منکر را آموخت؛

در پیشگاه عظمت حق، سرور جوانان بهشت

جاوید شد و در حافظه تاریخ و ضمیر

انسان های آگاه ومبارز، جاودانه شد.

تقدیم به سردار سرافرازِ عاشورا، امام احرار،حسین بن علی(علیهماالسّلام)

ص: ۱۱

سخن آغازین :نیاز جامعه برین

اشاره

انسان ها از ابتـدای آفرینش تا کنون، هماره برای ایجاد جامعه ای برتر و مـدینه ای فاضـله، تلاش کرده اند و جان و مال بر سـر این آرزو نهاده اند. این تلاش، کوششـی از سـر بیهودگی و سرگرمی نبوده، بلکه نیازی فطری است که خداوند در ضمیر آنان نهـاده و برای برآورده شـدن آن، تمـامی نیروهـای جهـان هسـتی را به خـدمت آنـان گمـارده است؛ چنـان که خـود در کتـاب جاویدش می فرماید:

(لَقَدْ اَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَاَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَالْمیزانَ لِیَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ وَاَنْزَلْنا الْحَدیدَ فیه بَأْسٌ شَدیدٌ وَمَنافِعُ لِلنّاسِ...)؛ (۱)

همانا فرسـتادگانمان را با نشانه هایی روشن فرسـتادیم و با ایشان کتاب و میزان را نازل کردیم؛ تا آدمیان به اقامه قسط برخیزند و آهن را فرود آوردیم که دارای نیرویی شدید و منافعی برای مردم است... .

برای تشـکیل این جامعه برتر و این مدینه فاضـله، چه شـرایط و اموری ضـروری است و برای برآورده شدن این آرزوی دیرپای انسان، کدامین اسباب و افعال باید فراهم آید؟

در پاسـخ بـدین سؤال، اوّلین چیزی که به ذهن می آیـد، کلمه «قـانون» است. بـدون شک جامعه ای که دارای قانون نیست، یا قـانونی صـحیح بر آن حکومت نمی کنـد، راه به ساحـل سـعادت نمی برد و روی فلاح و رسـتگاری نمی بینـد. بنابراین، قانون صحیح، اولین سـنگ بنای جامعه برین است. خدای بزرگ برترین قانون را که - از علم نامتناهی او سرچشـمه گرفته است - به بشـر ارزانی داشـته و همگان را به پیروی از آن، دعوت کرده و حیات طیّبه را در گرو عمل بدان شمرده (۲)و دوری گزیدن از آن را سبب اصلی زندگی ناخوشایند و

۱- حدید، آیه ۲۶.

۲- «من عمل صالحامن ذکر اوانثی وهو مؤمن فلنحیینّه حیاه طیّبه » ، آیه ۹۷.

سراسر سختی و فشار دانسته است.(۱) اکنون این سؤال باقی است که آیا تنها وجود قانونی صحیح و کامل، سعادت جامعه را تضمین می کند و آرزوی دیرینه بشری را برای رسیدن به جامعه نمونه، برآورده می سازد؟ بدون تردید، پاسخ، منفی است؛ زیرا آن چه موجب برآورده شدن این آرزو و تحقّق یافتن این خواسته است، پیاده شدن این قانون و به مرحله اجرا درآمدن آن از طرف تمامی افراد جامعه است.

قانون، مانند نسخه شفابخشی است که تنها وجود آن، دردی را دوا نمی کند؛ بلکه به دست آوردن دارو و مصرف دقیق و صحیح آن، بشارت دهنده سلامتی و تضمین کننده زندگی و شادابی است.

از این رو، قانون صحیح، نیازمند ضامن اجرایی قوی است؛ تا کسی حدود آن را زیر پای نگذارد و مرزهایش را رعایت کند و در میدان عمل، آن را به فراموشی نسپارد. باید نیرویی در جامعه انسانی باشد؛ تا کسانی را که از روی نادانی و یا از سر هوس، به قانون پشت پا زده، آن را پایمال می کنند و وظایف انسانی خویش را نادیده می انگارند، وادار به انجام وظیفه و تدارک خطاهای گذشته کند.

ضامن اجرای قانون

در تمامی نظام های سیاسی دنیا، گروهی خاص مأمور اجرای قانون و نظارت مستقیم بر چگونگی اجرای آن هستند؛ امّا در نظام سیاسی اسلام، تنها برگزیدگان جامعه، مسئول نظارت بر اجرای قانون نمی باشند؛ بلکه هر فرد جامعه اسلامی، موظّف به نظارت بر اجرای قانون و پاسداری از حدود آن است و این حق نظارت و دخالت، ویژه افرادی مخصوص و یا مواردی ویژه نیست؛ بلکه همه افراد نسبت به همه قوانین و نیز نسبت به تمامی طبقات جامعه، حق نظارت و دخالت در اجرای قوانین دارند. این حق نظارت عمومی که ضامن اجرای عدالت و قسط و تضمین کننده رسیدن جامعه به کمال و سعادت است، «امر به معروف و نهی از منکر» نامیده می شود.

توجه به شرایط

فریضه امر به معروف و نهی از منکر، همانند سایر دستورات اسلامی، دارای شرایط، مراتب، شیوه ها و بایدها و نبایدهای بسیاری است که آمران به معروف و ناهیان از منکر، باید به خوبی از آنها آگاه بوده، با توجه به آنها، وظیفه خویش را به انجام رسانند.

۱- «ومن اعرض عن ذکری فان له معیشه ضنکا» ،طه، آیه ۱۲۴.

اگر بـدون توجه به این شـرایط، امر به معروف و نهی از منکر انجام شود، ممکن است این نسـخه شـفابخش، به سمّ قاتل و زهر کشـنده تبدیل شود و جامعه را از اهداف الهی و انسانی خود دور سازد. امام صادق(علیه السّلام) اثر اقدامات ناآگاهانه و بدون پایه معرفتی را این گونه بیان می فرماید:

العامل علی غیر بصیره کالسائر علی غیر الطریق لایزیده سرعه السیر الاّ بُعدا؛ (۱)

آن کس که بـدون شـناخت و بصیـرت، اقـدام به انجام دادن عملی می کنـد، چونان رونـده ای است که مسیر اشـتباهی را می پیماید که شتاب بیشتر، تنها او را از مقصد دورتر می کند.

متأسـفانه در جوامع اسـلامی کنونی، وظیفه بسـیار سترگ «امر به معروف و نهی از منکر»، به فراموشـی سپرده شده است و حتی بـدان پـایه کـه بـه وظـایف کوچـک و شخصـی اهمیـت داده می شـود، نسـبت بـه برپـای داشـتن این فریضه بزرگ و فراگیر و سرنوشت ساز، توجه نمی شود. گویا اصـلاً خـدا این فریضه را بر عهـده ایشان قرار نداده است و در آخرت، از آن بازخواسـت نخواهد کرد.

از طرف دیگر، با فراموشـی عملی این فریضه، بحث از باید و نبایدها و شـرایط و خصوصـیات آن نیز بسـیار کم رنگ و اندک شـده است و در حـالی که درباره موضوعاتی بی اهمیت و یا کم اهمیت قلم فرسایی ها می شود و کتاب ها و مقالات مفصّل و پی درپی نوشته می شود، دربـاره این فریضه حسّ‍ـاس، ظریف و مربوط به لحظه لحظه زنـدگی امروز و فردای مـا کمـتر سـخن گفته و یا کتاب و مقاله نوشـته می شود و به شـرایط و شیوه های پیاده کردن آن در جهان امروز - که به حق آن را جهان تبلیغ وامواج نام نهاده اند - توجه بسیار اندکی می شود.

امام باقر(علیه السّلام) در فرازی از سخنان خویش عامل این سهل انگاری و فراموشکاری را دنیادوستی و لذّت طلبی می داند و می فرماید:

یکون فی آخر الزمـان قوم یتّبع فیهم قوم مراؤون یتقرؤن ویتنسـکون حـدثاء سـفهاء لایوجبون امرا بمعروف ولا نهیا عن منکر الاّ اذا أمنوا الضـرر یطلبون لانفسـهم الرخص والمعاذیر یتّبعون زلاّه العلماء وفساد عملهم یقبلون علی الصلاه والصیام وما لا یکلمهم فی نفس ولا مال. ولو اضرّت الصلاه بسائر ما

۱- شیخ حرّ عاملی ، وسائل الشیعه ، ج ۱۸، ص ۱۲.

یعملون باموالهم وابدانهم لرفضوها کما رفضوا اسمی الفرائض واشرفها؛ (۱)

در زمان آخرین، گروهی می باشند که از افراد ریاکاری که قرائت قرآن و عبادت را به خود می بندند و تازه به دوران رسیده های نادانی هستند، پیروی می کنند. آنان، امر به معروف و نهی از منکر را واجب نمی شمارند؛ مگر بدان هنگام که ضرری بر ایشان نداشته باشد. آنان همواره برای خویش، به دنبال راه چاره، فرار و عذرتراشی می گردند و در جست جوی لغزش دانشمندان و اعمال تباه آنانند. به نماز و روزه و آن چه به مال و جانشان آسیبی نمی رساند، روی می آورند؛ ولی اگر نماز به مال و جانشان آسیب رساند، آن را به دور افکنند؛ همان گونه که برترین واجبات و بزرگ ترین آنها (یعنی امر به معروف و نهی از منکر) را دور انداخته اند.

امر به معروف و نهی از منکر در سیره معصومین:

احکام و دستورات دین مقدس اسلام از چهار منبع اصلی، «قرآن، سنت، عقل، اجماع» گرفته می شوند که در میان این منابع چهارگانه، مهم ترین آنها سنّت است؛ زیرا کتاب (قرآن مجید) اگرچه اصلی ترین، مقدس ترین و قطعی ترین سند دینی ماست، ولی به سبب محدودیت زمانِ نزول و محدودیت مخاطبان، تنها به اصول اساسی قوانین پرداخته و مجال باز کردن و تشریح خصوصیات، اجزا و شرایط کامل احکام را نداشته است و عقل، اگرچه پیامبر درونی خوانده می شود و مبنا و ریشه تمامی اعتقادات و احکام است، ولی در گستره احکام و با توجه به دانش اندک بشری و مخلوط شدن احکام عقلی انسان با خواسته ها و امیال غریزی او، احکام قطعی عقلی که شرایط لازم را برای استفاده قانون و حکم دارا باشد، بسیار اندک است.

اجماع نیز برای استنباط احکام، کاربرد زیادی ندارد؛ زیرا در فقه شیعه، اجماع تنها هنگامی دارای اعتبار و ارزش است که بیان گر نظر پیامبر و یا امام و متضمن رأی معصوم باشد. بنابراین، نمی توان آن را منبع مستقلی در کنار سنّت شمرد.

آری، اقیانوس مواجی که در طول دویست و پنجاه سال رسالت و امامت فراهم آمده است و دست به دست و سینه به سینه به ما رسیده است، سنّت پیامبر و ائمّه معصوم(علیهم السّلام) است که پشتوانه ای بسیار قوی در امر قانون گذاری و حلّ تمامی مشکلات زندگی شخصی و اجتماعی است. سنت، گفتار، کردار و تقریر معصومین(علیهم السّلام) است و کردار معصومین که

۱- کلینی ، الکافی ، ج ۵، ص ۵۵.

گاهی آن را سیره می نامیم، یکی از مهم ترین راه های به دست آوردن احکام و معارف الهی است؛ یعنی برای برطرف کردن نیازهای امروز و فردای جوامع انسانی، باید با مراجعه به چگونگی برخورد معصومین با حوادث مختلف، احکام گوناگون، شرایط و اوضاع متنوّع و زمان های مختلف، حقائق معارف و احکام و شیوه های عملی آن را به دست آورد.

سعی ما در این نوشتار بر آن است که به سراغ سیره معصومین(علیهم السّلام) درباره امر به معروف و نهی از منکر برویم و برخورد عملی آنان را با این فریضه سترگ الهی، بررسی کرده، در این زمینه از این الگوهای الهی، درس بگیریم.

به امید آن که با احیای این فریضه فراموش شده و توجّه به درس های بسیار مهم در شیوه های عملی و بایدها و نبایدهای این فریضه در میدان های مختلف، بتوانیم مصداق آن جامعه نمونه و برین باشیم که قرآن از آن چنین گزارش فرموده است:

(وَلَيَنْصُرَنَّ اللّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ اِنَّ اللّهَ لَقَوِّی عَزيزٌ. اَلَّذينَ اِنْ مَكَّناهُمْ فِی الْاَرْضِ اَقامُوا الصَّلاةَ وَآتُوا الزَّكاةَ وَاَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلّهِ عاقِبَةُ الْاُمُورِ)؛ (۱)

همانا کسی که خدا را یاری رساند، خدا نیز حتما یاری اش می کند؛ به راستی خداوند، قدرتمند و شکست ناپذیر است.

آنان که چون در زمین قدرت و سلطه یابند، نماز برپای می دارند و زکات می پردازند و به معروف فرمان می دهند و از منکر باز می دارند و عاقبت امور، از آن خداوند است.

این نوشتار درپی بررسی سیره معصومین(علیهم السّلام) درباره امر به معروف و نهی از منکر است. بنابراین، سعی کمتر به توضیح و تحلیل مباحث پرداخته شده، تنها در حد ضرورت و اختصار و در ابتدای هر فصل، توضیحی آمده و سپس نمونه های مختلف سیره عملی معصومین(علیهم السّلام) بیان شده است.

خداوند همه ما را از آمران به معروف و ناهیان از منکر قرار دهد؛ انشاالله.

(حوزه علمیه قم سیدمحمود مدنی بجستانی آبان هزار و سیصد و هفتاد و پنج)

ص: ۱۶

۱- حج ، آیه ۴۱.

بخش اول: اهمیت امر به معروف و نهی از منکر

اشاره

فصل اول: از آغاز تا انجام زندگی

فصل دوم: تلاش فوق العاده

فصل سوم: بدگویی از تارکان

فصل چهارم: پذیرش امر به معروف و نهی از منکر

ص: ۱۷

اهمیت امر به معروف و نهی از منکردر سیره معصومین(علیهم السّلام)

اشاره

فرمان های خداونـد بزرگ، چون خواسته اوست، عظمت و اهمیت والایی دارد و سعادت انسان، در گرو فرمانبری و رعایت دقیق همه آنهاست؛ ولی با توجه به تأثیرات و عواقب و آثار فردی و اجتماعی، دنیوی و اُخروی و نیز جنبه کلیـدی برخی از این قوانین، در آیـات و روایات و سخنان معصومین(علیهم السّلام) نسبت به رعایت آنها، تأکیـد بیشتری شـده است و این قوانین، دارای اهمیت ویژه ای می باشد.

نافرمانی نسبت به برخی از این دستورات نیز گناه کبیره (بزرگ) و نسبت به برخی دیگر گناه صغیره (کوچک) نامید می شود.

در میـان دسـتورات اسـلامی و واجبـات الهی، «امر به معروف و نهی از منکر»، جایگاه ویژه ای دارد؛ تا آن جا که امام باقر(علیه السّلام) می فرماید:

انّ الامـر بـالمعروف والنهی عن المنکر سبیـل الانبیـاء ومنهـاج الصلحاء فریضه عظیمه بهـا تقام الفرائض وتأمن المـذاهب وتحلّ المکاسب وتردّ المظالم وتعمر الارض وینتصف من الاعداء و یستقیم الامر؛(۱)

همانا امر به معروف و نهی از منکر، راه پیامبران و شیوه صالحان است و

ص: ۱۸

۱- وسائل الشیعه ، ج ۱۱، ص ۳۹۵.

فریضه بزرگی است که به واسطه آن، واجبات دیگر به پا داشته می شوند و به وسیله، آن پیشه ها روا و حلال، ستم ها برطرف و زمین، آباد می شود. دشمنان به واسطه این فریضه، مجبور به انصاف شده، امر (دنیا و دین) استوار می شود.

برای شناخت اهمیت و عظمت این فریضه در سیره معصومین(علیهم السّلام) ، باید به رفتارهای ویژه آنان هنگام رو به رو شدن با این فریضه الهی، در مقاطع گوناگون زندگی بنگریم و ما در چهار فصل، به گزارش این موضوع می پردازیم.

ص: ۱۹

فصل اول:امر به معروف و نهی از منکراز آغاز تا انجام زندگی

اشاره

هر بررسی کننده آگاه و تیزبین، هنگام بررسی تاریخ زندگی معصومین(علیهم السّلام) ، این نکته را به روشنی مشاهده می کند که امر به معروف و نهی از منکر، پیوندی ناگسستنی با تمامی مقاطع زندگی آنان داشته است و آنان در تمامی مقاطع سنّی - از کودکی گرفته تا پایان عمر - پیوسته برپادارنده این فریضه بزرگ بوده اند و حتی در زمانی که کودکان دیگر غافل از امر و نهی و ناآگاه نسبت به ارزش ها و ضدارزش ها هستند، معصومین(علیهم السّلام) ، این دست پروردگان خداوند و بهره مندان از منبع علوم غیبی، نسبت به اجرای فرمان الهی، بسیار حساس بوده، نسبت به شکسته شدن مرزها و زیر پا گذاشتن قوانین الهی، هشدار می دادند و امر به معروف و نهی از منکر می کردند.

پیامبر(صلّی الله علیه و آله) در کودکی

روزی محمد(صلّی الله علیه و آله) به حلیمه سعدیه گفت: مادر! برادرانم کجا می روند؟

حلیمه پاسخ داد: آنان گوسفندان را برای چرا به بیابان می برند.

محمد(صلّی الله علیه و آله) فرمود: یا اُمّاه، ما انصفتنی؛ مادر! تو منصفانه با من رفتار نکردی.

حلیمه سؤال کرد: چرا؟

محمد(صلّی الله علیه و آله) فرمود:

اکون أنا فی الظّل واخوتی فی الشمس والحرّ الشدید وأنا أشرب منها اللبن؛ (۱)

من در سایه بیاسایم و برادرانم در زیر آفتاب و گرمای شدید به سر ببرند و من از آن شیر بیاشامم.

سپس آن حضرت تقاضا کرد که فردا او نیز به همراه برادرانش برای چرای گوسفندان، به بیابان برود. حلیمه می گوید: فردای آن روز، او را آماده ساختم؛ تا به همراه برادرانش، گوسفندان را به چرا ببرد و گردن بندی از جزع یمانی که برای جلوگیری از چشم زخم و حفاظت به گردن کودکان می آویختند، به گردن وی آویختم؛ امّا محمد(صلّی الله علیه و آله) آن گردن بند را از گردن خویش بیرون آورد و فرمود: مادر! کسی با من هست که مرا حفظ می کند. (۲)

می بینیم که پیامبر(صلّی الله علیه و آله) در سنین کودکی نیز مادر را به رعایت انصاف و عدالت بین فرزندان، فرمان می دهد و او را از خرافات و پناه بردن به اشیایی که سود و زیانی ندارند، باز می دارد.

وی به هنگام کودکی، عموی خویش را نیز از حضور در مقابل بت ها باز می داشت.

آمنه دختر ابی سعید سهمی می گوید: ابوطالب پس از بازگشت از سفر شام، نزد بت های قریش (لات و عزّی) نمی آمد. قریشیان با او به مجادله و بحث پرداختند و از علت این کار سؤال کردند. ابوطالب با اشاره به پیامبر(صلّی الله علیه و آله) - که کودکی خردسال بود - گفت: من نمی توانم این کودك را تنها بگذارم و نمی توانم نیز با او مخالفت کنم. او حاضر نیست نزد بت ها بیاید و یا سخنی درباره آنها بشنود و نیز

۱- مجلسی ، بحارالانوار ، ج ۱۵، ص ۳۷۶.
۲- همان، ص ۳۹۲.

ناخوش می دارد که من نیز نزد بت ها بیایم.

قریشیان گفتند: او را رها مکن که این گونه سخن ها بگوید؛ تادیبش کن، تا او نیز به پرستش بت ها بیاید و به این کار عادت کند.

ابوطالب گفت: هیهات! گمان نمی کنم شما هرگز او را در مقابل بت ها ببینید و هیهات که او به این خواسته شما گردن نهد. (۱)

در واقعه ای دیگر محمد(صلّی الله علیه و آله) عموی خود ابوطالب را از نگاه کردن به بدن خویش باز می داشت. ابوطالب برای برادرش عباس این گونه نقل می کند:

من به محمد(صلّی الله علیه و آله) دستور می دادم که هنگام خواب لباسهایش را تعویض کند و او می گفت:

یا عمّاه، اصرف وجهک عنّی حتی اخلع ثیابی وادخل فراشی؛ عموجان! صورتت را برگردان؛ تا لباسم را بیرون آورم و به بستر وارد شوم. به او گفتم: چرا؟ گفت: لا-ینبغی لاحد من الناس ان ینظر الی جسدی؛(۲) سزاوار نیست که هیچ کس به بدن من نگاه کند.

امام حسن(علیه السّلام) و امر به معروف در کودکی

ابوسفیان، یکی از سران مشرکین مکه بود و تا توان داشت، در راه مبارزه با پیامبر اسلام(صلّی الله علیه و آله) تلاش می کرد؛ امّا چون احساس کرد که نیروی پیامبر به حدی رسیده که توان مقابله با آن را ندارد، به فکر مصالحه با پیامبر و امضای پیمان با آن حضرت افتاد و بدین جهت، به مدینه سفر کرد و به دنبال شخصی می گشت تا نزد پیامبر وساطت کند و بدین منظور به خانه امیرمؤمنان(علیه السّلام) رفت و این تقاضا را با آن حضرت در میان گذاشت و گفت: از تو خواهش می کنم همراه من نزد پسر عمویت، محمد(صلّی الله علیه و آله) بیا و از او درخواست کن که با ما پیمانی ببندد!

۱- همان، ص ۳۵۸ . البته بنا به عقیده شیعه، ابوطالب (علیه السّلام) همواره مؤمن به خداوند بوده، ولی درمقابل کفار قریش تقیه می کرده، چنان که در روایات بسیاری نیز به این موضوع اشاره شده است.

۲- بحارالانوار، ج ۱۵ ، ص ۳۶۰.

امیرمؤمنان(علیه السّلام) این تقاضا را رد کرد. ابوسفیان که به دنبال چاره می گشت، متوجه شد که فاطمه زهرا(علیهاالسّلام)به همراه امام حسن(علیه السّلام) - که کودکی چهارده ماهه بود. پشت پرده نشسته است؛ پس روی به سمت او کرده، با اشاره به امام حسن(علیه السّلام) گفت: ای دختر محمد! از این کودک بخواه تا نزد پدربزرگش از ما شفاعت کند؛ تا عرب و عجم را رهین منت خویش سازد و بر همگان سروری یابد.

امام حسن(علیه السّلام) دست کوچک خود را بر بینی ابوسفیان گذاشت و با دست دیگر ریش او را گرفت و گفت:

یا اباسفیان، قل لا اله الاّ اللّه، محمد رسول اللّه، حتی اکون شفیعا؛(۱)

ای ابوسفیان! به یکتایی خدا و پیامبری محمد گواهی ده؛ تا شفاعت کنم.

برخی این جریان را مربوط به زمانی دانسته اند که کفّار مکّه، پیمان صلح حدیبیه را زیر پا نهاده بودند و ابوسفیان برای عذرخواهی و تجدید پیمان صلح به مدینه آمده بود. بنابراین، امام حسن(علیه السّلام) در آن زمان، کودکی پنج ساله بود.

نهی از منکر امام حسین(علیه السّلام) در کودکی

امیرمؤمنان(علیه السّلام) می فرماید: وقتی ابوبکر به خلافت رسید، روز جمعه ای از منبر رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) بالا رفت و آماده ایراد خطبه های جمعه شد. امام حسن و امام حسین(علیهماالسّلام) نیز برای شرکت در نماز جمعه، آماده شدند. امام حسین(علیه السّلام) زودتر از برادرش وارد مسجد شد و به سوی ابوبکر شتافت و گفت: این منبر، جایگاه خطابه پدر من است؛ نه منبر و جایگاه خطابه پدر تو. ابوبکر گریست و گفت: راست گفتی؛ این منبر، از آن پدر توست و پدر مرا منبری نیست. (۲)

هنگامی که خلافت به عمر رسید نیز امام حسین(علیه السّلام) او را نیز از منکر بزرگ غصب خلافت، نهی کرد. طبرسی می گوید: عمر بن خطاب بر منبر رسول

۱- همان، ج ۴۳ ، ص ۳۲۶.

۲- موسوعه کلمات الامام الحسین(علیه السّلام)، ص ۱۱۰.

خدا(صلّی الله علیه و آله) بالا رفته، برای مردم سخنرانی می کرد و در ضمن سخنانش گفت: من نسبت به مؤمنان، سزاوارتر هستم از خود ایشان.

امام حسین(علیه السّلام) از گوشه مس–جد فریاد برآورد:

انزل ایها الکذّاب عن منبر ابی رسول اللّه(صلّی الله علیه و آله) لامنبر ابیک؛

ای دروغگو! از منبر پدرم رسول خدا(صلّی الله علیه و آله)فرود آی. این، منبر پدر تو نیست.

عمر گفت: به جان خودم سوگند! این منبر، منبر پدر توست و منبر پدر من نیست. آیا پدرت علی این سخنان را به تو آموخته است؟

امام حسین(علیه السّلام) فرمود: اگر آن چه را پدرم بفرماید، فرمان برم، او هدایت گر و من هدایت شده خواهم بود. بیعت پدرم که جبرئیل آن را از جانب خدا نازل فرمود، در گردن این مردمان است و آن را انکار نمی کند؛ مگر آن که کتاب خدای را منکر شود. این مردم با قلب هایشان آن را شناخته اند و به زبان هایشان منکر شده اند و وای بر آنان که حق ما اهل بیت را انکار کنند. چگونه رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) با آنان روبه رو خواهد شد؟ با خشمی مدام و عذابی شدید.

عمر گفت: ای حسین! لعنت خدا بر کسی که حق پدرت را انکار کند؛ ولی مردم ما را به خلافت برگزیدند و ما نیز پذیرفتیم.

امام حسین(علیه السّلام) فرمود: ای پسر خطّاب! کدامین مردم تو را به خلافت برگزیدند؟ قبل از آن که تو ابوبکر را به خلافت و ریاست برگزینی، تا او نیز تو را رئیس و امیر مردم قرار دهد! در حالی که هیچ حجّتی از جانب پیامبر در دست ندارید و اهل بیت او نیز به این کار رضایت نداده اند.

آیا خواسته شما، خواسته پیامبر بود؟ و یا پیامبر خواسته اهل بیتش را ناخوش و ناپسند می داشت؟ به خدا سوگند! اگر زبان را مجال سخن گفتن بود که تصدیق آن به درازا می کشید و اقدامی صورت می گرفت که مؤمنان آن را یاری می رساندند، هرگز تو بر گردن اهل بیت محمد(صلّی الله علیه و آله) قدم نمی گذاردی و از منبر ایشان بالا نمی رفتی و هرگز بر اساس قرآنی که پیچیدگی هایش را نمی دانی و تأویلش را

ص: ۲۴

نمی فهمی – مگر آن چه از دیگران شنیده ای – بر مردم حکم نمی رانـدی. اکنـون خطاکـار و درست کردار پیش تو مسـاوی اند؛ خدا جزایت دهد و نسبت به آن چه کرده ای، مورد بازخواستی سخت قرار دهد.

عمر بـا شــنیدن ایـن ســخنان آتشـین، بـه شـدت خشـمگین شـده، از منـبر پـایین آمـد و همراه بـا گروهی از مردم بـه در خـانه امیرمؤمنان(علیه السّلام)آمد و اجازه ورود خواست و به خانه وارد شد و به امیرمؤمنان(علیه السّلام) گفت: ای ابوالحسن! امروز پسرت حسین، با صدای بلند در مسجد رسول خدا با من سخن گفت و اوباش و اراذل مدینه را بر ضد من تحریک کرد.

امام حسن(علیه السّلام) که حاضـر بود، فرمود: آن کس که حق حکومت ندارد، بر حسـین، فرزند رسول خدا(صـلّی الله علیه و آله) خشم می گیرد و همکیشـان خود را اوباش و اراذل می نامـد. به خـدا سوگنـد! تو جز با همـدستی اوباش و فرومایگان، به این مقام ها نرسیدی؛ پس خدا لعنت کند کسی را که اوباش و فرومایگان را شوراند.

امیرمؤمنان(علیه السّلام) به امام حسن(علیه السّلام) فرمود: آرام ای ابامحمد! زیرا تو هرگز تندخو و فرومایه نبوده ای... سخنم را بشنو و در گفتار، شتاب مکن.

عمر ضمن اشاره به امام حسن و امام حسین(علیهماالسّلام) به امیرمؤمنان(علیه السّلام) گفت:

این دو در درون خویش، مقصودی جز خلافت ندارند.

امیرالمؤمنین(علیه السّلام) فرمود: آن دو را نسـبتی نزدیک تر به رسول خداست از این که قصد کنند ای پسر خطّاب! آنان را با دادن حقّشان، خشنود ساز؛ تا آیندگان نیز از تو خشنود باشند.

عمر گفت: رضایت آنها در چیست؟

امیرمؤمنان(علیه السّلام) پاسخ داد: رضایت و خشنودی آنان در بازگشت از خطا و توبه از معصیت است.

عمر گفت: ای ابالحسن! پسرانت را ادب فرما؛ تا با سلاطین و پادشاهان این گونه سخن نگویند.

ص: ۲۵

امیرمؤمنان(علیه السّلام) فرمود: من گنه کاران را به سبب گناهشان، تأدیب می کنم و آنان را که بیم هلاکت و لغزش بر آنان می رود نیز ادب می کنم؛ امّا آن کس که پدرش رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) است و ادب را از او به ارث برده است نمی توان بهتر از ادبی که رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) به او بخشیده، تأدیبش کرد و تو نیز ای پسر خطّاب! آن را بپذیر و بدان خرسند باش. (۱)

نهی از منکر در گهواره

یعقوب سرّاج می گوید:

خدمت امام صادق(علیه السّلام) رسیدم. امام کنار گهواره فرزندش موسی ایستاده بود و با او سخن می گفت. من نشستم تا امام صادق(علیه السّلام) از سخن گفتن با فرزندش فارغ شد؛ پس برخاستم. امام صادق(علیه السّلام) به من فرمود: نزدیک سرورت بیا و به او سلام کن. من نزدیک گهواره رفتم و به کودک سلام کردم. امام موسی بن جعفر(علیه السّلام) از درون گهواره با زبانی فصیح و گویا، سلامم را پاسخ گفت و فرمود:

اذهب فغیّر اسم ابنتک الّتی سمّیتها أمس فانّه اسم یبغضه اللّه؛

برو و نامی را که بر دختر خویش نهاده ای، تغییر ده؛ زیرا این اسم را خدا دشمن دارد. آن گاه امام صادق(علیه السّلام) فرمود: به دستور فرزندم عمل کن؛ تا هدایت یابی. من نیز به دستور آن حضرت عمل کردم و نام حمیرا، دختر یک روزه ام را تغییر دادم. (۲)

رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) در روزهای واپسین

عبداللّه بن مسعود می گوید: پیامبر اکرم(صلّی الله علیه و آله) یک ماه قبل از وفاتش ما را از مرگ خویش باخبر ساخت و چون وعده فراق نزدیک شد، همه ما را به خانه اش دعوت کرد. وقتی در محضرش حضور یافتیم، به ما نگاه کرد؛ سپس گریست و برای ما دعا کرد و فرمود:

۱- همان، ص ۱۱۸.

۲- بحارالانوار، ج ۴۸ ، ص ۱۹

اوصیکم بتقوی اللّه واوصی اللّه بکم انّی لکم نذیر مبین أن لا تعلوا علی اللّه فی عباده وبلاده فان اللّه تعالی قال لی ولکم: (تِلْکَ الدّارُ اْلاخِرَهُ نَجْعَلُها لِلَّذینَ لایُریدُونَ عُلُوّا فِی اْلاَرْضِ وَلا فَسادا وَالْعاقِبَهُ لْلمُتَّقینَ) (۱)

وقال سبحانه: (أَلَیْسَ فی جَهَنَّمَ مَثْوَی لِلْمُتکبِرینَ) .(۲)

شما را به پرواپیشگی سفارش می کنم و رعایت شما را از خدای می خواهم؛ همانا من بیم دهنده ای آشکارم. نسبت به خداوند درباره بندگان خدا و شهرهایش، سرکشی نکنید؛ زیرا خداوند به من و شما فرمود: این خانه آخرت را برای کسانی قرار می دهم که قصد سرکشی و برتری و فساد در زمین را نداشته باشند و عاقبت از آن پرواپیشگان است و نیز فرمود: آیا جایگاه متکبران در جهنم نیست؟

ام سلمه می گوید: پیامبر در آخرین بیماری اش، در حالی که اصحاب او خانه را پر کرده بودند، فرمود:

ای مردم! ممکن است من به زودی از دنیا بروم. اکنون این سخنان را به عنوان عذر و حجت خویش نسبت به شما بیان می کنم؛ همانا من کتاب خدا و اهل بیت خویش را در میان شما می گذارم؛ سپس دست علی(علیه السّلام) را بلند کرد و فرمود: این علی با قرآن است و قرآن با علی است؛ دو جانشین کمک کار که از همدیگر جدا نمی شوند؛ تا نزد حوض به حضور من رسند و از آنان بپرسم که پس از من با آنها چگونه رفتار شد. (۳)

امام موسی بن جعفر(علیه السّلام) فرمود: رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) در واپسین بیماری خود، گاهی از هوش می رفت و زمانی به هوش می آمد. یک بار که آن حضرت از هوش رفت، وقت اذان شد و مؤذّن اذان گفت. عایشه به عمر گفت: با مردم نماز بخوان. عمر پاسخ داد: ابوبکر نماز بخواند. لحظاتی بعد پیامبر به هوش آمد و فرمود: عباس

۱- قصص، آیه ۸۳

۲- زمر، آیه ۶۰.

۳- بحارالانوار، ج ۲۲ ، ص ۴۷۶.

عمویم را نزد من بخوانید.

عباس به محضـر آن حضرت آمد. رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) همراه او و امیرمؤمنان(علیه السّلام)به مسجد رفت و خود با مردم نمـاز گزارد؛ سـپس در حـالی که مردم به شـدت می گریسـتند، از منبر بالاـ رفت و بـا آنهـا سـخن گفت؛ گاهی در میان گفتارش سکوت می کرد و پس از اندکی، دوباره به سخن ادامه می داد. آن حضرت فرمود:

ای مردم! فردا [قیـامت] بـدین گونه در پیشـگاهم حاضـر نشویـد که عروس دنیـا را به خانه خویش برده ایـد؛ ولی اهل بیت مرا آشـفته و غبارآلود، مقهور و مظلوم کنید و در حالی که خون هایشان جاری باشد، به پیشـگاهم حاضـر شوند. بپرهیزید از بیعت های گمراه گر و شورای جاهلانه... (۱).

امام صادق(علیه السّلام) در گزارش آخرین خطبه رسول خدا(صلّی الله علیه و آله)می فرماید:

پیـامبر در آخرین فصـل سـخنانش فرمود: اذکّر اللّه الوالی من بعـدی علی امّتی الاّـ یرحم علی جمـاعه المسـلمین فاجـلّ کبیرهم ورحم ضعیفهم ووقّر عالمهم ولم یضرّبهم فیزلّهم ولم یفقرهم فیکفرهم ولم یغلق بابه دونهم فیأکل قویّهم ضعیفهم ولم یجمرهم فی ثغورهم فیقطع نسل امّتی.» ثم قال: «قد بلّغت فاشهدوا»؛

خدا را به یاد والی و حاکم پس از خویش می آورم؛ تا بر امت من رحم آورد؛ بزرگانشان را محترم دارد؛ بر ضـعیفانشان ترحّم کنـد؛ دانشـمندانشان را بزرگ شـمارد و آزارشان نرسانـد؛ تا ذلیل شونـد و به تنگدستی مبتلایشان نکند؛ تا به کفر گرایند؛ درِ [خانه] خویش را بر رویشان نبندد؛ تا قدرتمندان، ضـعیفان را بخورند و آنان را در مرزها بسیار نگه ندارد؛ تا نسل امت من قطع شود؛ سپس فرمود: گواه باشید که من [رسالت خویش را] ابلاغ کردم. (۲)

نهی از منکر به هنگام رحلت

امام باقر(علیه السّلام) به عمرو بن ابی المقدام، یکی از اصحابش، فرمود: آیا می دانی

۱- همان، ص ۴۷۶.

۲- همان، ص ۴۹۵.

معنای آیه (وَلایَعْصِیَنَّکَ فی مَعْرُوفٍ) (۱)چیست؟ عمرو گفت: نه. امام باقر(علیه السّلام)فرمود: رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) در بستر مرگ به دخترش یادآور شد که چون من از دنیا رفتم، برایم صورت مخراش؛ موی پریشان نکن؛ فریاد بر میاور و برایم با صدای بلند عزداری مکن و فرمود: این همان معروفی است که در آیه (وَلایَعْصِیَنَّکَ فی مَعْرُوفٍ) (۲)فرمود و رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) در بستر مرگ روی به خویشانش کرد و فرمود:

یا بنی هاشم، یا بنی عبدالمطّلب، لاتبغضوا علیّا ولا تخالفوا عن امره ولا تحسدوه وترغبوا عنه فتکفروا؛

ای فرزندان هاشم! ای فرزندان عبدالمطلب! با علی دشمنی نکنید و با فرمان او مخالفت نکنید که گمراه می شوید و بر او رشک نبرید و از او روی نگردانید که کافر خواهید شد. (۳)

علی(ع) در آخرین روزها

آخرین ماه رمضان زندگی امیرمؤمنان(علیه السّلام) بود. ام کلثوم می گوید: دو گرده نان، کاسه ای شیر و اندکی نمک کوبیده در طبقی گذاشته، نزد پدرم؛ علی(علیه السّلام) بردم تا روزه بگشاید. علی(علیه السّلام) نماز گزارد؛ سپس به طرف سفره افطار آمد؛ نگاهی به آن کرد و بلند بلند گریست و فرمود:

دخترم! در یک طبق، دو غذا نزد پدرت می آوری؟ آیا می خواهی ایستادن من در محضر عدل الهی و در روز قیامت به طول انجامد؟ دخترکم! به راستی که حلال دنیا مورد حسابرسی قرار می گیرد و حرامش به عذاب الهی می انجامد.

دخترکم! دنیا، خانه فریب و جایگاه فرومایگی و پستی است. هر کس چیزی پیش فرستد، آن را [در آخرت] خواهد یافت.(۴)

امام علی(علیه السّلام) آن شب را به دعا و مناجات سپری کرد و چون فجر دمید، آهنگ

۱- ممتحنه،۱۲.
۲- بحارالانوار، ج ۲۲ ، ص ۴۹۶.
۳- همان، ص ۵۰۱.
۴- همان، ج ۴۲ ، ص ۲۷۶.

مسجد کرد. مرغابی ای که برای امام حسین(علیه السّلام) هدیه آورده بودند، برخلاف شب های دیگر در صحن خانه به دنبال امام علی(علیه السّلام) به راه افتاد؛ بال های خویش را تکان داد و فریاد برآورد. امام علی(علیه السّلام) فرمود: لا اله الا اللّه؛ فریادگرانی که به دنبال آنان نوحه گرانند... سپس فرمود:

دخترم! تو را به حقی که بر تو دارم سوگند می دهم که این حیوان را آزاد بگذار؛ حیوانی را محبوس کرده ای که زبان ندارد و هنگام تشنگی و گرسنگی، توان سخن گفتن ندارد. یا او را سیر و سیراب کن یا رهایش کن؛ تا خود از گیاهان زمین تغذیه کند. (۱)

بدین گونه، امام علی(علیه السّلام) در حسّاس ترین لحظات زندگی اش نیز به امر به معروف و نهی از منکر می پردازد و درباره رعایت حقوق حیوانات، سفارش می کند. آن بزرگوار در بستر شهادت نیز تمامی فرزندان خود را جمع کرده، به امر به معروف و نهی از منکر پرداخت و وصیت معروف و مفصّل خویش را بیان کرد. در این وصیت نامه آمده است:

اللّه اللّه فی الایتام؛ خدای را خدای را درباره ایتام [در نظر بگیرید].

اللّه اللّه فی القرآن؛ خدای را خدای را درباره قرآن [به یاد آورید].(۲)

اللّه اللّه فی بیت ربکم؛ خدای را خدای را درباره خانه خدایتان [در نظر آورید].

اللّه اللّه فی الصلاه؛ خدای را خدای را درباره نماز [به یاد آورید].

امیرمؤمنان(علیه السّلام) در وصیتی خصوصی تر، امام حسن(علیه السّلام) را فراخواند و فرمود:

ثم إنّی اوصیک یا حسن – وکفی بک وصیّا – بما اَوْصانی به رسول اللّه(صلّی الله علیه و آله) فاذا کان ذلک یا بنی الزم بیتک وابک علی خطیئتک ولا تکن الدنیا اکبر همّک واوصیک بالصلاه عند وقتها والزکاه فی اهلها عند محلّها

۱– همان، ص ۲۷۸.

۲– این وصیّت نامه را به صورت مفصل در نهج البلاغه، نامه ۴۷ و در بحارالانوار، ج ۴۲ ، ص ۲۴۸ می توان دید.

والصمت عند الشبهه و الاقتصاد والعدل فی الرضی والغضب. (۱)

سپس ای حسن! تو را وصیت می کنم - و تو برای وصیت من کافی هستی - به آن چه رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) مرا بدان توصیه فرمود؛ پس چون این امر واقع شد [من وفات یافتم یا خلافت را غصب کردند یا...] در خانه ات بنشین و بر خطای خویش گریه کن و دنیا را برترین مقصد خویش مشمار.

تو را توصیه می کنم به نمازگزاردن به هنگام فرارسیدن وقت آن و به زکات دادن به موقع، در جایگاه شایسته اش و سکوت، هنگام شبهه و میانه روی و عدالت در وقت خرسندی و خشم. فرزندم! من در نصیحت تو کوتاهی نکردم و اینک زمان جدایی میان من و توست.

امیرمؤمنان(علیه السّلام) در آخرین لحظات برای پیش گیری از انتقام خونین خویشانش فرمود:

یا بنی عبدالمطلب لاـ اُلفینّکم تخوضون دماء المسلمین خوضا تقولون قتل امیرالمؤمنین. اَلاـ لا یقتلنّ بی الاّ قاتلی. ونهی عن المثله؛

ای فرزندان عبدالمطلب! شما را نیابم در حالی که می گویید امیرمؤمنان را کشتند، در خون مسلمین غوطه ور شده اید. هشدار که در برابر قتل من، جز قاتل مرا مکشید و گوش و بینی اش را مبُرید! (۲)

امام حسن(علیه السّلام) در بستر شهادت

جناده بن امیّه می گوید: وقتی در آخرین بیماری امام حسن(علیه السّلام)، به حضورش رسیدم، در برابرش تشتی پر خون مشاهده کردم و گفتم: مولای من! چرا به معالجه خویش نمی پردازی؟

فرمود: ای بنده خدا! با چه چیز مرگ را مداوا کنم؟

گفتم: «انّا للّه و انّا الیه راجعون». پس ای پسر رسول خدا! مرا اندرز ده!

امام در این لحظات بسیار سنگین و دشوار، به امر به معروف و نهی از منکر

۱- بحارالانوار، ج ۴۳ ، ص ۲۴۵

۲- نهج البلاغه، نامه ۴۸؛ بحارالانوار، ج ۴۳ ، ص ۲۳۹.

پرداخته، فرمود:

استعدّ لسفرک وحصّل زادک قبل حلول اجلک واعلم انّک تطلب الدنیا والموت یطلبک. واعمل لدنیاک کانّک تعیش ابدا واعمل لآخرتک کانّک تموت غدا واذا أردت عزّا بلا عشیره وهیبه بلا سلطان فاخرج من ذلّ معصیه اللّه الی عزّ طاعه اللّه؛ (۱)

برای سفر خویش، مهیا شو و قبل از رسیدن مرگ، توشه ات را به دست آور و بدان تو در جست جوی دنیایی و مرگ در جست جوی توست... برای دنیایت چنان بکوش که گویی همواره در آن خواهی زیست و برای آخرتت چنان تلاش کن که گویا فردا خواهی مرد. اگر عزّتی بی پشتوانه قوم و قبیله و هیبت و عظمتی بی تکیه بر مقام و قدرت می خواهی، از ذلّت معصیت خدا خارج شو و به عزّت طاعت او درآی... .

جناده بن امیه می گوید: امام حسن(علیه السّلام) به سخنانش ادامه داد؛ تا آن گاه که نفسش به شمارش افتاد؛ رنگش به زردی گرایید و وحشت سراسر وجودم را فرا گرفت. (۲)

آخرین دیدار امام صادق(علیه السّلام)

ابوبصیر، یکی از یاران امام صادق(علیه السّلام)، هنگام شهادت آن حضرت در مدینه نبود؛ چون به مدینه بازگشت، برای عرض تسلیت به خانه امام صادق(علیه السّلام) رفت. او می گوید: چون با همسر امام صادق(علیه السّلام) رو به رو شدم، او به شدّت گریست و مرا نیز به گریه واداشت؛ سپس فرمود: ای ابامحمد اگر امام صادق(علیه السّلام) را در آخرین لحظاتش می دیدی، در شگفت می ماندی. امام در لحظات آخر، چشمانش را گشود و فرمود: همه خویشاوندانم را نزد من آورید. ما نیز همه خویشان را به گردش فراخواندیم. امام صادق(علیه السّلام)به آنها نگریست و فرمود:

۱- بحارالانوار، ج ۴۴ ، ص ۱۴۰.

۲- همان، ص ۱۴۰.

انّ شفاعتنا لاتنال مستخّفا بالصلاه؛ (۱)

همانا شفاعت ما به کسی که نماز را سبک می شمارد، نمی رسد.

آخرین امر به معروف معصومین(علیهم السّلام)

امام باقر(علیه السّلام) فرمود: چون لحظه وفات پدرم زین العابدین(علیه السّلام) فرا رسید، مرا به سینه اش چسباند و فرمود: تو را توصیه می کنم به آن چه پدرم در آخرین لحظات عمر خویش، مرا به آن سفارش کرد؛ پدرم گفت که پدرش [امیرمؤمنان] نیز در آخرین لحظات عمر خویش، او را به همین وصیت سفارش کرده است؛ سپس ضمن سفارش هایش فرمود:

یا بنی اصبر علی الحق وان کان مُرّا؛ (۲)

فرزندم! بر حق، پایدار باش؛ اگر چه تلخ و ناگوار باشد.

بعد آن حضرت در جمله ای دیگر فرمود:

یا بنی ایّاک وظلم من لا یجد علیک ناصرا الاّ اللّه؛(۳)

فرزندم! بپرهیز از ستم روا داشتن بر کسی که در مقابل تو، جز خدا یاوری ندارد.

۱- همان، ج ۴۷ ، ص ۲.
۲- الکافی، ج ۲، ص ۹۱.
۳- همان، ص ۳۳۱.

فصل دوم:تلاش فوق العاده

اشاره

خداونـد، پیـامبران و ائمـه معصـومین(علیهـم السّـلام) را برای هـدایت بشـر، زنـده کردن معروف هـا و از بیـن بردن منکرات، برانگیخت و آنـان در ادای این رسالت الهی از هیـچ تلاشـی فروگـذار نکردنـد و حتی گاهی بیش از حـد مسـئولیت و فراتر از محـدوده رسـالت خویش، بر این کـار اصـرار داشـتند. تلاش و اصـرار آنان به سـبب اهمیتی بود که برای این فریضه الهی قائل بودنـد و آنها به دلیل رأفت و رحمت، نسـبت به مردم، حاضـر نبودند هیچ کس به منکرات آلوده شده، به خشم خدایی گرفتار آید؛ تا آن جا که گاه خداوند آنان را از این همه تلاش و دل سوزی و اصرار باز میداشت.

(فَلَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ عَلی آثارِهِمْ اِنْ لَمْ یُؤْمِنُوا بِهذَا الْحَدیثِ اَسَفا)؛ (۱)

گویا تو می خواهی از شدت تأسف بر اعمال ایشان، خویش را تباه گردانی که چرا به این حدیث ایمان نمی آورند.

و همچنین خطاب به پیامبر(صلّی الله علیه و آله) می فرماید:

۱- کهف ، آیه ۶.

(لَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ اَلاّ یَکونُوا مُؤْمِنینَ)؛ (۱)

شاید تو جان خویش را تباه سازی که چرا آنان ایمان نمی آورند.

امر به معروف و نهی از منکر تا پای جان

در آغاز دعوت رسول خـدا(صـلّی الله علیه و آله)، قریشـیان نزد ابوطالب آمدنـد و گفتند: ای ابوطالب! فرزند برادرت به محل اجتماع ما می آید و مطالبی می گوید که ما را می آزارد.

ابوطالب به فرزنـدش عقیل فرمان داد تا آن حضـرت را بیابـد و به حضور او دعوت کند. عقیل حضـرت را در خانه کوچکی از خانه های ابوطالب یافت و در حالی که آثار خسـتگی شدید از چهره مبارکش آشـکار بود، به حضور ابوطالب آورد. ابوطالب سخنان قریشیان را با آن حضرت در میان گذاشت. حضرت در جواب سخنان ابوطالب فرمود:

برای من واگذاری این دعوت و ترک این وظیفه، مشکل تر از آن است که آنان پاره ای از خورشید را فرود آرند.

ابوطالب روی به قریشیان کرده، فرمود: به خدا سوگند! پسر برادرم هرگز سخن به دروغ نگفته است.(۲)

پس از گـذشت زمانی، بار دیگر مشـرکان نزد ابوطالب آمـده، مطالب پیشـین را تکرار کردنـد و ابوطالب نیز سـخنان آنان را با پیامبر اکرم(صلّی الله علیه و آله) درمیان گذاشت و آن حضرت فرمود:

یا عمّ! لو وضعت الشمس فی یمینی والقمر فی یساری ما اَتْرَکتُ هذا الامر حتی یظهره اللّه او اهلک فی طلبه؛(۳)

عموجان! اگر خورشـید در دست راسـتم و ماه در دست چپم گذارده شود، من این حقیقت را ترک نمی گویم؛ تا این که خدا آن را پیروز و آشکار سازد یا

۱- شعراء، آیه ۳.

۲- کاهلوندی، حیاه الصحابه، ج ۱، ص ۱۹۴.

۳- همان، ص ۴۶ ؛ ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۸۴.

من در جست جوی آن تباه و هلاک گردم. (۱)

قریشیان باز هم ناامید نشدند و بار دیگر عتبه بن ربیعه را به عنوان نماینده خویش برای مذاکره با آن حضرت تعیین کردند و او در مذاکرات خود با آن حضرت، پیشنهادهای قریش را چنین مطرح کرد:

اگر نیاز مادّی داری، آن قدر مال و ثروت برایت گردآوریم که ثروتمندترین مرد قریش شوی. اگر رغبت شهوانی داری، هر زنی از قریش بخواهی، برگزین و به جای یکی، ده زن را به همسری ات در می آوریم... .

پیامبر(صلّی الله علیه و آله) در جواب عتبه، آیاتی از قرآن مجید را تلاوت کرد که عتبه را منقلب و متحیّر ساخت. (۲)قریشیان بار دیگر خود بدون واسطه و به صورت مستقیم با آن حضرت وارد مذاکره شدند. ابن هشام در «السیره النبویه» می نویسد:

شبی قریشیان در کنار کعبه گرد آمدند و با خود گفتند: محمد را بخواهید و با او صحبت کنید... حضرت رسول(صلّی الله علیه و آله) به گمان این که شاید قصد ایمان آوردن دارند، به سرعت در جمع آنان حاضر شد. چون پیامبر اکرم(صلّی الله علیه و آله)آمد، رؤسای قریش گفتند: ای محمد! ما کسی را ندیده ایم که چنین به خویشانش آسیب رساند؛ پدرانمان را ناسزا گفتی؛ عقیده مان را عیناک خواندی و خدایانمان را به بدی یاد کردی... اکنون اگر درپی گردآوری ثروت هستی، ما آن قدر ثروت برای تو گرد می آوریم؛ تا ثروتمندترین مرد جامعه شوی و اگر در جست جوی شرف و حیثیت اجتماعی هستی، تو را به عنوان سرور خود برمی گزینیم و اگر هوای پادشاهی در سر داری، تو را پادشاه خویش می سازیم و اگر دچار بیماری شده ای، اموال بسیار صرف می کنیم؛ تا بهبود یابی.

رسول اکرم پس از شنیدن سخنان آنها، بار دیگر بر اصرار خویش تاکید فرمود و فرمود:

آن چه شما می گویید، در من نیست. خداوند مرا به پیامبری و رسالت

۱- همان، ص ۴۷.

۲- همان.

برانگیخته، اگر شما دعوتم را بپذیرید، در دنیا و آخرت بهره مند خواهید شد و اگر نپذیرید، من بر فرمان خداوند، صبر و استقامت خواهم ورزید؛ تا خدا میان من و شما حکم فرماید. (۱)

امر به معروف با جنگ طلبان

در جنگ خیبر پیامبر اکرم(صلّی الله علیه و آله) با دشمنان کینه توزی روبه رو بود که در مقابل تمامی الطاف و مراحم او جز توطئه و شرارت، پاسخی نداده بودند و در حساس ترین لحظات درگیری رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) با مشرکان، پیمان خود را شکسته، از پشت به مسلمانان خنجر زدند؛ ولی باز هم چون پیامبر اکرم(صلّی الله علیه و آله) پرچم نبرد با آنان را - پس از فرار برخی از سران سپاه خود - به امیرمؤمنان(علیه السّلام) واگذار کرد، به او فرمود:

به سوی آنان حرکت کن. چون به قلعه آنان رسیدی، ابتدا آنان را به اسلام دعوت کن... به خدا سوگند! اگر خداوند یک نفر را به دست تو هدایت فرماید، برایت بهتر از آن است که شتران سرخ موی داشته باشی. (۲)

هدایت اسیر

مقداد می گوید: در یکی از جنگ ها من حکم بن کیسان را اسیر کردم؛ اما فرمانده ما قصد کشتن او را داشت. من به فرمانده گفتم: بگذار او را نزد پیامبر(صلّی الله علیه و آله) ببریم.

فرمانده قبول کرد و او را به اسلام دعوت کرد. کم کم سخنان آنان به طول انجامید؛ ولی حکم بن کیسان سخن رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) را نمی پذیرفت.

عمر رو به رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) کرده، فریاد زد: چرا با این مرد سخن می گویی ای رسول خدا! به خدا سوگند! او ابدا ایمان نخواهد آورد. بگذار گردن او را بزنم؛ تا به جهنّم برود. رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) اصرار عمر بن خطاب را نپذیرفت و به سخن گفتن با

۱- السیره النبویه، ج ۱، ص ۳۱۵.

۲- حیاه الصحابه، ج ۱، ص ۴۰.

حکم بن کیسان ادامه داد و آن قدر با او سخن گفت که وی اسلام را پذیرفت؛ سپس رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) رو به اصحاب کرده، فرمود: اگر سخن شما را می پذیرفتم و او را می کشتم، او داخل آتش می شد.

بعدها عمر می گفت: حکم بن کیسان، اسلام را پذیرفت و بسیار نیکو به اسلام وفادار ماند و جهاد کرد؛ تا در «بئر معونه» به شهادت رسید و در حالی که رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) از او راضی بود، وارد بهشت شد. (۱)

هدایت خواهی قاتل حمزه

یکی از مشکل ترین و تلخ ترین حوادث برای رسول خدا(صلّی الله علیه و آله)، شهادت فجیع عموی بزرگوارش، حضرت حمزه سیدالشهدا بود. قاتل او (وحشی) پس از کشتن حمزه، پهلوی او را درید و جگرش را به عنوان هدیه برای هند، همسر ابوسفیان برد.

پیامبر(صلّی الله علیه و آله) با دیدن منظره فجیع شهادت حمزه، سوگند یاد کرد که به تلافی این جنایت، هفتاد نفر از مشرکان را بکشد؛ اما نه تنها این کار را نکرد؛ بلکه قاتل جنایتکار او را نیز به اسلام دعوت کرد و برای هدایت او اصرار و پافشاری شگفت آوری کرد.

ابن عباس این جریان را چنین گزارش داده است:

پیامبر(صلّی الله علیه و آله) شخصی را نزد وحشی، قاتل عمویش، فرستاد تا او را به اسلام دعوت کند. وحشی به فرستاده پیامبر(صلّی الله علیه و آله) گفت: به او بگو تو می گویی آن که مرتکب قتل یا شرک یا زنا شود، در روز قیامت با ذلّت، گرفتار عذابی دردناک خواهد شد و من تمام این کارها را مرتکب شده ام؛ آیا باز هم برایم راه بازگشتی هست؟ پس خداوند این آیه را فرو فرستاد:

(اِلّا مَنْ تابَ وَآمَنَ وَ عَمِلَ صالِحا فَاُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّه ُسَیِّأتِهِمْ حَسَناتٍ)؛ (۲)

۱- همان، ج ۱، ص ۴۱.
۲- الفرقان، آیه ۷۰.

مگر آن که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد؛ پس خداوند اعمال زشت ایشان را به اعمال نیک، تبدیل می کند.

وحشی با شنیدن این آیه، دوباره به پیامبر(صلّی الله علیه و آله) پیغام داد، توبه و ایمان و عمل صالح، شرط های بسیار مشکلی هستند و من توان انجام آنها را ندارم. پس از مدتی این آیه نازل شد.

(اِنَّ اللّه َلا یَغْفِرُ اَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَیَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ)؛

به راستی که خداوند، شرک ورزیدن را نخواهد بخشید؛ ولی آنچه را کمتر از آن است برای آن که خود بخواهد، خواهد بخشید.

وحشی در پیامی دیگر گفت: خداوند در این آیه، وعده مغفرت را به کسانی داده که خود بخواهد و من نمی دانم خدا دلش می خواهد مرا ببخشد یا نه؟

پس از گذشت زمانی این آیه نازل شد:

(قُلْ یا عِبادِیَ الَّذینَ اَسْرَفُوا عَلی اَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّه ِاِنَّ اللّه َیَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمیعا اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ)؛ (۱)

بگو: ای بندگان من! ای کسانی که بر خویش اسراف روا داشته اید! از رحمت خداوند نومید مشوید. به راستی که خداوند، همه گناهان را می بخشد همانا او آمرزنده و مهربان است.

وحشی با شنیدن این آیه گفت: اکنون آری و آن گاه به محضر رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) مشرف شد و اسلام را پذیرفت. (۲)

تحمل گرما برای امر به معروف و یاری مظلوم

امام باقر(علیه السّلام) می فرماید: امیرمؤمنان(علیه السّلام) در شدت گرمای هوا وارد خانه اش شد؛ زنی را دید که برای شکایت از شوهرش به خانه آن حضرت آمده است. حضرت به او فرمود: صبر کن تا اندکی از گرمای هوا کاسته شود؛ سپس همراهت می آیم؛ ان

۱- الزمر، آیه ۵۳.

۲- حیاه الصحابه، ج ۱، ص ۴۱.

شاء اللّه. زن پاسخ داد: در این صورت، خشم شوهرم بیشتر خواهد شد.

امیرمؤمنان(علیه السّلام) سرش را پایین انداخت و اندکی بعد فرمود: به خدا! حق مظلوم را بدون سستی بازستانم و بعد همراه زن به راه افتاد؛ تا به خانه او رسید. آن گاه فرمود: السلام علیکم. جوانی از خانه خارج شد. امیرمؤمنان(علیه السّلام) به او فرمود:

یا عبداللّه اتق اللّه فانک قد أخفتها وأخرجتها؛

ای بنده خدا! از خدا پروا پیشه کن؛ زیرا همسرت را ترسانده ای و از خانه بیرون رانده ای.

جوان گفت: به تو چه ربطی دارد؟ به خدا سوگند! به خاطر همین حرف تو، او را آتش می زنم.

امیرمؤمنان(علیه السّلام) فرمود:

آمرك بالمعروف وأَنهاك عن المنكر تستقبلني بالمنكر وتنكر المعروف؛

من تو را امر به معروف و نهی از منکر می کنم؛ تو در برابر من منکر دیگری مرتکب می شود و معروف را انکار می کنی؟

افرادی که از کوچه می گذشتند، بر امیرمؤمنان(علیه السّلام) سلام کردند و به او احترام گذاشتند. جوان از احترام گذاشتن مردم، حضرت را شناخت و از کار خود پشیمان شد و گفت: ای امیرمؤمنان! اشتباه مرا ببخش! به خدا سوگند! در مقابل همسرم همچون زمینی آرام خواهم بود؛ تا پا بر روی من بگذارد.

امیرمؤمنان(علیه السّلام) شمشیر خود را غلاف کرد و فرمود: ای کنیز خداوند! به منزل برو و همسرت را به این کارها مجبور نکن. (۱)

درون آتش رفتن

در مقابل رهبران الهی، مدعیان دروغین، همواره در صدد سوء استفاده و اغفال ساده دلان بوده اند. یکی از این مدعیان دروغین، عبداللّه فرزند امام صادق(علیه السّلام) بود که در مقابل امام موسی بن جعفر(علیه السّلام) ادعای امامت کرد. آن حضرت برای هدایت

۱- بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۵۷.

او و کسانی که ادعای دروغین او را پذیرفته بودند، تلاش زیادی کرد و دشواری های زیادی را تحمل کرد.

مفضل بن عمر می گوید: یک روز امام موسی بن جعفر(علیه السّلام)فرمان داد مقدار زیادی هیزم در وسط حیاط منزل گرد آورند و آن گاه برادرش عبداللّه و گروهی از شیعیان را به حضور خود دعوت کرد. وقتی همگی حاضر شدند، به امر امام، هیزم ها را آتش زدند؛ تا کاملاً برافروخته شدند . آن گاه امام موسی بن جعفر(علیه السّلام) برخاست و به درون آتش رفت و با لباس، در میان آتش نشست و به سخن گفتن با حاضران پرداخت و پس از مدتی برخاست و از آتش بیرون آمد و رو به برادرش کرد و فرمود: ای عبداللّه! اگر گمان می کنی پس از پدرت تو امام و پیشوای مردم هستی، برخیز و در آتش بنشین. رنگ عبداللّه، تغییر کرد؛ برخاست و به سرعت از خانه آن حضرت خارج شد. (۱)

۱- همان، ج ۴۸ ، ص ۶۷.

فصل سوم:بدگویی از تارکان امر به معروف و نهی از منکر

اشاره

معصومین(علیهم السّلام) در تبیین اهمیّت فریضه امر به معروف و نهی از منکر، تنها به بیان وجوب و ضرورت این مهم اکتفا نمی کردند؛ بلکه در موارد مختلف کسانی را که از این وظیفه مهم شانه خالی کرده، بدان بی اعتنایی می کردند، مورد عتاب قرار می دادند.

امیرمؤمنان(علیه السّلام)در جریان جنایات اصحاب جنگ جمل، ترک نهی از منکر را جنایت و مجازات آن را مرگ می دانست.

چون طلحه و زبیر و یارانشان وارد بصره شدند، هفتاد نفر از نگهبانان بیت المال بصره را با شکنجه به شهادت رساندند و عثمان بن حنیف، حاکم بصره را بیرون راندند وقتی خبر این وقایع به امیرمؤمنان(علیه السّلام)رسید، فرمود:

فو اللّه لو لم یصیبوا من المسلمین الاّ رجلاً واحدا متعمّدین لقتله بلا جرم لحلّ لی قتل ذلک الجیش کلّه اذ حضروه ولم ینکروا ولم یدفعوا عنه بلسان ولا ید؛ (۱)

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۱ ، ص ۴۱۱.

به خدا سوگند! اگر آنان تنها یک مسلمان را بدون جرم کشته بودند، بر من روا بود که تمامی این لشکر را بکشم؛ زیرا آنان حاضر بودند و نهی از منکر نکردند و با دست و زبان، در برطرف کردن آن نکوشیدند.

امام حسین(علیه السّلام) در عرفات

در آخرین سال حکومت معاویه، امام حسین(علیه السّلام) به سفر حج رفت و در این کنگره عظیم سیاسی - عبادی، حضور یافت و به بهترین نحو از آن مراسم بهره برداری کرد. امام حسین(علیه السّلام) در عرفات دستور داد که تمامی بزرگان و دانشمندان امّت اسلامی و اصحاب رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) را گرد آوردند و آن گاه خطبه ای طولانی و مهم ایراد کرد و فرمود:

اعتبروا ایها الناس بما وعظ اللّه به اولیائه من سوء ثنائه علی الاحبار اذ یقول:

(لَوْ لا یَنْهیهُمُ الرَبّانِیُّونَ وَالاَحْبارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الاِثْمَ) وقال: (لُعِنَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ بَنی اِسْرائیل) الی قوله: (لبئس ما کانوا یفعلون) (۱)

وانّما عاب اللّه ذلک علیهم لانّهم کانوا یرون من الظَلَمه الذین بین اظهرهم المنکر والفساد فلا ینهونهم عن ذلک رغبه فیما کانوا ینالون منهم ورهبه مما یحذرون واللّه یقول: (فلا تخشوا الناس واخشون)(۲)

وقال: (اَلْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِیاءَ بَعْضٍ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ)(۳) فبدأ اللّه بِالامرِ بالمعروف والنهی عن المنکر فریضه منه لعلمه بانّها اذا ادیّت واقیمت استقامت الفرائض کلّها هینّها وصبعها... لقد خشیت علیکم ایّها المتمّنون علی اللّه ان تحلّ بکم نقمه من نقمانه لانّکم بلغتم من کرامه اللّه منزله فضّلتم بها ومن یعرف باللّه لا تکرمون وانتم باللّه فی عباده تکرمون وقد ترون عهود اللّه منقوضه فلا تفزعون وانتم لبعض ذمم ابائکم تفزعون وذمه رسول اللّه محقوره والعمی

۱- مائده، آیه ۶۳.

۲- مائده، آیه ۴۴.

۳- التوبه، آیه ۷۱.

والبکم والزمن فی المدائن مهمله لاترحمون ولا فی منزلتکم تعملون ولا من عمل فیها تعتبون وبالادهان والمصانعه عند الظلمه تأمنون.؛ (۱)

ای مردم! از پندهای خداوند نسبت به دوستان و اولیای خود پند گیرید؛ آن جا که از احبار بدگویی کرده، می فرماید:

چرا ربانیّون و احبار (علمای یهود و نصاری)، آنها را از سخن گناه آلودشان نهی نمی کنند؟

همچنین می فرماید: لعنت شده اند آن گروه از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند بر زبان داود و عیسی بن مریم؛ زیرا نافرمانی و تجاوزگری پیشه کردند؛ آنان از منکری که مرتکب می شدند، دست برنمی داشتند و چه زشت کرداری انجام می دادند.

خداوند از آنان بدگویی کرد؛ زیرا آنان از ستمگرانی که نزد آنان بودند، منکر و فساد را می دیدند؛ ولی به سبب تمایل به آن چه از ستمگران به آنان می رسید و به خاطر ترس از ستمگران، نهی از منکر نمی کردند؛ در حالی که خداوند می فرماید:

از مردم مهراسید و از من بترسید و نیز فرمود: مردان و زنان مؤمن، برخی سرپرست بعضی دیگرند؛ امر به معروف و نهی از منکر می کنند. خداوند [در توصیف مؤمنان] ابتدا امر به معروف و نهی از منکر را بیان کرد؛ زیرا می داند که امر به معروف و نهی از منکر، فریضه ای است که اگر به صورت شایسته به پا داشته شود، تمامی واجبات آسان و دشوار استوار و پا برجا خواهد شد... ای کسانی که از خداوند خواهش ها و آرزوها دارید! بیم دارم که عذابی از عذاب های الهی، بر شما فرود آید؛ زیرا شما به سبب کرامت خداوند، به منزلتی دست یافته اید که بر دیگران فضیلت و برتری جسته اید؛ اما آنان را که به خدا شناخته می شوند (با خداوند رابطه دارند و به خداپرستی معروفند)، گرامی نمی دارید؛ در حالی که خود به واسطه خداوند (در جامعه) محترم شمرده می شوید. شما می بینید که پیمان های الهی شکسته شده است و فریاد برنمی آورید؛ در حالی که به خاطر پیمان پدرانتان داد می زنند؛ ولی پیمان های رسول خدا(صلّی الله علیه و آله)بی اعتبار شمرده می شوند. کوران، گنگ ها، لال ها و ناتوانان در شهرها رها شده اند و کسی به آنها ترحم نمی کند؛ نه خود شما اقدام می کنید و نه آنان را که مسئول این کارهایند سرزنش می کنید و به

۱- موسوعه کلمات الامام الحسین (علیه السّلام) ص ۲۴۷ ؛ تحف العقول، ص ۲۶۹.

سبب سازشکاری با ستمگران نزد آنان آرامش و امان می جویید.

امام صادق(علیه السّلام) و ترک کنندگان امر به معروف

امام صادق(علیه السّلام) برخی از مسلمانانی را، که این فریضه الهی را ترک کرده اند، مورد نکوهش قرار می دهد و بی گناهان چنین جامعه ای را نیز سزاوار مجازات می داند و می فرماید:

انّه قد حقّ لی ان آخذ البرای منکم بالسقیم وکیف لا یحقّ لی ذلک وانتم یبلغکم عن الرجل منکم القبیح ولا تنکرون علیه ولا تهجرونه ولا توذونه حتی یترکه؛ (۱)

همانا مرا سزد که بی گناهان شما را نیز به جرم گناهکاران، مجازات کنم و چگونه این حق را نداشته باشم؛ در حالی که به شما خبر می رسد که مردی از شما مرتکب عمل زشتی شده است، ولی شما او را نهی نکرده، عملش را زشت نمی شمارید و از او دوری نمی گزینید و او را نمی آزارید؛ تا عمل زشتش را ترک کند.

حارث بن مغیره می گوید: شبی در یکی از کوچه های مدینه امام صادق(علیه السّلام) را دیدم. آن حضرت فرمود:

ای حارث! هشدار! که گناه سبک مغزان شما، برعهده دانشمندان تانخواهد بود.

امام پس از گفتن این جمله به راه خویش ادامه داد. پس از مدتی، خدمت آن حضرت رسیدم و عرض کردم: فدایت شوم! چرا فرمودی گناه سبک مغزان شما بر عهده دانشمندانتان خواهد بود؟ این سخن برای من بسیار سنگین و گران بود.

امام(علیه السّلام) فرمود:

نعم، ما یمنعکم اذا بلغکم عن الرجل منکم ما تکرهونه مما یدخل به علینا الاذی والعیب عند الناس ان تأتوه وتأنّبوه وتعظوه وتقولوا له قولاً بلیغا؛

آری، وقتی شنیدید کسی از شما مرتکب عملی ناپسند شده که باعث اذیّت و خرده گیری مردم بر ما می شود، چه چیز شما را باز می دارد که نزد او بروید؛

۱- شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۸۱.

او را ملامت کرده، موعظه اش کنید و باسخنی رسا با او سخن گویید.

عرض کردم: از ما نمی پذیرند.

حضرت فرمود:

در این صورت، از او دوری کنید و با او همنشین نشوید. (۱)

امام صادق(علیه السّلام) در نامه ای به شیعیانش، ترک کننـدگان امر به معروف و نهی از منکر را تهدید می کند که مشمول لعنت و نفرین او خواهند شد. محمدبن مسلم این نامه را چنین نقل کرده است:

لیعطفنّ ذووا السن منکم والنُهی علی ذوی الجهل وطلّاب الریاسه اولتصیبنّکم لعنتی اجمعین؛ (۲)

حتما و حتما بایـد کهن سالان و خردمنـدان شما، نادان ها و ریاست طلب ها را بازدارنـد وگرنه لعنت من همه شما را در بر خواهد گرفت.

پذیرش امر به معروف و نهی از منکر

انسان ها تحت تأثیر غریزه خودخواهی اعمال و رفتار خود را همواره صحیح و کامل ارزیابی می کننـد. معمولاً پـذیرش خطا و تصحیح کردار، امر مشکلی است. بنابراین، برای سرکوبی غریزه خودخواهی و بیدار کردن روح تسلیم و پـذیرش و حق در ضمیر انسان ها بایـد آمر و ناهی خود را نیز در معرض امر و نهی قرار دهـد و هرگز خویش را بی نیاز از تـذکّر و انتقاد و امر و نهی دیگران نبیند. این موضوع به ویژه برای کسانی که الگوی جامعه هستند، بسیار مهم و ضروری است و پایه اصلی پذیرفته شدن امر به معروف و نهی از منکر، از سوی دیگران به شمار می رود.

از این رو، معصومین(علیهم السّلام) در موارد بسیاری با روی باز از انتقادکننـدگان استقبال می کردنـد و با این که خودشان معصوم از گناه و پلیـدی بودنـد، برای این که دیگران از آنان درس بگیرند و هیچ کس خود را بی نیاز از امر به معروف و نهی از منکر نبیند، از انتقاد آمران به معروف و ناهین از منکر، استقبال کرده، گاه آن را پذیرفته،

۱- بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۲.

۲- الکافی، ج ۸، ص ۱۵۸.

به کار می بستند و هرگاه موضوع برای آمر و ناهی روشن نبود، برایش توضیح کافی می دادند. این برخوردها، نشان دهنده اهمیت فوق العاده امر به معروف و نهی از منکر در نظر آنهاست و نیز بیانگر کوشش آنان برای استواری و پابرجایی این واجب در ضمیر افراد جامعه اسلامی است.

امیرمؤمنان(علیه السّلام) در جنگ صفّین در خطبه ای طولانی حقوق حاکم بر مردم و حقوق مردم بر حاکم را بیان کرد و فرمود:

لاتکلّمونی بما تکلّم به الجبابره ولا تحفظوا منّی بما یتحفّظ به عند اهل البادره ولا تخالطونی بالمصانعه ولاتظنّوا بی استثقالاً فی حقٍ قیل لی ولا التماس اعظام نفسی فانه من استثقل الحق ان یقال له او العدل ان یعرض علیه کان العمل بهما اثقل علیه فلا تکفّوا عن مقاله بحق او مشوره بعدل؛(۱)

آن گونه که با جبّاران سخن گفته می شود، با من سخن مگویید و آن چه را از انسان های خشمگین پنهان می کنند، از من مخفی مسازید. شیوه سازشکاری با من پیشه مکنید. گمان مبرید که اگر حقی به من گفته شود، بر من گران آید و نیز مپندارید که من دوست دارم شما در بزرگداشت من بکوشید؛ زیرا کسی که شنیدن حرف حق برایش گران باشد و یا عرضه داشتن عدالت بر وی سنگین آید، عمل به عدالت و حق، برایش گران تر و مشکل تر خواهد بود. بنابراین، از بیان سخن حق و مشورت عادلانه، خودداری نورزید.

دفاع از فرد معترض

ابوسعید خدری می گوید: مردی بیابانگرد، که از پیامبر اکرم(صلّی الله علیه و آله)طلبکار بود، خدمت آن حضرت رسید و از وی خواست که بدهکاری اش را بپردازد و برخواسته اش اصرار ورزید و با شدت و خشم هر چه تمام تر به آن حضرت گفت: رهایت نمی کنم؛ تا پولم را بپردازی.

اصحاب رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) او را از این برخورد زشت و اهانت آمیز، نهی کرده،

۱- بحارالانوار، ج ۴۱ ، ص ۱۵۴ ؛ نهج البلاغه، خطبه ۲۰۷.

گفتند: وای بر تو! می دانی با چه کسی سخن می گویی؟

مرد گفت: من حق خودم را می خواهم.

پیامبر اکرم(صلّی الله علیه و آله) به اصحابش فرمود: چرا صاحب حق را یاری نمی کنید؟ سپس کسی را نزد خوله، دختر قیس، فرستاد و فرمود: به خوله بگو: اگر خرما داری، به ما قرض بده، تا فصل خرما رسد و خرمای تو را بازگردانیم.

خوله پذیرفت و مقداری خرما به عنوان قرض الحسنه به رسول اکرم(صلّی الله علیه و آله) داد و آن حضرت نیز آن را به مرد بیابانگرد داد و بعد او را به غذا دعوت کرد. پس از غذا خوردن، مرد بیابانگرد گفت: حق مرا به طور کامل پرداختی؛ خدا حقّت را به طور کامل بپردازد.

پیامبر اکرم(صلّی الله علیه و آله) با خوشحالی از برخورد شجاعانه مرد بیابانگرد در طلب حق خویش فرمود:

اولئ-ك خيار اُمّتي، أنّه لا قدّست أمّةٌ لا يأخذ الضعيف فيها حقّه غير متعتع؛ (۱)

اینان برگزیدگان امّت من هستند. همانا امّتی که فرد ضعیف در آن نتواند حق خویش را بدون لکنت زبان باز پس گیرد، هرگز به قداست و پاکی نخواهد رسید.

امّت مقدّس

همسر حمزه سیدالشهدا می گوید: مردی از بنی ساعده که مقداری خرما از پیامبر اکرم(صلّی الله علیه و آله) طلبکار بود، خدمت رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) رسید و تقاضای طلب خویش کرد. پیامبر(صلّی الله علیه و آله) به مردی از انصار دستور داد که طلب او را بپردازد. مرد انصاری طلبکار را همراه خویش برد و به همان اندازه که از رسول خدا(صلّی الله علیه و آله)طلبکار بود، به او خرما داد؛ امّا خرمایی که مرد انصاری به طلبکار داد، پست تر از خرمایی بود که آن مرد به پیامبر اکرم(صلّی الله علیه و آله) قرض داده بود. مرد طلبکار خرما را نپذیرفت. به او گفتند: آیا به رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) اعتراض داری؟

مرد طلبکار گفت: به راستی چه کسی

۱- حیاه الصحابه، ج ۲، ص ۱۵۸.

از رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) به عدالت رفتار کردن سزاوارتر است.

رسول اکرم(صلّی الله علیه و آله) چون این سخن را شنید، در حالی که اشک، چشمان مقدّسش را پر کرده بود، فرمود: راست می گوید، چه کسی سزاوارتر از من که به عدالت رفتار کنم؟

امتی که ضعیفش، بی هیچ لکنت زبانی، حق خویش را از قدرتمندش باز پس نگیرد مقدس و پاک نیست.

سپس پیامبر(صلّی الله علیه و آله) روی به من [همسر حمزه سیدالشهدا] کرد و فرمود:

قرض او را بپرداز؛ زیرا هرگاه طلبکاری از نزد بدهکارش راضی بیرون رود جنبندگان زمین و ماهیان دریا بر او درود می فرستند و کسی که طلبکار خویش را معطّل گذارد، در حالی که می تواند قرض او را بدهد، در هر شب و هر روز، گناهی برایش نوشته می شود. (۱)

پذیرفتن سخن در موقعیت دشوار

اسماعیل بن جابر می گوید: امام صادق(علیه السّلام) کنار بستر فرزندش، اسماعیل نشسته بود. اسماعیل از دنیا رفت و امام صادق(علیه السّلام) بر اساس عطوفت پدری به گریه و اظهار تأسف پرداخت. ارقط بن عمر که در کنار آن حضرت بود، عرض کرد: ای ابوعبداللّه! رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) نیز از دنیا رفت. امام صادق(علیه السّلام) با همین یک جمله دست از گریه برداشت و فرمود: راست گفتی؛ من امروز از تو بسیار متشکرم. (۲)

هدیّه ای برادرانه

امام عسکری(علیه السّلام) بسیار متواضعانه از دیگران می خواست که عیب هایش را به او بگویند. آن بزرگوار می فرمود:

احبّ اخوان الی من اهدی الی عیوبی؛(۳)

محبوب ترین برادرانم نزد من، کسی است که عیب های مرا به من هدیه کند.

۱- همان، ج ۲، ص ۱۵۹.

۲- بحارالانوار، ج ۴۷ ، ص ۲۵۰.

۳- ری شهری، میزان الحکمه، ج ۱، ص ۵۸.

شنیدن انتقاد و پاسخ به آن

در بسیاری از موارد معصومین(علیهم السّلام) به افراد اجازه می دادند که به آنان اعتراض کنند و نظر خویش را ابراز کنند و اگر نظر آنان صحیح نبود، بدون این که از اعتراض و انتقاد و امر و نهی آنان برآشوبند، به توضیح و تبیین نظر خویش و بیان نادرستی گفتار آنان می پرداختند و آنان را قانع می کردند؛ برای نمونه می توان به اعتراض اصحاب امیرمؤمنان(علیه السّلام) (حتی شخص مالک اشتر) به آن حضرت اشاره کرد. آنان اصرار داشتند که حضرت از بیت المال، بذل و بخشش های فراوان کند؛ تا برخی از افراد از پیوستن به معاویه خودداری کنند؛ ولی آن حضرت با آنان سخن گفته، بدون اندک خشمی از امر و نهی آنان، نادرستی این نظریه را برایشان توضیح داد. (۱)

امام حسن مجتبی(علیه السّلام) نیز از طرف افراد بسیاری در جریان صلح با معاویه، مورد اعتراض و انتقاد قرار گرفت؛ امام با رفتاری بسیار محبت آمیز، سخنان آنها را شنیده، در تبیین این مشکل سیاسی، با آنان سخن گفت و آنان را قانع کرد. (۲)

همچنین اعتراضات بسیار و نهی های فراوان اشخاص مختلف در جریان سفر ابا عبداللّه الحسین(علیه السّلام) به طرف عراق و برخورد بزرگوارانه و ملایم آن حضرت در تبیین صحت راه انتخاب شده خودش را می توان نمونه دیگری از این برخوردها دانست. (۳)

ص: ۵۰

۱- بحارالانوار، ج ۴۱ ، ص ۱۷۶.

۲- همان، ج ۴۴ ، ص ۱، ۱۹، ۵۷، ۱۴۷.

۳- موسوعه کلمات الامام الحسین (علیه السّلام)، ص ۳۰۳، ۳۱۸، ۳۲۶.

بخش دوم: شرایط امر به معروف و نهی از منکر

اشاره

فصل اول: شناخت معروف و منکر

فصل دوم: احتمال تأثیر

فصل سوم: نداشتن پیامدهای ناروا

ص: ۵۱

فصل اول:شناخت معروف و منکر

شرایط امر به معروف و نهی از منکر

تأثیر مثبت یا منفی بسیاری از امور، وابسته به شرایط انجام آنهاست؛ یعنی یک عمل در موقعیت ویژه ای، ممکن است تأثیر مثبت فوق العاده مهمی داشته باشد؛ ولی همان عمل در موقعیتی دیگر، ممکن است تأثیری بسیار کمرنگ تر و کم ارزش تر پدید آورده، حتی به عاملی منفی و ضدارزش تبدیل شود؛ برای مثال، دارویی با توجه به خصوصیات ویژه یک بیمار برایش شفابخش و درمانگر است ولی برای شخص دیگر و با شرایطی دیگر دردزا و تباه کننده است. بنابراین، در هر عملی باید به شرایط ویژه اش توجه کرد؛ تا بهره مثبت از آن به دست آید.

امر به معروف و نهی از منکر فریضه ای است که اگر با توجه به شرایط خاص، لازم و صحیح آن انجام گیرد، داروی دردهای فردی و اجتماعی است؛ امّا اگر به شرایط آن توجه نشود، گاهی به جای هدایت و سازندگی، تخریب و گمراهی به بار می آورد.

بنابراین، بررسی شرایط امر به معروف و نهی از منکر، بسیار ضروری و مهم است. اکنون با توجه به سیره معصومین(علیهم السّلام) به بررسی برخی از شرایط آن می پردازیم.

ص: ۵۲

شناخت معروف و منکر

هدف از امر به معروف و نهی از منکر، تصحیح مسیر فرد و جامعه در راه رسیدن به کمال است. کسی که امر به معروف و نهی از منکر می کند، چون سوزنبانی است که با تصحیح مسیر، قطار را در رسیدن به مقصد یاری می کند. بدون شک سوزنبان باید مسیرها را بشناسد و مقصدها را بداند تا هر قطاری را به مسیر صحیح، هدایت کند. آمر به معروف و ناهی از منکر نیز باید بداند که صلاح و کمال فرد و جامعه در چه اموری است؛ تا به آنها امر کند و نیز بداند چه چیز جامعه و فرد را به تباهی می کشاند؛ تا از آن نهی کند انسانی که معروف و منکر را نمی شناسد، درد و درمان را تشخیص نمی دهد و نمی داند بایدها و نبایدها کدامند و امر به معروف در کجا شایسته و نهی از منکر در چه جایی بایسته است، چگونه می خواهد امر به معروف و نهی از منکر کند و اگر امر به معروف و نهی از منکر کند، چگونه می توان انتظار داشت که این امر و نهی به حال فرد یا جامعه، مفید باشد؟

آیا می توان باور کرد که فردی ناآشنا با علم پزشکی، نسخه ای بنویسد و بیمار به سبب نسخه او شفا یابد؟

بنابراین، اوّلین شرط امر به معروف و نهی از منکر، شناخت معروف ها و منکرها، احکام آنها و جایگاه شایسته و بایسته آنهاست.

مسعده بن صدقه می گوید: از امام صادق(علیه السّلام) سؤال کردند که آیا امر به معروف و نهی از منکر بر همه امت واجب است؟ فرمود: نه. عرض کردند: چرا؟ فرمود:

انّما هو علی القوی المطاع العالم بالمعروف من المنکر لا علی الضعیف الذی لایهتدی سبیلاً؛ (۱)

امر به معروف و نهی از منکر بر انسان قدرتمندی که از او اطاعت می کنند و معروف را از منکر باز می شناسد واجب است؛ نه بر ضعیفی که راه به جایی نمی برد.

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۱ ، ص ۴۰۰.

رسول اکرم(صلّی الله علیه و آله) فرمود:

لاینبغی للرجل ان یأمر بالمعروف وینهی عن المنکر حتی یکون فیه ثلاث خصال: رفیق بما یأمر. رفیق بما ینهی. عالم بما ینهی عدل فیما ینهی؛ (۱)

سزاوار نیست مردی امر به معروف و نهی از منکر کند؛ مگر این که سه صفت را دارا باشد؛ ملایم در امر کردن، عالم و دانای به آن چه از آن باز می دارد و عادل به هنگام نهی کردن.

مسئولیت امر و نهی بدون شناخت

رسول اکرم(صلّی الله علیه و آله) کسانی را که بدون شناخت اقدام به امر به معروف و نهی از منکر کرده بودند، نفرین کرد و آنان را مسئول پیامد تلخ این عمل جاهلانه دانست.

امام صادق(علیه السّلام) فرمود: خدمت رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) عرض کردند: مردی مجروح شد و با همان حالت جراحت و بیماری جُنب شد. عده ای [به اصطلاح او را امر به معروف کرده] امر کردند که غسل کند. او نیز به فرمان آنها غسل کرد؛ سپس مریض شد و از دنیا رفت.

پیامبر اکرم پس از شنیدن سخن آنان فرمود:

قتلوه قتلهم اللّه انّما کان دواء العی السوال؛ (۲)

آنها او راکشته اند؛ خدا بکشدشان! همانا داروی شفابخش نادانی، پرسیدن است.

حکم بدون علم

یکی از اصحاب امیرمؤمنان(علیه السّلام) می گوید: روزی امیرمؤمنان(علیه السّلام)بر منبری که از خشت خام ساخته شده بود، بالا رفت و برای ما سخنرانی کرد. او پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

ایّها الناس اتقوا اللّه ولا تفتوا الناس بما لا تعلمون؛

۱- متقی هندی، کنز العمال، ج ۳، ص ۷۴.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۹۶۸.

ای مردم! از خداوند پروا کنید و در آن چه خود نمی دانید، برای مردم اظهار نظر نکنید. (۱)

بازداشت از دو خصلت

امام صادق(علیه السّلام) به یکی از اصحاب خویش، مفضل بن عمر فرمود:

أنهاك عن خصلتين فيهما هلك الرجال: ان تدين اللّه بالباطل وتفتى الناس بما لا تعلم؛ (۲)

تو را از دو خصلت نهی می کنم که به سبب آن دو مردان بسیاری هلاک شده اند؛ یکی این که خدا را بر اساس باطل عبادت نکنی و دیگر این که در آنچه نسبت به آن شناخت نداری، اظهارنظر نکنی.

آگاه سازی ناآگاهان

گاهی معصومین(علیهم السّلام) با افرادی برخورد می کردند که معروفی را ترک گفته، یا منکری را مرتکب می شدند؛ امّا نه از سر لجاجت و به انگیزه شهوت؛ بلکه از سر نادانی و نشناختن معروف و منکر. از این رو سعی می کردند با تعریف منکر و معروف آنان را با وظیفه خود آشنا کنند.

امام عسکری(علیه السّلام) از امام صادق(علیه السّلام) چنین نقل کرده است:

آن که از هوای نفس خویش پیروی کند، نظر خود را بپسندد و مغرور شود مانند مردی است که شنیدم مردمان سبک رأی او را، بزرگ می شمردند و توصیف می کردند. دوست داشتم ناشناس به دیدارش بروم؛ وقتی رفتم، دیدم عدّه بسیاری به گردش حلقه زده اند؛ صبر کردم تا از مردم جدا شد، به دنبالش به راه افتادم، وی از کنار دکان نانوایی گذشت و با استفاده از غفلت نانوا، دو گرده نان دزدید. من شگفت زده شدم و با خود گفتم: شاید با نانوا داد و ستدی دارد.

از آن جا گذشت و به مردی میوه فروش رسید و دو انار نیز از او دزدید و باز در

۱- بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۱۳.

۲- همان، ص ۱۱۴.

شگفت مانـدم و بـا خود گفتم: شایـد بـا این مرد نیز داد و سـتدی دارد؛ ولی با خود گفتم: پس چرا آنان را غافلگیر کرده، می دزدد؟ به هر حـال دنبالش رفتم؛ تا این که به مریضـی برخورد و دو گرده نان و دو انار را به او بخشـید. جلو رفتم و درباره این عمل او پرسیدم. گفت: شاید تو جعفر بن محمد باشی؟

گفتم: آری.

گفت: وقتی که خود جاهل و نادان باشی، خاندان بلند و شرافتمندت تو را سودی ندهد.

گفتم: چه نادانی و چه جهالتی؟

گفت: ندانسـتن سـخن خـدا که می فرمایـد: آن که حسـنه ای انجام دهـد، ده برابر پاداش بیند و کسـی که عمل زشتی مرتکب شود، بیش از یک مجازات نبیند.

من دو نان و دو انار دزدیدم و مجموعا چهار گناه مرتکب شدم؛ سـپس همه را به فقیر بخشـیدم، و چهل ثواب به دست آوردم. چهار گناه را از چهل ثواب کم کن، سی و شش ثواب دیگر برایم باقی می ماند.

به او گفتم: مادرت در عزایت بگرید تو نسبت به کتاب خدا نادانی. خداوند می فرماید:

(انّما یتقبل اللّه من المتّقین)؛ (۱)

همانا خداوند اعمال پرهیزگاران را می پذیرد.»

چون دو نان و دو انار دزدیـدی، چهار گناه مرتکب شدی و چون مال مردم را بدون رضایت آنان به دیگری دادی، چهار گناه دیگر نیز به گناهان چهارگانه خود افزودی.

مرد در چهره من خیره شد و من او را واگذاشـتم و برگشتم. آری، برخی با این گونه توجیهات غلط و ناپسند گمراه شده اند و مردم را نیز گمراه می کنند.(۲)

۱- مائده، آیه ۲۷.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۱ ، ص ۳۲۶.

مؤمن ناآگاه

گاهی فردی مؤمن و متدین نیز از روی ناآگاهی، مرتکب منکر می شود در این صورت وظیفه آمر به معروف و ناهی از منکر آشنا کردن او با معروف و منکر است.

صفوان بن مهران می گوید: امام کاظم(علیه السّلام) به من فرمود: ای صفوان! همه اعمال تو نیکو و زیباست؛ غیر از یک چیز.

عرض کردم: کدام؟

فرمود: کرایه دادن شترانت به هارون.

عرض کردم: به خدا سوگند! برای ستم و لهو و لعب و صید و تفریح به او کرایه نداده ام؛ بلکه فقط برای سفر حج کرایه داده ام و خود نیز همراه و همسفر او نیستم و گروهی از غلامانم همراهش می روند.

حضرت کاظم(علیه السّلام) فرمود: آیا از آنان کرایه می گیری؟

عرض کردم: آری.

فرمود: آیا دوست داری که او زنده بماند؛ تا کرایه ات را از آنان دریافت کنی؟

عرض کردم: آری.

فرمود: من احبّ بقائهم فهو منهم ومن کانِ منهم کان ورد النار؛

آن که خواستار بقای آنان باشد، از آنان است و آن که از آنان باشد، به آتش وارد خواهد شد.

صفوان با شنیدن این سخن، تمامی شتران خود را فروخت. وقتی این خبر به هارون رسید، دستور داد صفوان را احضار کنند. چون صفوان به حضورش رسید، هارون گفت: شنیده ام شترانت را فروخته ای.

صفوان گفت: آری، من پیر شده ام و غلامان نیز درست وظیفه شان را انجام نمی دهند.

مأمون گفت: هرگز، هرگز، من می دانم چه کسی به تو فرمان داده است؛ موسی بن جعفر این فرمان را صادر کرده است.

صفوان گفت: مرا با موسی بن جعفر چه کار؟

مأمون گفت: این حرف ها را واگذار. به خدا سوگند! اگر رابطه دیرینه و نیکویت نبود، تو را می کشتم. (۱)

نهی فرماندار

تشخیص منکرات در بسیاری از موارد، کاری دشوار نیست اما برخی اعمال ذاتا منکر نیستند؛ بلکه گاهی به سبب خصوصیات اجتماعی فرد و حادثه موردنظر، رنگ ویژه ای می گیرند و به منکر تبدیل می شوند. در این موارد تشخیص منکر برای بسیاری افراد، مشکل می شود. معصومین(علیهم السّلام) با دقت ویژه خود، در این موارد، اقدام به تعریف و تبیین منکر و نهی از آن می کردند.

مردی از اهالی بصره، ثروتمندان بصره را به خانه خویش فراخواند و از عثمان بن حنیف - که از سوی امام علی(علیه السّلام) حاکم بصره بود - نیز دعوت به عمل آورد. عثمان به دعوت او پاسخ مثبت داد و همراه ثروتمندان بصره، بر خوان رنگین او نشست. امام علی(علیه السّلام) در نامه ای عتاب آلود، او را چنین نهی از منکر فرمود:

امّا بعد یابن حنیف فقد بلغنی انّ رجلاً من فتیه اهل البصره دعاك الی مأدبه فأسرعت الیها تستطاب لك الألوان وتنقل الیك الجفان وما ظننت انّک تجیب الی طعام قومٍ عائلهم مجفّو وغنیّهم مدعوّ فانظر الی ما تقضمه من هذا المقضم فما اشتبه علیك علمه فالفظه وما ایقنت بطیب وجهه فنل منه...؛

پس از ستایش خدا و درود بر پیامبر اکرم(صلّی الله علیه و آله)؛ ای پسر حنیف! باخبر شدم که جوانی از بصریان تو را به سفره ای فراخوانده است و تو با شتاب در آن جا حاضر شدی و غذاهای گوارای گوناگون و ظروف مختلف به سویت آورده اند. گمان نمی بردم تو به دعوتی پاسخ گویی که نیازمندان را از آن برانند و ثروتمندان را بدان بخوانند. پس بنگر بر چه چیز دندان می نهی! آن چه شبهه ناك است، دور افکن و آن چه به یقین دریافتی پاك و پاکیزه است، تناول کن... هشدار که هر پیروی را راهبری است که به او اقتدار کرده، از نور

۱- مامقانی، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۹۹.

علمش روشنی می جوید. آگاه باشید که امام شما از دنیا، به دو جامه و از خوردنی هایش، به دو گرده نان، بسنده کرده است. هشدار! شما نمی توانید این گونه باشید؛ ولی با پارسایی، کوشش و درستکاری، مرا یاری دهید...

امام(علیه السّلام) در پایان نامه چنین نگاشت:

ای پسر حنیف، از خدا پروا پیشه کن و به گرده های نانت بسنده کن؛ تا از آتش رهایی یابی. (۱)

دستور تبیین معروف و منکر

معصومین(علیهم السّلام) تنها به بیان معروف و منکر نمی پرداختند؛ بلکه دیگران را نیز به این وظیفه مهم فرمان می دادند.

امیرمؤمنان(علیه السّلام) در نامه ای به قثم بن عباس - که حکومت مکه را از طرف آن حضرت بر عهده داشت. چنین می نوشت:

واجلس لهم العصرین وأفت المستفتی وعلّم الجاهل وذاکر العالم؛ (۲)

صبح و شام با مردم بنشین و به آن کس که سؤالی دارد، پاسخ ده، نادان را تعلیم ده و با عالم گفت گو کن.

شکوه از اظهارنظرهای ناآگاهانه

امیرمؤمنان(علیه السّلام) در بیانی بسیار دردمندانه، از کسانی می نالید که بدون شناخت احکام الهی، خودسرانه در این باره سخن می گویند:

ترد علی احدهم القضیه فی حکم من الاحکام فیحکم فیها برأیه ثم ترد تلک القضیه بعینها علی غیره فیحکم فیها بخلافه ثم یجتمع القضاه بذلک عند الامام الذی استقضاهم فیصوّب آرائهم جمیعا والههم واحد ونبیّهم واحد وکتابهم واحد. أفأمرهم اللّه تعالی بالاختلاف فاطاعوه ام نهاهم عنه فعصوه ام انزل اللّه سبحانه دینا ناقصا فاستعان بهم علی اتمامه ام کانوا شرکاء له فلهم ان یقولوا وعلیه ان یرضی ام انزل اللّه

۱- نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۲- نهج البلاغه، نامه ۶۷.

سبحانه دینا تامّا فقصّر الرسول(صلّی الله علیه و آله) عن تبلیغه وادائه واللّه سبحانه یقول (ما فرّطنا فی الکتاب من شی)(۱) وقال (فیه تبیان کل شی)(۲) فذکر انّ الکتاب یصدّق بعضه بعضا وأنه لااختلاف فیه...؛ (۳)

قضیه ای درباره حکمی از احکام، نزد یکی از ایشان آورده می شود؛ پس بر اساس رای خویش حکمی می دهد؛ سپس همان قضیه نزد دیگری مطرح می شود و او برخلاف آن حکم می کند؛ سپس همگی نزد پیشوایشان که آنان را به قضاوت گمارده، جمع می شوند و او همگان را تصدیق می کند، در حالی که خدایشان یکی، پیامبرشان یکی و کتابشان یکی است. آیا خداوند به آنها دستور اختلاف داده است و آنان او را فرمان برده اند، یا خدا از اختلاف بازشان داشته است و آنان با او مخالفت ورزیده اند یا خدای سبحان دین را ناقص فرو فرستاده و از آنان برای تکمیل آن کمک خواسته است، یا آنان شریکان و انبازان خدایند و حق دارند حکمی را بگویند و خدا باید حکم آنان را بپسندد یا خدای سبحان دین را کامل نازل فرموده، ولی پیامبر(صلّی الله علیه و آله)در تبلیغ و بیان آن کوتاهی روا داشته است؟ خداوند سبحان می فرماید: هیچ چیز را در کتاب فروگذار نکردیم؛ و نیز می فرماید: این کتاب روشنگر همه اشیا است و می فرماید که بخشی از قرآن، بخش دیگر را تصدیق نموده، اختلافی در آن نیست.

پیامد گفتار بدون شناخت

در برخی از روایات، گفتار بدون شناخت و معرفت، علت سقوطی سهمگین، معرفی شده است.

امام باقر(علیه السّلام) می فرماید:

ما علمتم فقولوا وما لم تعلموا فقولوا اللّه اعلم انّ الرجل لینتزع بالآیه

ص: ۶۰

۱- انعام، آیه ۳۸.

۲- مستفاء از آیه شریفه.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۸.

من القرآن یخرّ فیها ابعد من السماء؛ (۱)

آن چه را می دانیـد، بگوییـد و آن چه را نمی دانیـد، نگوییـد که خـدا دانـاتر است. همانا انسان به سـبب یک آیه از قرآن [که ندانسته درباره اش سخن می گوید] سقوط می کند؛ سقوطی سهمگین تر از فرو افتادن از آسمان.

ص: ۶۱

۱- بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۱۹.

فصل دوم:احتمال تأثیر

اشاره

امر به معروف و نهی از منکر برای احیـای معروف هـا و از بین بردن منکرات است و به تعبیر دیگر «واجب طریقی» است؛ یعنی تنهـا امر و نهی، مطلوب خداونـد و خواسـته او نیسـت، بلکـه آن چـه خواسـته اوسـت، انجـام گرفتن معروف هـا و از بین رفتن منکرات است و امر به معروف و نهی از منکر، وسـیله ای برای تحقق این هـدف شـمرده می شود. با توجه به این نکته به خوبی روشن می شود که یکی از شـرایط ضروری این است که امر و نهی مؤثر باشد و موجب انجام معروف و از بین رفتن منکر شود و یا لااقل احتمال تاثیر داده شود؛ ولی اگر انسان بداند سخن او اثری ندارد و در جلوگیری از منکر، اثری ندارد و موجب انجام معروفی نخواهد شد، در این صورت، وظیفه ای در قبال این گناه و گناهکار نخواهد داشت.

این شـرط، بسـیار روشن و بـدیهی است. پزشـکی که می دانـد این دارو برای این مریض، فایـده ای نـدارد نباید با تجویز دارو، باعث اتلاف وقت خویش و سرمایه مریض شود.

در زندگی معصومین(علیهم السّـلام) به مواردی بر می خوریم که آنان در مقابل منکرات بسیار و ترک معروف های بی شمار، امر به معروف و نهی از منکر نمی کردند و یا از پیگیری آن تا رسـیدن به نتیجه مطلوب، خودداری می کردند. این کار آنان نه از سر

ص: ۶۲

دنیا خواهی بود و نه به خاطر بیم از پیامدهای شخصی آن؛ بلکه چون امر و نهی را مفید و مؤثر نمی دانسته اند، وا می گذاشتند.

ترک مبارزه با بدعت

یکی از بدعت هایی که پس از رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) گذاشته شد، خواندن نمازهای مستحبی به جماعت بود؛ در حالی که رسول اکرم(صلّی الله علیه و آله) خود از آن نهی کرده بود. خلیفه دوم این سنت را رواج داد و آن را بدعتی نیکو نامید.

امام صادق(علیه السّلام) می فرماید:

چون امیرمؤمنان(علیه السّلام) به کوفه آمد، به امام حسن(علیه السّلام) فرمان داد که در میان مردم فریاد زند که در ماه رمضان، نباید در مساجد نماز جماعت (مستحبی) برپا شود و امام حسن(علیه السّلام) این دستور امیرمؤمنان(علیه السّلام) را اجرا کرد.

مردم چون سخن امام حسن(علیه السّلام) را شنیدند، فریاد زدند: واعمراه! دریغا ای عمر! چون امام حسن(علیه السّلام) خدمت امیرمؤمنان(علیه السّلام) رسید، حضرت پرسید: این فریادها چیست؟

عرض کرد: مردم فریاد می کشند و می گویند: واعمراه!

امیرمؤمنان(علیه السّلام) فرمود: به آنها بگو نماز بگزارند. (۱)

امام باقر(علیه السّلام) می فرماید: مردم کوفه به امیرمؤمنان(علیه السّلام) عرض کردند: برای ما امام جماعتی معرفی کن که در ماه رمضان (در نماز مستحبی)، به او اقتدا کنیم.

حضرت آنان را از اجتماع کردن برای اقامه نماز مستحبی، نهی کرد.

چون شب فرا رسید، مردم گفتند: بر ماه مبارک رمضان بگریید؛ دریغا بر رمضان.

حارث اعور همراه با گروهی خدمت امیرمؤمنان(علیه السّلام) رسیدند و عرض کردند: ای امیرمؤمنان! مردم می نالند و سخن تو را ناخوش می دارند.

۱- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۹۲.

امیرمؤمنان(علیه السّلام) فرمود: واگذاریدشان، هرچه می خواهند، بکنند و هر کس می خواهد، با ایشان نماز بگزارد و بعد این آیه را تلاوت فرمود:

ومن یتّبع غیر سبیل المؤمنین نولّه ما تولّی ونصله جهنم وسائت مصیرا؛(۱)

کسی که راهی جز راه مؤمنان برود، ما او را به همان راه که برگزیده، می بریم و به دوزخ وارد می کنیم و چه بد جایگاهی است.

خودداری از موعظه

به دلیل همین شرط احتمال تأثیر است که گاهی ائمه(علیهم السّلام) از رفت و آمد با خلفای ستمگر، پرهیز کرده، حتی زمانی که آنان خواستار موعظه و نهی از منکر می شدند، از موعظه و امر و نهی آنان سرباز می زدند. منصور، خلیفه عباسی، در نامه ای به امام صادق(علیه السّلام)این گونه نگاشت: چرا همانند دیگران به دیدار ما نمی آیی و با ما همنشینی نمی کنی؟

حضرت در پاسخ فرمود: ما را چیزی نیست که به سبب آن از تو بیم داشته باشیم و تو را چیزی از آخرت نیست، تا در تو امید بندیم. تو را در نعمت نمی بینیم؛ تا برای آن به تو تبریک گوییم و آن را نیز مصیبتی نمی دانیم که بدان تعزیت و تسلیت گوییم. پس برای چه کاری نزد تو آییم؟

منصور در نامه ای دیگر به آن حضرت نوشت: با ما باش؛ تا ما را نصیحت کنی و پند دهی.

حضرت در جوابش فرمود: آن که دنیاخواه است، پندت ندهد و آن که آخرت جوست، با تو همنشینی نکند.

منصور گفت: به خدا سوگند! او وضعیت مردم را برای من مشخص کرد آنان که دنیا خواهند و آنان که آخرت و همانا او از کسانی است که آخرت خواهند و دنیا نمی طلبند.

۱- برگرفته از آیه ۱۱۵ ، سوره نساء.

نهی نکردن دروغگو

میمون بن عبداللّه می گوید: در خدمت امام صادق(علیه السّلام) بودم که گروهی به محضر آن حضرت وارد شدند و عرض کردند: ما را حدیث گوی.

حضرت به من فرمود: این افراد را می شناسی؟

گفتم: نه.

فرمود: چطور اینها سراغ من آمده اند؟

عرض کردم: اینها مشتاق شنیدن احادیث هستند؛ بدون این که تحقیق کنند که گوینده چه کسی است. حضرت رو به یکی از آنان کرد و فرمود: آیا از دیگران نیز احادیثی را فرا گرفته ای؟

مرد گفت: آری.

امام صادق(علیه السّلام) فرمود: برایم بیان کن.

مرد گفت: من برای شنیدن احادیث به این جا آمده ام؛ نه برای بیان آنها.

حضرت رو به یکی دیگر از آن گروه کرده، فرمود: تو بگو.

مرد شروع به گفتن احادیثی کرد که سراپا دروغ و تهمت بودند و با نظرات امام صادق(علیه السّلام) مخالف بودند؛ اما او همه این دروغ ها را به آن حضرت نسبت می داد و از قول آن حضرت نقل می کرد.

وی در یکی از احادیث خود گفت: سفیان ثوری از امام صادق(علیه السّلام) نقل کرده است که فرمود: آب جو حلال است مگر شراب و نیز نقل کرد که سفیان از امام صادق(علیه السّلام) روایت کرده است که فرمود: آن کس که به هنگام وضو روی کفش مسح نکند، بدعت گذار است.

آن مرد، احادیث دروغین بسیاری را نقل کرد و هر گاه ساکت می شد، امام صادق(علیه السّلام) می فرمود: بیشتر بگو. این دروغ ها چنان مضحک بودند که من [میمون بن عبداللّه] به خنده افتادم. امام صادق(علیه السّلام) فرمود: ساکت باش تا بشنویم. مرد به دروغ هایش ادامه داد. من بی طاقت شدم و تصمیم گرفتم برخیزم و او را زیر

ضربات مشت و لگد بگیرم؛ ولی تذکّر امام صادق(علیه السّلام) به یادم آمد و خود را حفظ کردم. در این هنگام امام صادق(علیه السّلام) به آن مرد گفت: اهل کجا هستی؟

گفت: بصره.

فرمود: آیا این امام صادق را که از او حدیث نقل می کنی، می شناسی؟

گفت: نه.

فرمود: هیچ گاه از او سخنی شنیده ای؟

گفت: نه.

فرمود: این احادیثی را که نقل کردی، به نظرت راست است؟

گفت: آری.

فرمود: کی این احادیث را شنیده ای؟

مرد گفت: نمی دانم؛ ولی این احادیث را اهل دیار ما از روزگاران گذشته نقل می کنند و در آن شکی روا نمی دارند.

حضرت فرمود: آیا اگر جعفر بن محمد را ببینی و خود او بگوید که من این احادیث را نگفته ام و این گفته ها را نمی شناسم، از او می پذیری و تصدیقش می کنی؟

مرد گفت: نه.

فرمود: چرا؟

مرد گفت: زیرا عده ای بر راست بودن این احادیث شهادت داده اند که اگر بر آزادی بندگان شهادت دهند، شهادتشان پذیرفته می شود.

امام صادق(علیه السّلام) فرمود: بنگار؛ بسم اللّه الرحمن الرحیم. پدرم از پدرانش نقل کرد... مرد گفت: نامت چیست؟

حضرت فرمود: چرا از نامم می پرسی؟ همانا رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) فرمود: کسی که بر ما اهل بیت دروغ بندد، خداوند روز قیامت او را کور و یهودی برانگیزد و اگر دجّال را ببیند، از پیروان او می شود و اگر او را نبیند و بمیرد، در قبر به او ایمان می آورد.

سپس امام صادق(علیه السّلام) به من [میمون بن عبداللّه] اشاره کرد و فرمود: برایم ظرف آبی بیاور.

این گروه برخاستند و بیرون رفتند. حضرت نیز از اطاق بیرون آمد؛ در حالی که گرفته و ناراحت به نظر می رسید و آن گاه به من فرمود: آیا آن چه را اینها نقل کردند، نشنیدی؟

عرض کردم: اینان کیانند و چه می گویند؟

فرمود: شگفت این که سخنانی را به دروغ به من نسبت می دهند که هیچ کس از من نشنیده، هیچ گاه نگفته ام و اگر آنها را انکار کنم نیز سخنم را نمی پذیرند. اینان را چه می شود؟ خدا مهلتشان ندهد... .(۱)

ص: ۶۷

۱- بحارالانوار، ج ۴۷ ، ص ۳۵۴.

فصل سوم:نداشتن پیامدهای ناروا

اشاره

گاهی بازداشتن فرد یا جامعه از یک گناه و یا واداشتن آنان به یک وظیفه الهی، عواقب و پیامدهایی دارد که متوجه شخص آمر و ناهی، جامعه مسلمین و یا دین خدا می شود. در این جا باید با توجه به قاعده اهمّ و مهمّ، دقت بسیار کرد که کدامیک از نظر خداوند، دارای اهمیت بیشتری است. آیا امر به معروف و نهی از منکر ضروری تر و مهم تر است یا پیامدهای ناگوار آن؟

بدون شک، هر دارویی دارای عوارض جانبی است؛ امّا گاهی عوارض جانبی یک دارو اندک و در مقابل درمانِ درد، قابل تحمل است و گاهی برعکس، عوارض جانبی دارو، بسی سهمگین تر از درد و مرضِ کنونی است و در این صورت هیچ پزشک عاقلی چنین دارویی را تجویز نخواهد کرد.

بی تردید امر به معروف و نهی از منکری که در سایه آن، جان مؤمنی از بین می رود، آبروی شخصی در معرض خطر قرار می گیرد و یا افرادی از دین گریزان می شوند، صحیح نیست و زیان آن از سودش بیشتر است.

در سیره معصومین(علیهم السّلام) در موارد بسیاری می بینیم که آنان به خاطر عواقب سوء و پیامدهای ناگوار، امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردند و دیگران را نیز از این امر و نهی های بی جا و نامناسب، بازداشته اند؛ البته گاهی گناه مورد ارتکاب یا

وظیفه ترک شـده، آن قدر مهم و بزرگ است که باید جان ها و مال ها و آبروها فدای آن شود و در این صورت، نمی توان با بهانه قرار دادن این شـرط، از زیر بار مسـئولیت، شانه خالی کرد و با این عـذر که امر به معروف و نهی از منکر، ضـرر جانی یا مـالی دارد، نمی توان آن را ترک کرد. بهـترین دلیـل و برترین نمونه برای لزوم امر به معروف و نهی از منکر در این وضـعیت، نهضـت خونبـار عـاشورای امـام حسـین(علیـه السّـلام) است که به گفته آن بزرگـوار، برای امر به معروف و نهی از منکر تحقق یافت؛ چون هدف حاکمان اموی، از بین بردن اساس دین مقدس اسـلام بود و در راه جلوگیری از این گناه و نهی از این منکرِ بزرگ، بایـد جان های مقدسـی همچون اباعبـداللّه الحسـین(علیه السّـلام) و یاران گران قدرش قربانی شوند و دختران پیامبر به اسـارت رونـد و در این موارد بحث ایمنی از ضـرر مطرح نخواهـد بود؛ امـا در صورتی که انجام امر به معروف و نهی از منکر، موجب ضـربه به اساس اسـلام شود و یا جان مسـلمانی تباه شود و یا به مال و ابروی وی ضـرر وارد شود، جای امر به معروف و نهی از منکر نیسـت و بـه همین دلیـل، ائمه مـا به ویژه امیرالمـؤمنین(علیه السّـلام) منکر بزرگ غصب خلافـت و دیگر منکرات متفرع بر آن را می دیدند و به خاطر حفظ بنیان اسلام، سکوت می نمودند.

سکوت برای حفظ حکومت اسلامی

بهترین و شـگفت ترین نمونه ترک امر به معروف و نهی از منکر، به خـاطر پیامـدهای نـاگوار آن سـیره عملی امیرمؤمنـان(علیه السّـلام) است. او که تمام عمر بر ضد کفر، شـرک، نفاق و فساد شمشیر کشید و هرگز بیم را به دژ شجاعتش راهی نبود، چون در زمان حکومت خویش، مردم را در ناآگاهی غوطه ور می دید و پیامدهای اعلام راه صحیح و امر به معروف و نهی از منکر را خطرنـاک می دانست، از آن دست کشـید و آنـان را در جهـل خودسـاخته خویش، رهـا کرد، تا اساس اسـلام باقی بمانـد و روزی برسـد که کم کم به برکت باقی مانـدنِ اساس اسـلام، این منکرات نیز برطرف شونـد. امیرالمؤمنین(علیه السّـلام) در این باره دردمندانه و سوگمندانه می فرماید:

واللّه لو نـاديت فی عسـکری هـذا بـالحق الـذی انزل اللّه علی نـبیّه واظهرته ودعوت الیه وشـرحته وفسّـِرته علی سـمعت من نـبی اللّه(صلّی الله علیه و آله) مابقی فیه الاّ اقلّه واذلّه وارذله ولأستوحشوا منه ولتفرقوا عنّی ولو لا ما عهده رسول اللّه(صلّی الله علیه و آله) الی وسـمعته منه وتقدّم الی فیه لفعلت ولکن رسول اللّه(صلّی الله علیه و آله) قد قال: کلّما اضطرّ الیه العبد فقد احلّه اللّه له واباحه ایّاه وسمعته یقول: انّ التقیّه من دین اللّه ولا دین لمن لا تقیّه له؛ (۱)

به خـدا سوگنـد! اگر در میـانه لشـکرم فریاد آورم و حقی را که خـدا بر پیامبرش فرو فرسـتاده است، بیان کنم و مردم را به آن بخوانم و شـرح و تفسـیرش را چنان که از رسول خدا(صـلّی الله علیه و آله) شـنیدم، بیان کنم، در لشـکرم جز کمترین و پسـت ترین و خوارترین آنان باقی نخواهند ماند؛ همه از آن بیمناک شده، از گردم پراکنده خواهند شد و اگر عهد رسول خدا(صـلّی الله علیه و آله) و سخنی که از او شنیدم نبود، این کار را می کردم؛ ولی رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) فرمود: آن چه را که بنده بدان مضطر شود، خدا بر او حلال کرده است و شنیدم که پیامبر(صلّی الله علیه و آله) فرمود: همانا تقیه از دین خداست و کسی که تقیه نمی کند، دین ندارد.

آن حضرت در خطبه ای دیگر فرمود:

قد عملت الولاه قبلی اعمالاً خالفوا فیها رسول اللّه(صلّی الله علیه و آله) متعمّدین خلافه نافضین لعهده مغیّرین لسنّته ولو حملت الناس علی ترکها فتفرّق عنّی جندی حتی ابقی وحدی او قلیل من شیعتی...؛

والیان قبل از من، اعمالی را مرتکب شدنـد و عمـدا بر خلاف شـیوه رسول خـدا(صـلّی الله علیه و آله)رفتار کردند؛ پیمان او را شکسـته، سنّتش را دگرگون کردند. اگر مردم را مجبور به ترک این اعمال کنم، لشکرم پراکنده می شوند؛ تا آن که خود تنها بمانم یا با گروه اندکی از شیعیانم.

سپس آن حضرت فهرستی طولانی از این بدعت ها، از قبیل تغییر مقام ابراهیم(علیه السّلام) از جایگاه اصلی خود، غصب فدک فاطمه زهرا(علیهاالسّلام)، ازدواج های غلط،

۱- همان، ج ۷۵ ، ص ۴۱۳.

اسیر گرفتن های ناصحیح، تقسیم نابه جای اراضی خیبر و برقراری تبعیض نژادی، را برشمرد و فرمود:

اگر این امور را به مسیر اصلی خود برگردانم، همه از گردم پراکنده می شوند. به خدا سوگند! به مردم فرمان دادم که در ماه رمضان، نمازی جز نماز واجب را به جماعت نخوانند و به آنان گفتم که نماز مستحبی را به جماعت گزاردن، بدعت است؛ امّا برخی از لشکریانم که در کنار من می جنگیدند، فریاد کشیدند: ای اهل اسلام! سنت عمر، تغییر پیدا کرد و ما را از نماز خواندن در ماه رمضان، بازمی دارند و می ترسیدم که در گوشه لشکرم، بر ضد من بشورند.»؟

آن بزرگوار در آخر خطبه اش فرمود:

آزاری که پس از وفات پیامبر(صلّی الله علیه و آله) بر ما اهل بیت رفت، بر خاندان هیچ پیامبری پس از پیامبرش نرفته است و ما در برابر آنان که بر ما ستم روا داشته اند، از خداوند، مدد می جوییم ولا حول ولا قوّه الاّ باللّه العلی العظیم. (۱)

سرانجام افشای اسرار

برخی از اصحاب ائمه(علیهم السّلام) چون مقامات و فضایل ائمه(علیهم السّلام) را می دیدند و به این نکته که خلافت حق الهی آنان است و دیگران غاصبانه آن را تصرف کرده اند، آگاه می شدند، اختیار از دست می دادند و در شرایطی که وظیفه آنان حفظ جان خودشان و اسرار ائمه(علیهم السّلام) بود، به تبیین مقام والای ائمه پرداخته، مردم را به این معروف اساسی دعوت می کردند، بر ضد منکرِ بزرگ غصب خلافت، تبلیغ می کردند و گاهی در این راه، جان می باختند؛ ولی این گونه حرکت های نامناسب مورد خشم ائمه(علیهم السّلام) قرار می گرفت. آنان از این حرکت های حساب نشده، می رنجیدند.

«معلّی بن خنیس»، یکی از یاران امام صادق(علیه السّلام) و مسئول امور مالی آن

۱- الکافی، ج ۸، ص ۵۹.

حضرت بود؛ ولی به سبب افشای مقامات و معجزاتی که از امام صادق(علیه السّلام) دیده بود، او را به جرم ولایت دستگیر کردند و به دار کشیدند. یکی از یاران امام صادق(علیه السّلام) به نام «حفص تمّار» می گوید: در آن روزها که معلی بن خنیس را به دار آویخته بودند، به محضر امام صادق(علیه السّلام) مشرف شدم؛ آن حضرت فرمود: ای حفص! من معلّی را دستوری دادم و او با آن مخالفت کرد و بدین سبب، گرفتار تیزی شمشیر شد. روزی معلّی را ناراحت و غمگین دیده به او گفتم: به یاد زن و فرزندی اُفتاده ای؟ گفت: آری. گفتم: نزدیک بیا. نزدیک آمد. دستی به صورتش کشیدم و به او گفتم: الان کجا هستی؟ گفت: الان در عراق در خانه خودم هستم و اینان پدر و همسرم هستند و من آنها را به حال خود گذاشتم. پس از مدتی به او گفتم: نزدیک بیا و چون نزدیک آمد، دستی به صورتش کشیدم و گفتم: الآن کجا هستی؟ گفت: الان در مدینه هستم. به او گفتم: ای معلّی! کسی که حدیث ما را حفظ کند، خدا دین و دنیای او را حفظ خواهد کرد و آن که سخنان دشوار ما را افشا کند، نمی میرد؛ مگر آن که گرفتار اسلحه دشمنان شود و یا به نقصی گرفتار آید. ای معلّی! تو کشته خواهی شد. آماده باش! (۱)

در روایت دیگری آمده است: مفضّل بن عمر خدمت حضرت آن رسید و گفت: آیا این مصیبت بزرگ را که به شیعه رسید، نمی بینی؟

فرمود: کدام مصیبت؟

عرض کرد: معلی بن خنیس را کشتند.

فرمود: خدا رحمتش کند؛ ولی من منتظر این بودم؛ زیرا او سرّ ما را فاش کرد... و آن کس که سرّ ما را برای بیگانه بازگوید، نمی میرد مگر این که گرفتار سلاح شود یا به نقصی دچار شود. (۲)

۱- سیدابوالقاسم خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۸ ، ص ۲۴۴ و ۲۴۵.

۲- همان.

اظهار حقیقت در موقعیت نامناسب

در روایات آمده است که بیان سخن حق در جای نامناسب و موقعیت ناصحیح، دارای عقابی شدید است و گاهی خداوند، فرد را در همین دنیا دچار مصیبتی می کند تا از عذاب اخروی برهاد.

به امام جواد(علیه السّلام) عرض کردند: از کنار خانه فلانی که از دوستان شماست، نقبی به جایی زده اند و اموال آن جا را به سرقت برده اند و اکنون فلانی را به اتهام سرقت، بازداشت کرده، به پانصد ضربه شلاق محکوم کرده اند.

امام جواد(علیه السّلام) فرمود: پانصد ضربه شلاق از صدهزار شلاق آتشین، آسان تر است، این ضربه های شلاق، وسیله ای برای آگاهی و توبه او و کفاره گناهش خواهد بود.

گفتند: ای پسر رسول خدا! چگونه؟

فرمود: صبح روزی که او به این تهمت گرفتار شد، حق برادر مؤمنی را ضایع کرد، آشکارا، ابوالفصیل و ابوالدواهی و ابوالشرور و ابوالملاهی(۱) را لعن کرد و تقیه نکرد و در پنهان کاری برادرانش نکوشید و آنان را نزد مخالفان متهم ساخت و در معرضِ لعن و دشنام و آزار قرار داد و خود نیز در معرض لعن و دشنام و آزار قرار گرفت و همین تبلیغ و طرفداری نا به جای او سبب شد که به این بلاء گرفتار و به این تهمت، متهم شود و این گرفتاری برای آن است که از گناهش توبه کند و کوتاهی ها را تلافی کند. اگر توبه نکند، باید خویش را برای پانصد شلاق یا زندانی شدن در زندانی که شب و روزش مشخص نیست، آماده سازد.

کسی که در محضر امام جواد(علیه السّلام) بود، جریان را به آن مرد خبر داد و مرد گرفتار، با آگاه شدن از این سخن امام جواد(علیه السّلام)، توبه کرد و چون از توبه فراغت یافت، دزد گرفتار شد و مال به چنگ آمد و این مؤمن از تهمت، رهایی یافت و

۱- این اسامی کنایه از دشمنان اهل بیت(علیهم السّلام) است.

تهمت زنندگان از او معذرت خواستند.(۱)

سکوت در مقابل دشنام

در قانون مجازات های اسلامی به این نکته تصریح شده که اگر شخصی به یکی از معصومین(علیهم السّلام) دشنام دهد، مجازات او مرگ است و همه مسلمانان موظفند که در صورت توان و امکان، برای اجرای این حکم، اقدام کنند و گاهی خود ائمه(علیهم السّلام) به برخی از اصحاب خاص خود دستور کشتن برخی از این افراد را داده اند؛(۲) ولی در موقعیتی که این نهی از منکر، پیامدهای ناگواری داشته باشد، معصومین(علیهم السّلام) دستور سکوت داده اند. یکی از دوستان امام باقر(علیه السّلام) به نام ابوبکر حضرمی می گوید: امام باقر(علیه السّلام) به من فرمود: تو را چنان می بینم که اگر شخصی به امیرمؤمنان(علیه السّلام) دشنام دهد و تو بتوانی دماغ او را ببری [او را به شدت گوشمالی داده، اذیت کنی]، این کار را خواهی کرد.

گفتم: آری.

فرمود: این کار را نکن... گاهی می شنوم مردی علی(علیه السّلام) را دشنام می دهد؛ من خودم را پشت ستونی پنهان می کنم و چون فارغ شود، نزد او می آیم و با او دست می دهم. (۳)

یکی از یاران امام صادق(علیه السّلام) به نام ابن مسکان می گوید: امام صادق(علیه السّلام) به من فرمود: گمان می کنم اگر کسی نزد تو امیرالمؤمنین(علیه السّلام) را دشنام دهد و تو قدرت داشته باشی دماغ او را بجوی [کنایه از زدن و کشتن]، این کار را انجام خواهی داد؟

ابن مسکان گفت: فدایت شوم! آری، به خدا سوگند! من این گونه ام و خانواده ام نیز این گونه اند.

۱- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۴۱۶.

۲- در همین کتاب در بحث اقدامات عملی خواهد آمد.

۳- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۴۰۰.

امام صادق(علیه السّلام) فرمود: این کار را نکن؛ به خدا سوگند، گاهی می شنوم کسی امیرالمؤمنین(علیه السّلام) را دشنام می دهد و بین من و او تنها یک ستون فاصله است؛ من خودم را پشت ستون پنهان می سازم و چون از نماز فارغ شدم، از کنارش می گذرم و به او سلام می کنم و با او دست می دهم.(۱)

۱- همان، ص ۳۹۹.

بخش سوم: مراحل امر به معروف و نهی از منکر

اشاره

فصل اول: اظهار خشم و نفرت

فصل دوم: امر به معروف و نهی از منکر گفتاری

فصل سوم: اقدامات عملی

ص: ۷۷

مراحل امر به معروف و نهی از منکر

اشاره

معصومین(علیهم السّلام) برای امر به معروف و نهی از منکر، مراحلی بیان کرده اند و فقها بر اساس این روایات گفته اند: چون هدف اصلی از این فریضه الهی، ریشه کن شدن منکرات و احیا و اقامه معروف ها است، باید شخص آمر و ناهی دقت کند که چگونه می توان این مهم را به انجام رساند. اگر با عکس العمل اندکی، بتوان این وظیفه را انجام داد، نوبت به عکس العمل شدید نمی رسد و اگر کار جز با عکس العمل شدید به انجام نمی رسد، در آن صورت، تنها تغیّری کوچک و اظهار خشمی اندک، درمانگر درد نیست و انجام وظیفه محسوب نمی شود. برخی از دانشمندان مسلمان برای امر به معروف و نهی از منکر، چهار مرحله زیر را برشمرده اند:۱. اظهار نفرت و خشم.

۲. امر و نهی گفتاری.

۳. بازداری و واداری عملی.

۴. نفرت و ناخشنودی قلبی.

اکنون این مراحل چهارگانه را در سیره اهل بیت(علیهم السّلام) بررسی می کنیم.

ص: ۷۸

فصل اول:اظهار خشم و نفرت

اشاره

اولین مرحله از مراحـل امر به معروف و نهی از منکر، تنها اظهار ناخرسـندی و نفرت از منکر است. گاهی برخی از افراد بـدون توجه و آگاهی، مرتکب منکری می شونـد و یا معروفی را ترک می کننـد؛ ولی آمادگی آنان برای هدایت و اصـلاح به حدی است که تنها اظهار خشم و ناخشنودی، آنها را به عمل ناپسند خود آگاه کرده، موجب اصلاح و هدایت آنان می شود. در این صـورت، نیـاز به هیـچ اقـدامی، حـتی گفتـار نیست و تنهـا روترش کردن و اخم بر چهره داشـتن، امر به معروف و نهی از منکر محسوب می شود.

شاید در اشاره به همین مرحله امر به معروف و نهی از منکر باشد که امیرالمؤمنین(علیه السّلام) می فرمود:

امرنا رسول اللّه(صلّی الله علیه و آله) ان نلقی اهل المعاصی بوجوه مکفهره؛ (۱)

رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) ما را فرمان داد که با صورت های درهم کشیده و عبوس، با گناهکاران روبه رو شویم.

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۱ ، ص ۴۱۳.

پیامبر(ص) و فاطمه زهرا(س)

اشاره

امام باقر(علیه السّلام) می فرماید: چون رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) آهنگ سفر می کرد، آخرین فردی را که با وی خداحافظی می کرد، فاطمه(علیهاالسّلام) بود و چون از سفر بازمی گشت، ابتدا به خانه فاطمه(علیهاالسّلام)می رفت. یک بار که پیامبر اکرم(صلّی الله علیه و آله) به سفر رفت، علی(علیه السّلام) مقداری از حقوق خویش را - که از غنیمت به دست آورده بود - به فاطمه(علیهاالسّلام) داد. حضرت زهرا(علیهاالسّلام) با آن پول، دو دستبند سیمین و یک پرده تهیه کرد و پرده را بر در خانه اش آویخت. وقتی رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) از سفر بازگشت، وارد مسجد شد و مثل همیشه به خانه فاطمه(علیهاالسّلام) رفت. فاطمه(علیهاالسّلام) مشتاقانه به طرف حضرت شتافت؛ ولی ناگهان چشم رسول اکرم(صلّی الله علیه و آله) به النگوی سیمین و پرده افتاد؛ سپس در مسجد نشست و به خانه فاطمه(علیهاالسّلام) وارد نشد و نقل شده که آثار خشم و ناخرسندی در چهره رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) هویدا بود.(۱)

فاطمه(علیهاالسّلام) گریان و غمگین شد و گفت: تاکنون هرگز پیامبر(صلّی الله علیه و آله) با من چنین رفتار نکرده بود.

پس حسن و حسین(علیهماالسّلام) را خواست؛ پرده را کَند و النگوها را از دست بیرون آورد و پرده را به یکی و النگوها را به دیگری داد و فرمود: نزد پدرم بروید و سلام مرا به او برسانید و بگویید که ما پس از رفتن شما، کار تازه ای جز همین - خرید النگو و پرده - انجام نداده ایم، اکنون هر چه می خواهید، با آنها انجام دهید.

چون امام حسن و امام حسین(علیهماالسّلام) خدمت پیامبر اکرم(صلّی الله علیه و آله) رسیدند و این سخن را به آن حضرت رساندند، پیامبر(صلّی الله علیه و آله) آنان را بوسید و در آغوش گرفت و بر روی زانوی خود نشانید؛ سپس دستور داد آن دو النگو را بشکنند و قطعه قطعه کنند و اهل صفّه - گروهی از مهاجران که سرپناه و اموالی نداشتند - را فراخواند و آن پاره های نقره را بین آنان تقسیم کرد و به کسانی که برهنه بودند، قطعاتی از

۱- بحارالانوار، ج ۴۳ ، ص ۲۰ و ۸۳.

آن پرده داد؛ تـا خویش را با آن بپوشاننـد و بعـد فرمود: رحمت خـدا بر فاطمه باد. همانا خداونـد به سـبب این پرده بر او لباس های بهشتی خواهد پوشاند و به واسطه این دو النگو، زیورهای بهشتی به او عنایت خواهد کرد. (۱)

نهی از بدحجابی تنها با اظهار خشم و نفرت

اسـماء بنت عمیس می گوید: رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) به خانه همسـرش عایشه وارد شد. خواهر عایشه که به دیدن او آمده بود، لباسی از نوع لباس زنان شام با آستین های گشاد پوشیده بود. وقتی نگاه رسول خدا(صلّی الله علیه و آله)به او افتاد، برخـواست و از خـانه بیرون رفت. عـایشه به خواهرش گفت: دورشو؛ زیرا رسول خـدا(صـلّی الله علیه و آله) چیزی را دیـد که ناراحت شد.

وقتی خواهر عایشه بیرون رفت، عایشه از رسول اکرم(صلّی الله علیه و آله) سؤال کرد: چرا ناراحت شدی و بیرون رفتی؟

فرمود: آیا وضعیت خواهرت را ندیدی؟ برای زن مسلمان، جایز نیست که غیر صورت و دست هایش دیده شود. (۲)

نفرت و خشم قلبی، پایین ترین درجه نهی از منکر

نفرت و خشم، اولین مرحله و نیز آخرین مرتبه امر به معروف و نهی از منکر است؛ یعنی وقـتی بتوان جلوی منکری را بـا اظهـار ناخشـنودی گرفت و وظیفه الهی امر به معروف و نهی از منکر را با همین عکس العمل انجام داد، بایـد در همین مرحله درنگ کرد و نوبت به سایر مراتب (گفتاری و عملی) نمی رسد و اقدامات شدیدتری جایز نیست.

از طرف دیگر، زمانی که گناه به وسـیله عکس العمل شخص، برطرف نمی شود و آمر و ناهی توان هیچ کدام از مراحل امر به معروف و نهی از منکر را ندارد، نوبت ناخشنودی و نفرت قلبی می رسد و این، حداقلّ وظیفه ای هر مسلمان است؛ یعنی

۱- همان، ص ۸۴.

۲- سیدمحمود مدنی بجستانی، فساد سلاح تهاجم فرهنگی، ص ۲۷۴.

اگر شرایط روزگار، امکان هرگونه اقدامی را از او سلب کرد، بازهم نباید با جماعت همرنگ شده، در نهان و ضمیر خویش، از شکسته شدن حدود الهی، ناراضی و خشمناک باشد.

امام صادق(علیه السّلام) می فرماید:

خداوند دو فرشته را برای عذاب کردن مردم شهری فرستاد. وقتی آنها به آن شهر رسیدند، مردی را دیدند که مشغول مناجات و دعاست. یکی از فرشته ها به دیگری گفت: آیا این مرد دعاکننده را نمی بینی؟

فرشته دیگر گفت: می بینم؛ ولی فرمان خدایم را اجرا می کنم.

فرشته اوّلی گفت: من مأموریت خود را انجام نمی دهم؛ تا دوباره به خداوند مراجعه کنم.

پس بازگشت و به خداوند عرض کرد: خدای من! به آن شهر که فرمودی، رسیدم؛ ولی دیدم بنده ای در حال دعا و مناجات است.

خداوند فرمود: مأموریتت را انجام ده، زیرا او مردی است که هرگز به خاطر من، رنگ صورتش از خشم، تغییر نکرده و برافروخته نشده است. (۱)

در دستورات اسلامی آمده است که مؤمن همواره خوشرو، خوش برخورد، متبسم و خنده روست و ناراحتی و غصه خود را در دل خویش پنهان می کند؛ ولی در بررسی سیره معصومین(علیهم السّلام) متوجه می شویم که آنان در زمان خاصی و پس از وقایع ویژه ای، همواره گرفته و محزون بوده اند و از این جا می توان فهمید این اندوه آشکار در چهره آنها، برای خبر دادن و اظهار نفرت از وقایعی بود که انجام گرفته و یا در شرف انجام بود و در حقیقت، این اظهار نفرت و ناخشنودی برای وقایع اتفاق افتاده یا حتی انجام نگرفته، نوعی نهی از منکر بود؛ در حالی که سایر شیوه های نهی از منکر نیز ممکن نبود.

۱- الکافی، ج ۵، ص ۵۸.

اندوه آشکار پیامبر(ص)

در تفسیر آیه شریفه (وَما جَعَلْنا الرُّؤیا الَّتی اَرَیْناکَ اِلاّ فِتْنَهً لِلناسِ)(۱) در تفاسیر شیعه و سنی آمده است که رسول خدا(صلّی الله علیه و آله)در خواب، آینده امت اسلامی را در قالب تمثیل، مشاهده کرد و پس از آن که از خواب بیدار شد، دیگر هرگز خندان دیده نشد. بدون شک این اظهار اندوه و پنهان نکردن آن، تنها یک احساس شخصی نبوده است؛ بلکه رسول اکرم(صلّی الله علیه و آله)ناخشنودی خود را از مسیر آینده بیان می کرد؛ تا دریابند و راه صحیح را تشخیص دهند و این، بهترین نمونه نهی از منکر، به صورت عکس العمل قلبی و احساسی است؛

رأی رسول اللّه(صلّی الله علیه و آله) بنی امّه ینزون علی منبره نزو القرده فما استجمع ضاحکا حتی مات؛ (۲)

رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) در خواب دید که بنی امیّه چون بوزینگان بر منبرش بالا می روند و از این جریان ناراحت شد و دیگر تا هنگام مرگ، خندان دیده نشد.

اندوه فاطمه(س)

امام صادق(علیه السّلام) فرمود:

عاشت فاطمه بعد رسول اللّه(صلّی الله علیه و آله) خمسه وسبعین یوما لم تر کاشره ولا ضاحکه؛ (۳)

فاطمه زهرا(علیهاالسّلام) پس از پیامبر(صلّی الله علیه و آله) هفتاد و پنج روز زیست و هیچ گاه خندان و مسرور دیده نشد.

اندوه امام رضا(ع)

عن یاسر الخادم قال کان الرضا(علیه السّلام) اذا رجع یوم الجمعه من الجامع وقد

۱- اسراء، آیه ۶۰.

۲- بحرانی، تفسیر برهان، ج ۲، ص ۴۲۶ ؛ قرطبی، تفسیرالجامع لاحکام القرآن، ج ۱۰ ، ص ۲۸۳.

۳- بحارالانوار، ج ۴۳ ، ص ۱۹۵.

اصابه العرق والغبار رفع یدیه وقال:

اَللهُمَّ ان کان فرجی مما انا فیه بالموت فعجّل لی الساعه.

ولم یزل مغموما مکروبا الی أن قبض صلوات اللّه علیه؛ (۱)

یاسر، خادم امام رضا(علیه السّلام) می گوید: امام رضا(علیه السّلام) چون روز جمعه از مسجد جامع بازمی گشت در حالی که عرق کرده و گردآلود بود، دستان خویش را بلند کرده، می گفت:

خدایا! اگر رهایی و رفع گرفتاری هایم در مرگ من است، هم اکنون در مرگم شتاب فرما.

او هماره غمگین و ناراحت بود؛ تا درگذشت. صلوات خداوند بر او باد.

ص: ۸۴

۱- همان، ج ۴۹ ، ص ۱۴۰.

فصل دوم:امر به معروف و نهی از منکر گفتاری

اشاره

گـاهی برای وادار کردن به انجـام وظیفه و بازداشـتن از انجـام منکرات، تنها اظهار نفرت و ناخشـنودی، کافی نیست و شـخص گناهکار، ناآگاهی است که باید او را به وظیفه اش آگاه کرد. یا وظیفه شناسی است که به عواقب و آثار اعمال زشتش، توجه ندارد و باید او را آگاه ساخت. در این صورت، باید از زبان و بیان اسـتفاده کرد. این مرحله از انجام وظیفه الهی امر به معروف و نهی از منکر، صورت هـای گونـاگونی دارد؛ گاهی امر و نهی به صورت گفت گوی شخصـی است و مخاطبان، یک یا چند نفرنـد و گـاهی روی سـخن بـا همگـان و در قـالب سـخنرانی است و گـاهی نیز بحث به صورت گفت گوی دوجانبه و مباحثه است.

۱. خطابه های عمومی

الف. سخنرانی های پیامبر اکرم(ص)

رسول اکرم(صلّی الله علیه و آله) در طول ۲۳ سـال رسالت خویش، بارها برای مردم سـخنرانی کرد و به این وسـیله آنان را از منکرات، بـازداشت و به معروف هـا، دعوت کرد. آن بزرگوار، گاهی بر سـتون چوبی تکیه زد و سـخن گفت، زمانی از منبری سه پله بالا رفت و به ایراد سخنرانی پرداخت، گاه از تپه و سنگ برای رساندن پیام خود

استفاده کرد، زمانی دیگر بر پله های کعبه ایستاد و دستهایش را به دو طرف در خانه خدا گرفت و خطا به خواند و یک زمان هم از جهاز شتران بلندی ساخت و بر بالای آن یکی از مهمترین خطابه های سیاسی خویش را ایراد فرمود.

طبری اولین سخنرانی رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) را این گونه بیان کرده است:

رسول اکرم(صلّی الله علیه و آله) چون به رسالت مبعوث شد و به دعوت مردم مأموریت یافت، روزی از کوه صفا - در کنار مسجدالحرام و در ابتدای بازار صفا - بالا رفت و فریاد زد: ای یاران!

مکیان گردش جمع شدند و از علت این فریاد سؤال کردند. پیامبر اکرم(صلّی الله علیه و آله) فرمود:

آیا اگر به شما خبر دهم که دشمن صبحگاه و یا شامگاه به شما شبیخون می زند، مرا راستگو می دانید و تصدیقم می کنید؟

گفتند: آری.

فرمود: پس به راستی من شما را از عذاب شدید آینده بیم می دهم.

ابولهب از میان جمع برخاست و گفت: هلاک شوی. ما را برای همین گردآوردی... (۱)

از خطبه های مشهور رسول اکرم(صلّی الله علیه و آله)، خطبه او در عرفات و خطبه او در غدیر خم، به هنگام حجه الوداع را می توان منشور دین اسلام دانست.

در سخنرانی رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) و امر به معروف و نهی از منکر او نکته بسیار زیبایی وجود دارد که می تواند درس بسیار مهمی در شیوه سخنرانی ها و دعوت ها باشد.

در تاریخ آمده است.

وکان یرفع صوته کانّه منذرجیش؛(۲)

۱- تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۴۲.

۲- سیدمحسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۲۹۸.

[رسول خدا(صلّی الله علیه و آله)] هنگام سخنرانی، صدایش را بلند می کرد و مانند کسی سخن می گفت که از هجوم دشمن خبر می دهد.

ب. خطبه های امیرمؤمنان(ع)

امیرمؤمنان(علیه السّلام) با بیان شگفت خویش، بارها با مردم سخن گفت؛ به طوری که اندکی از این خطبه ها در ده جلد کتاب نهج البلاغه و ۹ جلد مستدرک آن، گرد آمده است. علاوه بر این خطبه ها، آن حضرت هر روز و هر شب، کلاس درسی داشت که در آن به تبیین معارف الهی و امر به معروف و نهی از منکر می پرداخت.

امام باقر(علیه السّلام) می فرماید:

کان علی(علیه السّلام) اذا صلّی الفجر لم یزل معقّبا الی ان تطلع الشمس. فاذا طلعت، اجتمع الیه الفقراء والمساکین وغیرهم من الناس فیعلّمهم الفقه والقرآن وکان له وقت یقوم فیه من مجلسه ذلک؛ (۱)

امیرالمؤمنین(علیه السّلام) همواره چون نماز صبح می گزارد، به تعقیب نماز مشغول می شد؛ تا آفتاب برمی آمد و چون آفتاب طلوع می کرد، فقرا و مساکین و دیگر مردمان، گردش جمع می شدند و او آنان را فقه و قرآن می آموخت و وقت منظّمی داشت که از این مجلس برمی خاست. (۲)

امام باقر(علیه السّلام) می فرماید: امیرمؤمنان(علیه السّلام) در کوفه هر شب چون نماز عشا می گزارد، مردم را سه بار با صدای بلندی که همه اهل مسجد می شنیدند، مخاطب قرار داده، می فرمود:

ایّها الناس تجهّزوا رحمکم اللّه فقد نودی فیکم بالرحیل؛

ای مردم! آماده شوید - خدا رحمتتان کند - زیرا بانگ کوچ و رفتن، در میان شما سر داده شد.

۱- بحارالانوار، ج ۴۱ ، ص ۱۳۲.

۲- طبرسی، مشکاه الانوار، ص ۳۰۷.

آن گاه مطالب بسیاری در زمینه جهان آخرت بیان می فرمود. (۱)

از خطبه های معروف امیرالمؤمنین(علیه السّلام) می توان به این موارد اشاره کرد:

خطبه همّام (خطبه متقین) که آن حضرت در آن، «اوصاف پارسایان» را برمی شمارد.

خطبه قاصعه، که در آن به دستورات اخلاقی و اهمیت واجبات الهی و پرداخت حقوق مالی و عبرت گرفتن از دنیا پرداخته است.

خطبه شقشقیه، که آن امام همام در آن به تحلیل سیاسی حوادث ناگوار پس از رحلت پیامبر(صلّی الله علیه و آله) پرداخت و از غصب خلافت و دوره های گوناگون آن، سخن می گفت.

ج. سخنرانی های فاطمه زهرا(س)

فاطمه زهرا(علیهاالسّلام) نیز در مقابل «منکر بزرگ» غصب خلافت، به ایراد چندین سخنرانی پرداخت و در خطبه های ماندگار خویش، برای همیشه تاریخ، چهره غاصبان خلافت و ستم پذیران ذلت خواه آن روزگار را رسوا کرد.

د. گفتارهای امام حسن و امام حسین(ع)

امام حسن و امام حسین(علیهماالسّلام) از کودکی به فرمان پدر منبر رفته، با مردم سخن می گفتند و آنان را به راه صحیح فرا می خواندند(۲) و تا پایان عمر نیز این شیوه را دنبال کردند. آخرین سخنرانی های امام حسین(علیه السّلام) را که در غمبارترین اوضاع ممکن ایراد شده و سرشار از حماسه، غیرت، شجاعت، ایمان به وعده های الهی، دعوت به هدایت و معروف و نهی از زشتی و منکرند، می توان برترین سخنرانی های تاریخ انسانیت شمرد.

کسی که شرایط بسیار دشوار، مشکلات همه جانبه و مصیبت های متعدد آن حضرت را درنظر آورد، به روشنی به عظمت سخنران، تسلط روحی او و نهایت

ص: ۸۸

۱- همان.

۲- موسوعه کلمات الامام الحسین (علیه السّلام)، ص ۱۲۶.

فصاحت و بلاغت وی پی خواهد برد.

در ادامه نهضت خونین حسینی، می توان به خطبه های سرنوشت ساز و شورانگیز کاروان اسیران،(۱) نظیر سخنرانی حضرت فاطمه صغری، خطبه حضرت ام کلثوم، سخنان امام سجاد(علیه السّلام) در شهر کوفه و نیز خطبه حضرت زینب(علیهاالسّلام) در مجلس ابن زیاد اشاره کرد که دیده های مردم کوفه را از اشک و قلب هایشان را از تأسف و کینه بر ضد نظام یزیدی، انباشت.

همچنین می توان به خطبه شگفت حضرت زینب(علیهاالسّلام) که پس از داغ های مکرر و ستم های بی شمار و پیمودن راه طولانی بین کربلا و شام، آن هم در حالی که سرِ بریده برادر در برابرش و دشمن خونخواری چون یزید در مقابلش بود، اشاره کرد که شیشه غرور یزید را شکست و طشت رسوایی او را از بام عالم به زیر افکند.

دیگر سخنان این خاندان در طول این سفر که مهر بدنامی و رسوایی را برای همیشه بر پیشانی حکومت غاصبانه امویان کوبید، نمونه هایی دیگر از کاربرد هنر بیان و سخنرانی برای انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر می باشند.

۲. امر به معروف و نهی از منکر با گفت گوی دوجانبه

اشاره

معصومین(علیهم السّلام) در برخی مواقع، بسیاری مخالفان و ناآگاهان را به گفت گوی دوجانبه فرامی خواندند و هرگاه به گفت گوی دوجانبه ای دعوت می شدند، می پذیرفتند و با استدلال و پرسش و پاسخ، به روشن کردن اذهان و مبارزه با منکر می پرداختند. نمونه هایی از این مناظرات و احتجاجات و گفت گوهای دوجانبه را می توان در کتاب هایی مانند احتجاج طبرسی - که برای همین منظور نگاشته شده - یافت و ما به برخی از آنها به صورت گذرا اشاره می کنیم.

الف. پیامبر(ص) و گفت گوی دوجانبه

امام عسکری(علیه السّلام) درباره این شیوه امر به معروف و نهی از منکر می فرماید:

ص: ۸۹

۱- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۱۰.

نزد امام صادق(علیه السّلام) از مناظره و گفت گوی دوجانبه در امور دینی سخن به میان آمد و گفته شد که رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) و ائمه(علیهم السّلام) از آن نهی کرده اند. امام صادق(علیه السّلام)فرمود: به طور مطلق از آن نهی نشده است؛ بلکه از جدال غیرنیکو نهی شده است. آیا سخن خدا را نشنیده اید که می فرماید:

(ولا تجادلوا اهل الکتاب الاّ باللتی هی احسن)؛ (۱)

مردی برخاست و گفت: ای پسر رسول خدا(صلّی الله علیه و آله)! آیا رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) خود جدال کرد؟ امام صادق(علیه السّلام)فرمود: درباره رسول خدا(صلّی الله علیه و آله)هر چه خواهی بیندیش؛ ولی گمان مخالفت با خدا به او مبر؛ مگر خدا با آیه (وجادلهم باللتی هی احسن)(۲) با آنان به شیوه ای نیکو به مجادله و بحث و گفت گو بپرداز، به او امر نکرد؟

پدرم امام باقر(علیه السّلام) از جدم امام سجاد و او از حسین بن علی(علیهماالسّلام)و او از پدرش امیرالمؤمنین(علیه السّلام) نقل کرده است که روزی پیروان پنج دین - یهودیان، نصرانیان، دهریان دوگانه پرستان و مشرکان عرب - نزد رسول اکرم(صلّی الله علیه و آله)جمع شدند و پیامبر اکرم(صلّی الله علیه و آله) با آنها به مناظره ای طولانی پرداخت. سپس امام صادق به بیان سخنان آنان و پاسخ های رسول اکرم(صلّی الله علیه و آله)پرداخت و در پایان فرمود: سوگند به آن که پیامبر را برانگیخت! سه روز بیشتر نگذشت که آن گروه - که بیست و پنج نفر بودند - خدمت پیامبر(صلّی الله علیه و آله)رسیدند و اسلام آوردند.(۳)

ب. امیرمؤمنان(ع) و گفت گوی دوجانبه

وقتی پیامبر اکرم(صلّی الله علیه و آله) درگذشت و امیرمؤمنان(علیه السّلام) به کار تجهیز او مشغول شد، اندکی از مردم در سقیفه گِرد آمدند و با زیر پا گذاشتن بیعت های مکرّر با علی(علیه السّلام) - که به فرمان رسول خدا و در محضر او انجام یافته بودند - به فکر تعیین خلیفه

۱- العنکبوت، آیه ۴۶.

۲- النحل، آیه ۱۲۵.

۳- طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۳.

رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) افتادند و پس از جریانات مفصّلی، با ابوبکر، بیعت کردند و بعد به مسجد آمده، مردم را به اجبار به بیعت با وی فراخواندند و به امیرمؤمنان(علیه السّلام) گفتند: تو نیز بیعت کن.

آن حضرت برای بازداشتن آنان از منکر بزرگ تغییر رهبری الهی امت و دعوت آنان به معروف بزرگ ولایت و امامت، شروع به استدلال کرد و حقانیت و ویژگی های خویش و بیعت غدیر را به یادشان آورد. با این بیان امیرمؤمنان(علیه السّلام)، فریادها بالا گرفت و عمر که احساس کرد ممکن است. مردم گرد علی(علیه السّلام) جمع شده، سخنانش را بپذیرند، مجلس را بر هم زد و مردم را متفرّق کرد. (۱)

یکی دیگر از احتجاجات مهم امیرالمؤمنین(علیه السّلام)، احتجاج آن حضرت در شورای تعیین خلیفه، پس از درگذشت عمربن خطاب است.

عُمر در آخرین فرصت های خویش، شورایی مرکب از شش نفر، از جمله امیرالمؤمنین(علیه السّلام) را مأمور تعیین خلیفه پس از خود ساخت. پس از مرگ عمر، چون این شش نفر گرد آمدند، تا درباره خلیفه مسلمانان تصمیم گیری کنند، امیرالمؤمنین(علیه السّلام) برخاست و فرمود: سخنم را بشنوید؛ اگر حق بود، بپذیرید و اگر باطل بود، انکار کنید؛ سپس فضایل و ویژگی های خود را بیان کرد و در هر قسمتی از سخنانش، مخاطبان را سوگند می داد و از آنان پاسخ می طلبید. آنان نیز سخن آن حضرت را تأیید کردند. طبرسی در کتاب الاحتجاج خویش صد مورد از این سوگندها را یاد کرده است.

در یکی از این موارد آن حضرت فرمود:

شما را به خدا سوگند! آیا غیر از من کسی از شما هست که به دو قبله نمازگذارده باشد و در دو بیعتِ فتح و رضوان، شرکت جسته باشد و همسرش، سرور زنان جهانیان و دو فرزندش، سرور جوانان اهل بهشت باشند؟

همگی پاسخ دادند: نه کسی غیر از تو نیست.

۱- همان، ج ۱، ص ۱۸۲.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا غیر از من کسی هست که ناسخ و منسوخ قرآن را بداند؟

گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند! آیا غیر از من کسی از شما هست که خداوند، پلیدی را از او برطرف کرده و او را پاک گردانیده باشد؛ با یک پاکیزگی ویژه؟

گفتند: نه.

سپس آن حضرت حوادث جنگ های اُحد، خیبر و خندق و حدیث منزلت و... را بیان کرد و همگان را سوگند داد و آنان نیز سخن آن حضرت را تصدیق کردند.

آن گاه امام فرمود: شما برضد خودتان اعتراف کردید و سخن پیامبرتان برایتان روشن شد. شما را به پروای از خداوندی که انبازی ندارد، توصیه می کنم و از خشم او، باز می دارم. فرمان خدا را مخالفت نکنید و حق را به اهلش برگردانید. سنت رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) را پیروی کنید؛ زیرا مخالفت با سنت او، مخالفت با خداوند است. خلافت را به اهل آن برگردانید و به آنان که خلافت حق ایشان است، تحویل دهید.

شورا به شور نشست و در آن جمع گفتند: ما فضیلت او [علی(علیه السّلام)] را می دانیم و سزاوار بودن او را بدین مقام، می پذیریم؛ ولی او کسی است که هیچ کس را برتر از دیگری نمی داند و اگر به خلافت رسد، میان اهل شورا و دیگران، به تساوی خواهد نگریست. بنابراین، عثمان را برگزینید که رأی او همانند رأی شما خواهد بود و پس از این گفت گوها، عثمان را به خلافت برگزیدند. (۱)

ج. امام رضا(ع) و گفت گوی دوجانبه

هنگامی که امام رضا(علیه السّلام) را از مدینه به اجبار به خراسان آوردند، مأمون، خلیفه عباسی، به وزیر خویش، فضل بن سهل فرمان داد تا بزرگان همه مکاتب و ادیان، مانند جاثلیق و رأس الجالوت و بزرگان صائبین و هیربد بزرگ و اصحاب زردشت و نسطاس رومی و متکلمان را گرد آورد.

۱- همان، ص ۲۳۰.

فضـل بن سـهل، آنـان را به پیشـگاه مـأمون دعوت کرد. مأمون در دیـدار با آنان گفت: من شـما را برای مناظره و گفت گوی دوجانبه با این مرد – که پسـرعموی من و از اهل مدینه است – به این جا فراخوانده ام. فردا همگی برای مناظره نزد من بیایید و آنان همگی پذیرفتند. آن گاه مأمون جریان را به حضـرت رضا(علیه السّـلام) خبر داد و از حضـرت برای گفت گوی دوجانبه، دعوت به عمل آورد. امام رضا(علیه السّلام) هم دعوت او را پذیرفت.

صبح فردا در حالی که مجلس پر از جمعیت بود و عده بسـیاری از هاشـمیان و طالبیان و فرماندهان ارتش حضور داشـتند، امام رضـا(علیه السّـلام) به جلسه وارد شـد و پس از انـدکی، ابتـدا بـا جـاثلیق، بعـد با هیربـد بزرگ و عمران صائبی و بعـد با دیگر دانشـمندان مکـاتب دیگر وارد منـاظره شـد و با علم سـرشار و شـیوه مناظره اش همه را مبهوت کرد؛ به طوری که برخی از این سران و بزرگان، همان جا اسلام آوردند و بعد از آن در جمع مبلغان اسلام قرار گرفتند. (۱)

د. گفت گوی دوجانبه امام جواد(ع)

طبرسـی می نویسد: وقتی مأمون خواست دخترش ام الفضل را به همسـری امام جواد(علیه السّـلام) درآورد، عباسـیان خشمگین شـده، بـه او اعـتراض کردنـد و گفتنـد: تـو را سوگنـد می دهیـم که از این انـدیشه برگردی؛ زیرا بیم آن داریم که خلافـت از خاندان عباسیان بیرون رود. تو خوب می دانی که بین بنی هاشم و بنی عباس، چه دشمنی دیرینه ای است و همه خلفای پیشین، سعی در تبعید و تحقیر بنی هاشم داشتند.

مأمون پاسخ داد: من به علت علم و فضیلتِ این جوان، با این سن اندک، او را به دامادی خویش برگزیده ام.

عباسیان گفتند: پس بگذار تا این کودک درس بخواند و چیزی بفهمد و آن گاه او را به دامادی خود مفتخر کن.

مأمون گفت: وای بر شما! من او را بهتر از شما می شناسم. اکنون اگر

۱- ر.ک: بحارالانوار، ج ۴۹ ، ص ۱۷۳.

می خواهید او را بیازمایید، آزمایش کنید.

عباسیان ضمن پذیرش پیشنهاد مأمون، نزد یحیی بن اکثم، قاضی آن روزگار - که از دانشمندان بنام عصر بود - رفتند به او وعده های فراوان دادند و از او خواستند تا مشکل ترین مسائلی را که امام جواد از عهده پاسخ آنها بر نیاید، برگزیند و از آن حضرت سؤال کند.

در روز تعیین شده، امام جواد(علیه السّلام)، مأمون و یحیی بن اکثم همراه عدّه بسیاری از مردم در مجلس گرد آمدند و یحیی شروع به پرسش کرد. امام جواد(علیه السّلام) در همان پرسش اوّل با مطرح کردن اقسام و گونه های مختلف این سؤال، یحیی را چنان به حیرت انداخت که نتوانست یکی از اقسام و گونه ها را انتخاب کند و پرسش خود را کامل کند.

آن حضرت تمامی اقسام و گونه های مختلف و متعدد پرسش مطرح شده را بیان کرد و آن گاه حکم هر یک از اقسام را نیز بیان فرمود.

سپس رو به یحیی کرد و فرمود: اکنون من سؤال می کنم و آن گاه با مطرح کردن پرسش هایی که یحیی بن اکثم قدرت جواب دادن به هیچ کدام از آنها را نداشت، همگان را به علم و فضیلت خود معترف ساخت و مأمون در همان جلسه، دخترش را به ازدواج با آن حضرت درآورد. (۱)

۳. امر به معروف و نهی از منکر از طریق گفت گوی خصوصی

اشاره

سومین شیوه از شیوه های امر به معروف و نهی از منکر گفتاری، سخن گفتن خصوصی با شخص خطاکار است.

متأسفانه برخی عملاً این شکل از امر به معروف و نهی از منکر را به فراموشی سپرده تنها به شیوه اوّل و دوم بسنده کرده اند و از این که در اجتماع به صورت موضعی و شخصی متعرّض افراد گنه کار شوند و انگشت روی افراد خاص و وقایع خاصی بگذارند، پرهیز دارند؛ چنان که بعضی نیز امر به معروف و نهی از منکر را

۱- الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۶۹.

در این شیوه منحصر کرده، از دو شیوه قبلی که گاهی بسیار کارآمدتر و عمومی ترند، غافل می مانند.

بدون شک، در امر به معروف و نهی از منکر اگر همواره از یکی از این روش ها استفاده شود، این کار نادرست و ناقص است. بنابراین، با توجه به موقعیت های مختلف، باید از هر سه شیوه امر به معروف و نهی از منکر - خطابه عمومی، استدلال و گفت گوی دوجانبه، تذکر خصوصی و گفت گوی فردی - استفاده شود.

اکنون به نمونه هایی از امر به معروف و نهی از منکر خصوصی معصومان(علیهم السّلام) توجه کنید.

الف. پیامبر (ص)و ثروتمند مغرور

همه مسلمانان با اشتیاقی وصف ناپذیر، همه روزه برای شنیدن سخنان رسول اکرم(صلّی الله علیه و آله) به مسجد روی می آوردند و برادروار، در صفوفی منظم، روی به قبله، دل در گرو گفتار رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) می نهادند.

روزی ثروتمندی با لباس های گرانبها و تمیز نشسته بود آن مسلمانی فقیر با لباس هایی مندرس وارد شد و در کنار وی نشست. مرد ثروتمند از روی تکبر و خودبرتربینی، نگاهی از سر حقارت به مرد فقیر انداخته، لباس خود را جمع کرد.

این حرکت کوچک، از دید تیزبین رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) دور نماند و بلافاصله آن حضرت بی درنگ، اقدام به نهی از منکر کرد و فرمود: آیا ترسیدی چیزی از فقر این مرد به تو بچسبد؟

مرد ثروتمند پاسخ داد: نه، یا رسول اللّه!

فرمود: بیم آن داشتی که از ثروت تو چیزی به او برسد؟

باز مرد ثروتمند پاسخ داد: نه، یا رسول اللّه

پیامبر(صلّی الله علیه و آله) فرمود: پس چرا این کار را انجام دادی؟

مرد ثروتمند که متوجه خطای خود شد، عرض کرد: ای رسول خدا! مرا همراهی (شیطان) است که نیکی ها را در نظرم ناپسند و زشتی ها را پسندیده

می نمایاند. اکنون به عنوان معذرت خواهی از این رفتارم، نیمی از ثروت خود را به این برادر فقیرم بخشیدم.

پیامبر اکرم(صلّی الله علیه و آله) روی به فقیر کرده، فرمود: آیا تو می پذیری؟

مرد فقیر پاسخ داد: نه، یا رسول اللّه!

پیامبر سؤال فرمود: چرا؟

مرد فقیر پاسخ داد: می ترسم ثروت، مرا نیز چون این مرد، دچار غرور و خودبرتربینی کند. (۱)

ب: نهی از منکر در بازار

امام باقر(علیه السّلام) فرمود: رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) در بازار مدینه، مردی را در حال فروختن حبوبات دید و به او فرمود: چه حبوبات نیکویی! چند می فروشی؟

در همین زمان خداوند به پیامبر اکرم(صلّی الله علیه و آله) خبر داد که دستت را به درون این حبوبات فرو ببر. پیامبر دست خود را به درون حبوبات فرو برد و دید قسمت زیرین آن با قسمت روی آن تفاوت دارد و پست تر است؛ پس رو به مرد فروشنده کرد و فرمود: می بینم تو بین خیانت به مسلمین و غش، جمع کرده ای. (۲)

ج. نهی از غیبت

در محضر رسول اکرم(صلّی الله علیه و آله) برخی از اصحاب مشغول گفت گو بودند و نسبت به یکی از مسلمانان سخنانی گفتند. رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) آنان را نهی کرده، فرمود: شما غیبت او را کردید.

عرض کردند: یا رسول اللّه! ما آن چه را در او هست، بیان کردیم (دروغ که نگفتیم).

پیامبر(صلّی الله علیه و آله) فرمود: همین که آن چه را در اوست، بگویید، برای غیبت کردن

۱- الکافی، ج ۱، ص ۲۶۲.

۲- همان، ج ۵، ص ۱۶۱.

کافی است. (۱)

د. غذای سگ های جهنم

مردی نزد امام حسین(علیه السّلام) شروع به غیبت کرد. امام حسین(علیه السّلام)با دیدن این منکر به او فرمود:

یا هذا کفّ عن الغیبه فانها اِدام کلاب النار؛ (۲)

ای مرد! از غیبت کردن دست بردار؛ زیرا غیبت، غذای سگ های جهنم است.

و. نهی از سخن چینی

مردی خدمت امام سجّاد(علیه السّلام) عرض کرد: فلانی به شما نسبت ناروایی می داد و می گفت: شما بدعت گذار و گمراه هستید.

حضرت سجاد(علیه السّلام) فرمود: تو نیز مراعات حقوق همنشینی با وی را نکردی؛ زیرا سخن او را برای من بیان کردی و حق همنشینی با مرا نیز مراعات نکردی؛ زیرا سخنی را از برادرم برایم نقل کردی که آن را نمی دانستم. مرگ، همه ما را فرامی گیرد و همه برانگیخته می شویم و قیامت، وعده گاه ملاقات ماست و خداوند، روز قیامت، بین ما حکم خواهد کرد. از غیبت کردن بپرهیز؛ زیرا غیبت، غذای سگ های دوزخ است و متوجه باش کسی که زیاد غیبت می کند، عیب های خودش را در مردم جست جو می کند.

۴. انجام وظیفه در هر موقعیت

اشاره

بیان و حتی اشاره به گوشه ای از استفاده معصومین(علیهم السّلام) از نعمتِ زبان برای انجام امر به معروف و نهی از منکر، بسیار به طول می انجامد. در پایان این فصل تنها به یک نکته اشاره کرده، می گذریم.

معصومین(علیهم السّلام) برای انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر، منتظر مجلسی

۱- میزان الحکمه، ج ۷، ص ۳۴۸.

۲- موسوعه کلمات الامام الحسین (علیه السّلام)، ص ۷۷۲.

آماده و شنوندگانی مهیا نبودند؛ بلکه در هر موقعیتی که این وظیفه ایجاب می کرد و زمینه ای برای پذیرش فرمان های الهی به وجود می آمد، نسبت به آن اقدام می کردند که نمونه هایی از این موقعیت ها را از نظر می گذرانیم:

الف. نهی از منکر در زندان

وقتی حضرت یوسف در زندان مصر بود، دو نفر از هم بندان او نزدش آمدند و تعبیر خواب خود را از او پرسیدند. وی از موقعیّت پیش آمده استفاده کرده، بحثی عقیدتی را با آنان مطرح کرد و آنان را از شرک باز داشته، به توحید فرا خواند و فرمود:

(یا صاحِبَیِ السِّجْنِ أأرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ اَمِ اللّه ُالواحِدُ الْقَهّارُ)؛ (۱)

ای دو هم بند من! آیا خدایان متفرق بهترند یا خداوند یکتای قهّار.

ب. امر به معروف در لشکرگاه

امیرالمؤمنین(علیه السّلام) در لشکرگاه و هنگام کوچ سربازانِ برای نبرد، با سخنانی زیبا، فصیح و عمیق، آنان را بسیار به نماز خواندن و مواظبت بر اوقات آن، سفارش کرد و آثار مثبت آن را در شخصیت افراد و نیز آثار اخروی آن را بیان کرد؛ سپس به تشریح اهمیت زکات پرداخت و افراد را به پرداخت به هنگام آن سفارش کرد و در پایان با بیان عظمت وظیفه امانت داری، آنان را به انجام این فریضه الهی، امر کرد. (۲)

ج. امر به معروف در بازار

امیرالمؤمنین(علیه السّلام) هنگام عبور از بازار نیز با خواندن آیات الهی، سعی داشت مردم را از منکرات بازدارد. مردی به نام ذاذان می گوید:

انّه کان یمشی فی الاسواق وحده وهو ذاک یرشد الضال ویعین الضعیف

۱- یوسف، آیه ۳۹.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰.

ویمرّ بالبیّاع والبقال فیفتح علیه القرآن ویقرأ: (تِلْکَ الدّارُ الْآخِرَهُ لِلَّذینَ لایُریدُونَ عُلُوّا فِی الاَرْضِ وَلافَسادا وَالْعاقِبَهْ لِلْمُتَّقینَ)؛ (۱)

امیرمؤمنان در بازارها، بدون همراه، می گذشت؛ گم شدگان را راهنمایی می کرد؛ ناتوانان را کمک می کرد و چون به فروشندگان و بقّال ها می رسید، قرآن را در برابرشان می گشود و این آیه را تلاوت می کرد:

آن سرای آخرت است که آن را برای کسانی که قصد برتری جویی و فسادانگیزی در زمین ندارند، قرار دادیم و عاقبت، از آن پرهیزگاران است.

د. نشان دادن راه گریز از منکر

امیرمؤمنان(علیه السّلام) نزد گروهی نشسته بود که زن زیبایی از کنار آنان گذشت. در این حال، چشم های مردان، لحظاتی آن زن را دنبال کردند. امیرمؤمنان(علیه السّلام) با توجه به زمینه گناه و تهییج شهوت، شیوه خود نگه داری در برابر این غریزه قدرتمند را به آنان آموخت و آنان را به راه صحیح و معقول فرونشاندن شهوت، امر کرد. مردی از خوارج که نهی از منکر بسیار ظریف، زیبا و عمیق امام علی(علیه السّلام) را مشاهده کرد، شگفت زده گفت: خدا بکشدش؛ چه دانش عمیقی!

همراهان امیرمؤمنان از بی ادبی این مرد به خشم آمده، خواستند آن مرد را بکشند؛ امّا امیرمؤمنان(علیه السّلام) فرمود: آرام! بدگویی در مقابل بدگویی یا عفو از گناه؟(۲)

و. نهی از منکر در حال عبور

امام صادق(علیه السّلام) هنگام عبور از کوچه و خیابان نیز از انجام وظیفه مهم امر به معروف و نهی از منکر، به شکل شایسته و بایسته اش، غفلت نمی کرد. غیاث بن ابراهیم می گوید: شیوه امام صادق(علیه السّلام) این بود که چون به گروهی که با یکدیگر مشغول دعوا بودند، می رسید، از کنار آنان نمی گذشت؛ مگر این که سه بار با صدای

۱- القصص، آیه ۸۳.

۲- بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۴۹

بلند، آنان را به پروای از خداوند، توصیه می کرد. (۱)

۵ . امر به معروف در طول سفر

رجاء بن ابی ضحاک که از طرف مأمون مأموریت داشت امام رضا(علیه السّلام) را از مدینه به مرو بیاورد، ضمن بیان خاطرات خویش در این سفر می گوید:

به هیچ شهری وارد نشدیم؛ مگر این که مردم گرد امام رضا(علیه السّلام) جمع می شدند و از معارف دینی سؤال می کردند و او نیز به آنها پاسخ می داد و بسیار می گفت: پدرم از اجدادم و آنان از امیرمؤمنان و او از پیامبر اکرم - صلی اللّه علیه و علیهم اجمعین - چنین نقل کرده است.(۲)

از جمله این درس ها و سخنرانی ها، می توان جریان نقل حدیث «سلسله الذهب» در نیشابور را نام برد که به گفته برخی از مورّخان، بیست هزار نفر نویسنده آن را یادداشت کردند و شور و شوق مردم در جریان این ملاقات، نیم روز موکب امام را از حرکت بازداشت. (۳)

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۱ ، ص ۳۹۴.

۲- بحارالانوار، ج ۴۹ ، ص ۹۵.

۳- جعفر مرتضی عاملی، زندگانی سیاسی امام رضا (علیه السّلام)، ص ۱۳۷

فصل سوم:اقدامات عملی

اشاره

برای زدودن منکرات از چهره جامعه و واداشتن افراد به رعایت حدود الهی، تنها به گفتار نمی توان بسنده کرد.

از این رو، خداوند به مسلمانان فرمان داده که به هنگام لزوم، با اقدامات عملی خود، از شکسته شدن مرزهای الهی، پاسداری کنند.

شاید در آغاز، چنان به نظر رسد که منظور از اقداماتِ عملی، زدن، بستن، کشتن و اقداماتی از این قبیل است؛ ولی حقیقت این است که گستره اقدامات عملی، بسیار فراتر از این امور است و شیوه های مختلفی را دربر می گیرد که طی چند فصل به توضیح آنها می پردازیم.

۱. خشکاندن زمینه های گناه

اشاره

بی تردید، معروف، بذر پاکیزه ای است که برای رشد، نیازمند زمینه ای آماده و شرایطی ویژه است؛ همان گونه که گناه و نافرمانی نیز تخم شومی است که برای باقی ماندن و تکثیر، نیازمند زمینه های لازم است.

کسی که به نیکی فرمان می دهد، بدون این که زمینه های آن آماده شده باشد، بذر قیمتی خود را در شوره زار می ریزد و کسی که بدون فراهم آوردن زمینه از بین

ص: ۱۰۱

رفتن گناه، اقدام به نهی از منکر می کند، تنها خود را خسته کرده، انرژی خود را هدر می دهد.

بنابراین، یکی از مسائل مهم در امر به معروف و نهی از منکر، فراهم آوردن زمینه رشد معروف است. این امر، اقدامات متعددی می طلبد که طی چند قسمت بیان می شوند:

الف. زمینه های اقتصادی گناه

اشاره

فقر، وضعیت ناگوار و ناپسندی است که زمینه بسیاری از گناهان را فراهم می آورد؛ تا آن جا که رسول اکرم(صلّی الله علیه و آله) فرمود:

کاد الفقر ان یکون کفرا؛ (۱)

فقر، نزدیک است که به کفر انجامد.

بسیاری از گناهان مالی و غیرمالی نیز زاییده فقرند؛ به این معنا که اگر گناهکار فقیر نبود، به این راه ها کشیده نمی شد. از این رو، معصومین(علیهم السّلام) در موارد بسیاری، امر به معروف و نهی از منکر خویش را با کمک های مالی، همراه می کردند؛ برای نمونه، می توان به وقایع زیر اشاره کرد:

تألیف قلوب

وقتی رسول اکرم(صلّی الله علیه و آله) مکّه را فتح کرد، همه دشمنان خویش و سران قریش را امان داد و تنها به این بسنده نکرد؛ بلکه وقتی جنگ حنین و غزوه طائف پیش آمد، پس از تقسیم غنایم، یک پنجم آن را که حق خودش بود، بین سران مکّه - که بسیاری از آنان دشمنان دیرینه اش بودند- تقسم کرد و به برخی از آنها صد شتر و به گروهی دیگر، پنجاه شتر بخشید؛ تا از این راه، زمینه جذب و هدایت آنها فراهم شود. در تاریخ، این گروه را «مؤلفه قلوبهم» می نامند. این بذل و بخشش فراوان، بر برخی از مسلمانان، گران آمد و به پیامبر اعتراض کردند و رسول

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۱ ، ص ۲۹۳.

اکرم(صلّی الله علیه و آله)با کمال لطف، سخن آنان را شنید و به آنان پاسخ مناسب و قانع کننده ای داد.

امام موسی بن جعفر(علیه السّلام) درباره این گونه بخشش های پیامبر فرمود:

هم قوم وحدّوا اللّه وخلعوا عباده من دون اللّه ولم یدخل المعرفه قلوبهم انّ محمدا رسول اللّه(صلّی الله علیه و آله) وکان رسول اللّه(صلّی الله علیه و آله) یتألّفهم ویعلّمهم ویعرّفهم کیما یعرفوا فجعل لهم نصیبا فی الصدقات لکی یعرفوا ویرغبوا؛ (۱)

آنان گروهی بودند که خدا را به یگانگی پذیرفته بودند و عبادت غیر خدا را رها کرده بودند؛ ولی این شناخت که محمد(صلّی الله علیه و آله)پیامبر خداست، در قلوبشان وارد نشده بود. رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) با آنان الفت می گرفت و تعلیمشان می داد؛ برای این که شناخت پیدا کنند و با آنها سخن می گفت و قسمتی از صدقات را به ایشان اختصاص داد؛ تا شناخت و تمایل [به دین خدا] پیدا کنند.

پاداش مادّی

ابن اشهب نخعی از امیرمؤمنان(علیه السّلام) چنین نقل کرده است:

من دخل فی الاسلام طائعا وقرء القرآن ظاهرا فله فی کلّ سنه مائتا دینار فی بیت مال المسلمین؛ (۲)

سالانه دویست دینار از بیت المال مسلمین، از آن کسی است که به اختیار خویش، اسلام آورد و قرآن را آشکارا بخواند.

پاداش ناسزاگو

مردی از فرزندان عمربن خطاب در مدینه بود که بسیار امام موسی بن جعفر(علیه السّلام) را می آزرد و وقتی آن حضرت را می دید، امیرمؤمنان(علیه السّلام)را ناسزا می گفت. روزی برخی از اصحاب امام موسی بن جعفر(علیه السّلام) به وی عرض کردند که اجازه بده این

۱- همان، ج ۶، ص ۱۴۵.

۲- همان، ج ۴، ص ۸۳۸.

فاجر را بکشیم.

آن حضرت با شدّت تمام، آنان را از این کار بازداشت و از احوال آن مرد سؤال کرد. گفتند: او در فلان ناحیه مدینه، مشغول کشاورزی است.

آن حضرت بر مرکبی سوار شد و به سوی او رفت. وقتی به آن منطقه رسید، مشاهده کرد که وی در مزرعه اش مشغول کشاورزی است.

امام کاظم(علیه السّلام) سواره وارد مزرعه اش شد. آن مرد با دیدن این منظره، فریاد کشید: کشتزارم را لگدکوب نکن!

آن حضرت بی اعتنا تا نزدیک وی رفت و وقتی به او رسید، نزد او نشست و با روی خوش و خندان به او فرمود: چقدر خرج این کشت کرده ای؟

مرد گفت: صد دینار.

فرمود: چقدر امید سود داری؟

مرد گفت: علم غیب ندارم.

آن حضرت فرمود: [نگفتم چقدر سود می دهد] پرسیدم چقدر امید سود داری؟

مرد پاسخ داد: امید دارم دویست دینار سود بدهد.

آن حضرت کیسه ای را که محتوی سیصد دینار بود، به او داد و فرمود: این کشت تو برای خودت و خدا نیز همان مقداری که امید داری، روزی تو خواهد کرد.

مرد برخاست و سر مبارک امام موسی بن جعفر(علیه السّلام) را بوسید و از آن حضرت پوزش طلبید و طلب بخشش کرد.

آن حضرت تبسّمی کرد و برگشت. وقتی وارد مسجد شد، همان مرد را دید که در مسجد نشسته است. وقتی نگاه آن مرد به حضرت موسی بن جعفر(علیه السّلام) افتاد، با اشاره به حضرت، این آیه را با صدای بلند خواند: (اَللّه ءاَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ)؛(1) خدا داناتر است که رسالت خویش را در کدامین خاندان قرار دهد.

دوستان آن مرد، وقتی این وضعیت را مشاهده کردند، شگفت زده پرسیدند: چه

۱- انعام؛ آیه ۱۲۴.

شده است؟ تو قبلًا این گونه نبودی و این چنین نمی گفتی.

آن مرد گفت: اکنون شنیدید که چه گفتم و برای امام موسی بن جعفر(علیه السّلام) دعا کرد. آنان با او به بحث و جدال پرداختند و مرد از امام موسی بن جعفر(علیه السّلام) دفاع کرد.

وقتی امام موسی بن جعفر(علیه السّلام) به خانه برگشت، به آنان که اجازه می خواستند تا مرد ناسزاگو را بکشند، فرمود: کدامین نیکوتر بود؛ آن چه شما خواستید یا آن چه من انجام دادم؟ من او را با همان پول، اصلاح کردم و شرّش را برطرف کردم.(۱) این شیوه برخورد امام موسی بن جعفر(علیه السّلام) روش و سیره همیشگی وی بود. ابوالفرج اصفهانی می نویسد: هرگاه خبر کرداری ناپسند از شخصی به موسی بن جعفر(علیه السّلام) می رسید، آن حضرت کیسه ای از دینارهای طلا برایش می فرستاد و معمولاً ـ کیسه های طلای وی بین دویست تا سیصد سکه طلا ـ داشت تا آن جا که این گونه بخشش های آن حضرت، بین مردم، ضرب المثل شده بود. (۲)

یتیم نوازی زمینه اصلاح

ابوبصیر یکی از یاران امام صادق(علیه السّلام) می گوید: به امام صادق(علیه السّلام)عرض کردم که مردی مرده است و خانواده اش باقی مانده اند؛ آیا می توان برای گذران زندگی اش به آنان زکات پرداخت؟

امام صادق(علیه السّلام) فرمود: آری، تا کودکان بزرگ و بالغ شوند و سؤال کنند [و اسلام و تشیع را بپذیرند]، اگر از این راه به آنان کمک نشود، چگونه زندگی کنند؟

ابوبصیر گفت: ولی این بچه ها شیعه نیستند؟

امام صادق(علیه السّلام) فرمود: به سبب این کمک، فرد متوفی ارج گذاری شده، توجه و تمایل فرزندان وی به عقیده پدرشان [که شیعه بوده است] جلب می شود و به زودی آنها نیز به روش و دین پدر خود اهتمام می ورزند؛ ولی اگر کودکان بالغ

۱- بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۲.

۲- همان، ص ۱۰۴.

شدند و به سوی غیر شما رفتند، آن گاه به آنان زکات نپردازید. (۱)

کمک مادی برای جلوگیری از اختلاف

مردی از شیعیان می گوید: با دامادم بر سر میراثی اختلاف داشتیم و کار به دعوا کشیده شد. مفضّل - که از اصحاب امام صادق(علیه السّلام) بود - از کنار ما عبور کرد؛ اندکی کنار ما ایستاد؛ سپس ما را به منزل خود دعوت کرد.

همراه او به منزلش رفتیم و او با چهارصد درهم، بین من و دامادم سازش برقرار کرد و چهارصد درهم را نیز خود پرداخت و وقتی از هر دوی ما عهد و پیمان گرفت که بر این سازش و صلح پایدار بمانیم، گفت: بدانید که این پول، از آن من نیست؛ بلکه امام صادق(علیه السّلام) به من فرمان داده که وقتی دو نفر از شیعیان با یکدیگر دعوا کنند، بین آنها اصلاح کنم و از مال امام صادق(علیه السّلام) به آنها بپردازم. این مال از آن امام صادق(علیه السّلام) است. (۲)

توصیه های اقتصادی

معصومین(علیهم السّلام) برای مبارزه با فقر، تنها به دادن پول و کمک مستقیم اکتفا نمی کردند؛ بلکه در بسیاری موارد با رهنمودهای اقتصادی، افراد را به کار و فعالیت وادار می کردند؛ تا با از بین رفتن فقر و بی کاری، زمینه گناه را از میان ببرند.

در زمان خلیفه دوم، عمر بن خطاب، سیاست تبعیض نژادی به شدت رواج پیدا کرد و موالی (مسلمانان غیر عرب)، مورد تحقیر قرار گرفتند. گروهی از آنان خدمت امیرالمؤمنین(علیه السّلام) رسیدند و عرض کردند: ما به شما از دست عرب ها شکایت می کنیم؛ زیرا رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) به ما و آنان حقوقی مساوی از بیت المال پرداخت می کرد و به سلمان و بلال و صهیب که از ما بودند، زن داد؛ ولی اکنون عرب ها حاضر نیستند که حقوق ما مساوی باشد و نیز حاضر به زن دادن به ما نیستند. امیرمؤمنان(علیه السّلام) به سراغ بزرگان قوم رفت و با آنان سخن گفت؛ ولی آنان با فریاد

۱- وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۵۵.

۲- بحارالانوار، ج۴۷ ، ص ۵۸.

گفتند: ما حاضر به پذیرفتن این حرف ها نیستیم.

امام خشمناک از نزد آنان بیرون آمد و در حالی که از شدت ناراحتی عبایش روی زمین کشیده می شد، به موالی فرمود: اینان شما را همانند یهود و نصاری قرار داده اند؛ از شما زن می ستانند؛ ولی به شما زن نمی دهند و آن گونه که از شما می گیرند، به شما نمی دهند؛ پس به سراغ تجارت بروید که خدا در این راه، به شما برکت خواهد داد؛ زیرا از پیامبر خدا(صلّی الله علیه و آله)شنیدم که می فرمود: روزی، ده جزء است که نه جزء آن در تجارت و یکی در غیر تجارت است. (۱)

این توصیه امام، اشاره به این نکته است که این عرب ها به سبب موقعیت پایین اقتصادی، به شما بی اعتنا هستند و اگر می خواهید جلو این منکر و ظلم را بگیرید، باید زمینه آن را از بین ببرید و با تلاش اقتصادی، خود را به موقعیتی برسانید که آنان قادر به ستم و پایمال کردن حقوق شما نباشند.

اسباط بن سالم می گوید: به محضر امام صادق(علیه السّلام) رفتم، آن حضرت از حال عمربن مسلم سؤال کرد. عرض کردم: فردی شایسته است؛ ولی تجارت را ترک کرده است.

امام صادق(علیه السّلام) سه بار فرمود: عمل شیطان است؛ سپس ادامه داد: آیا نمی داند که رسول اکرم(صلّی الله علیه و آله) از قافله ای که از شام می آمد، اشیایی خرید و در خرید و فروش آن سودی برد و آن سود را بر خویشان خود تقسیم کرد؟ خداوند می فرماید:

(رِجالٌ لا تُلْهیهِمْ تِجارَهٌ وَلا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّه ِ)؛ (۲)

مردانی که تجارت و خرید و فروش، آنان را از ذکر خداوند غافل نمی کند.

قصه گویان می گویند: این مردان، تجارت نمی کنند؛ ولی دروغ می گویند؟ این مردان کسانی هستند که چون وقت نماز فرا رسد، نماز را برپا می دارند و آنان که تجارت کنند و بر نماز نیز مواظبت ورزند از آنان که به نماز حاضر شوند ولی

۱- الکافی، ج ۵، ص ۳۱۸.
۲- نور، آیه ۳۷.

تجارت نکنند، برترند. (۱)

کار، مایه عزت

هشام بن احمر می گوید: امام موسی بن جعفر(علیه السّلام) به «مصادف» می فرمود:

اغد الی عزّک اعنی السوق؛

صبح زود به طرف عزتت حرکت کن؛ یعنی حرکت به طرف محل کار و بازار. (۲)

امام صادق(علیه السّلام) به یکی از دوستانش فرمود: تو را چه می شود؟ می بینم صبحگاهان به طرف مایه عزّت خود حرکت نمی کنی؟

عرض کرد: کسی مرده بود؛ خواستم در تشییع جنازه او شرکت کنم.

فرمود: حرکت در صبح های زود به طرف عزّتت را وامگذار. (۳)

اول کمک مادی، سپس نهی از منکر

گاهی هیچ ارتباطی بین گناه انجام شده و تنگ دستی نیست؛ ولی برای آماده کردن زمینه قبلی فرد و مهیا شدن شخص برای پذیرش نهی از منکر، معصومین(علیهم السّلام) ابتدا به گنه کار کمک می کردند و پس از آن، به نهی از منکر می پرداختند. شقرانی می گوید: منصور دوانیقی به مردم بار عام داده، به هر کس متناسب با موقعیتش، هدیه ای می داد. من سرگشته و متحیر باقی مانده بودم که چه کسی را به عنوان معرّف و واسطه خود قرار دهم؛ تا نزد خلیفه مرا معرفی کرده، برای گرفتن هدیه، وساطت کند. در این هنگام امام صادق(علیه السّلام) را دیدم؛ پس به محضر آن حضرت شتافتم و گفتم: فدایت شوم! من غلام شما شقرانی هستم.

حضرت به من خوشامد گفت.

من حاجت خود را با وی در میان گذاشتم. حضرت از مرکب پیاده شد به سرای خلیفه رفت و اندکی بعد بیرون آمد و هدیه ام جایزه ام را در دامانم ریخت و فرمود:

۱- وسائل الشیعه، ج۱۲، ۴-۶.

۲- همان.

۳- همان.

یا شقرانی، انّ الحسن من کلّ احدٍ حسن وانّه منک احسن لمکانک منّا وانّ القبیح من کلّ احدٍ قبیح وانّه منک اقبح؛

ای شقرانی! همانا خوبی از همگان نیک است و از تو نیک تر و زشتی از همه ناپسند است و از تو ناپسندتر؛ چون با ما پیونداری.

این اشاره آن حضرت، به گناه او بود؛ زیرا او به گناه بزرگ شرابخواری آلوده بود. (۱)

کمک همراه با نهی از منکر

مردی به نام اسماعیل می گوید: بر سر راه امام عسکری(علیه السّلام) نشسته بودم و وقتی آن حضرت خواست بگذرد، جلو رفتم و شرح نیازمندی و پریشانی خود را به آن حضرت گفتم و سوگند خوردم که درهمی ندارم؛ نه صبحانه ای دارم و نه شامی. آن حضرت فرمود: به نام خداوند سوگند دروغین یاد می کنی؛ در حالی که دویست دینار را پنهان کرده ای؟ بعد فرمود: این سخن من برای آن نیست که تو را کمک نکنم.

سپس به غلام خود فرمود: ای غلام! آن چه همراه داری، به این مرد بده.

غلام، صد دینار طلا به من داد.

امام عسکری(علیه السّلام) فرمود: از آن دینارها که پنهان کرده ای، محروم خواهی شد؛ در حالی که به شدت به آنها نیاز خواهی داشت.

اسماعیل می گوید: این سخن امام عسکری(علیه السّلام) درست بود؛ زیرا من دویست دینار پنهان کرده بودم. سرانجام، هر چه داشتم، خرج کردم و به مشکل بسیار بزرگی گرفتار شدم و درهای روزی به رویم بسته شد و به سراغ دینارهای پنهان کرده رفتم؛ امّا آنها را نیافتم. پس از جست جو دریافتم که پسرم جای دینارها را فهمیده، آنها را برداشته و فرار کرده است و به دیناری از آنها دست پیدا نکردم. (۲)

۱- بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۵۰.

۲- همان، ج ۵۰، ص ۲۸۰.

اصلاح گنه کاران با کمک مادی

برخی افراد برای کمک های مادی خود به دنبال اشخاص صالح و شایسته می گردند و دوست دارند که کمک های آنان به دست این افراد برسد؛ در حالی که اگر کمک مادی به شخص ناصالحی هم برسد و جلو گناه او را بگیرد و یا زمینه توبه او را فراهم آورد، قطعا دارای ارزش بیشتر و ثواب زیادتری خواهد بود؛ زیرا علاوه بر برطرف کردن نیاز مادی او، نیاز معنوی اش را نیز پاسخ گفته و تن و روان او را اصلاح کرده است.

ابن عباس در تفسیر آیه شریفه (رِجالٌ لا تُلْهیهِمْ تِجارَهٌ وَلا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّه)(۱) می گوید: به خدا سوگند! منظور از این آیه شریفه، امیرمؤمنان(علیه السّلام)است. رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) سیصد دینار به امام علی(علیه السّلام)هدیه کرد. امام علی(علیه السّلام)گفت: من دینارها را گرفتم و با خود گفتم: به خدا سوگند! امشب با این دینارها صدقه ای خواهم داد که خداوند از من بپذیرد. وقتی نماز عشا را با رسول خدا(صلّی الله علیه و آله)گزاردم و از مسجد بیرون رفتم، زنی از من درخواست کمک کرد و من صد دینار به او دادم. فردا صبح، وقتی به میان مردم آمدم، دیدم آنان به همدیگر می گویند: علی دیشب صد دینار به زنی بدکاره کمک کرده است؛ به شدت ناراحت شدم و فردا شب چون نماز را خواندم، صد دینار دیگر را برداشته، از مسجد خارج شدم و با خود گفتم: به خدا سوگند! صدقه ای خواهم داد که خداوند از من بپذیرد و بعد مردی را دیدم و دینارها را به وی دادم. فردا صبح اهل مدینه می گفتند علی دیشب به مردی دزد، صدقه داده است. من باز در اندوهی شدید فرو رفتم و با خود گفتم: امشب صدقه ای خواهم داد که خدا از من بپذیرد؛ پس چون نماز عشاء را با رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) گزاردم، از مسجد بیرون رفتم و صد دینار را به مردی دادم. فردا صبح باز اهل مدینه می گفتند: دیشب علی صد دینار به مردی ثروتمند صدقه داده است. من بسیار غمگین شدم و خدمت رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) رفتم و ماجرا به آن

۱- نور، آیه ۳۷.

حضرت گفتم. رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) فرمود: این جبرئیل است که به تو می گوید: همانا خداوند عزّوجلّ صدقات تو را پذیرفته است و عملت را پاك و پاکیزه ساخت. آن صد دینار شب اوّل، به دست زنی فاسد رسید و او به خانه اش برگشت و از فساد، توبه کرد و همان صد دینار را سرمایه خود قرار داد و اکنون در جست جوی شوهری است که با وی ازدواج کند. صد دینار شب دوم نیز به دست دزدی رسید و دزد با گرفتن صد دینار، به خانه برگشت و از دزدی توبه کرد و با همان صد دینار به تجارت مشغول شد و صد دینار سوم نیز به دست مردی ثروتمند رسید که چندین سال زکات مالش را نپرداخته بود و او نیز با گرفتن صد دینار از تو، به خانه اش برگشت و خویش را سرزنش کرد و گفت: من چقدر بخیل و خسیسم. علی بن ابی طالب(علیه السّلام)، که ثروتی ندارد، صد دینار صدقه می دهد؛ ولی سال هاست که زکات بر من واجب شده است و من آن را نپرداخته ام؛ سپس مرد ثروتمند، حساب مال خویش را رسیدگی کرد و زکات مالش را پرداخت... ای علی! خدا درباره صدقه تو این آیه را نازل فرموده است:

(رِجالٌ لا تُلْهِیهِمْ تِجارَهٌ وَلا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِاللّه(۱) ِ ...). (۲)

ب. زدودن زمینه های فساد جنسی

اشاره

فساد در جامعه، آتشی است که همگان در آن می سوزند و تمامی ارزش های اسلامی - انسانی در این آتش خاکستر می شوند؛ ولی آیا تنها راه مبارزه با این معضل اجتماعی، اجرای حدود و یا امر و نهی گفتاری است؟

بی تردید غریزه قدرتمند شهوت را نمی توان تنها با توصیه های اخلاقی به بند کشید. حافظ می گوید:

قوّت بازوی پرهیز به خوبان مفروش

که در این خیل حصاری به سواری گیرند

۱- همان.

۲- بحارالانوار، ج ۴۱ ، ص ۲۸.

تا وقتی راه ازدواج برای جوانان بسته است، فساد اخلاقی، معضلی اجتناب ناپذیر خواهد بود. بنابراین، بهترین امر به معروف در این زمینه، فراهم ساختن زمینه ازدواج و ارضای صحیح غریزه شهوت است؛ البته در کنار فراهم کردن زمینه ازدواج، اجرای حدود و امر و نهی گفتاری و تبلیغی نیز ضرورت دارد. به نمونه هایی از این روش، در سیره معصومین(علیهم السّلام) توجه کنید:

ازدواج با حمایت بیت المال

امام صادق(علیه السّلام) می فرماید: مردی را نزد امیرمؤمنان(علیه السّلام) آوردند که استمنا کرده بود. امیرمؤمنان(علیه السّلام) به دست های او آن قدر شلاق زد که سرخ شدند؛ سپس از بیت المال هزینه ازدواج وی را فراهم کرد و او را همسر داد. (۱)

یک شب بدون همسر

امام صادق(علیه السّلام) می فرماید: مردی خدمت پدرم امام باقر(علیه السّلام) آمد، پدرم به وی فرمود: آیا همسر انتخاب کرده ای؟

مرد گفت: نه.

پدرم فرمود: من دوست ندارم که دنیا و آن چه در دنیاست، از آن من باشد؛ امّا یک شب بدون همسر باشم... دو رکعت نمازی که انسان دارای همسر می خواند، بهتر است از این که مردی تنها و بدون همسر، تمام شب را به عبادت پردازد و فردایش را روزه بگیرد؛ سپس پدرم هفت سکه طلا به آن مرد بخشید و فرمود: با این پول ازدواج کن! (۲)

پیشنهاد ازدواج

عبداللّه بن مُسکان می گوید: امام سجاد(علیه السّلام) هر ماه تمامی کنیزکان خویش را جمع می کرد و می فرمود: من پیر شده ام و اهل ازدواج نیستم. هر کدام از شما دوست دارد، ازدواج کند، بگوید؛ تا وسایل ازدواجش را فراهم کنم و هر کدام از

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸ ، ص ۵۷۴.

۲- حمیری، قرب الاسناد، ص ۲۰ ، روایت ۶۷.

شما مایل است که او را بفروشم، بگوید؛ تا او را بفروشم و هر کس دوست دارد آزاد شود، اظهار کند تا آزادش کنم. و بعد از یک یک آنها سؤال می کرد و هر کدام که پاسخ منفی می داد، امام(علیه السّلام) سه بار می فرمود: خدایا! توشاهد باش و هرگاه یکی از آنان جواب منفی نمی داد و تنها سکوت می کرد، امام سجاد(علیه السّلام) از زنان می خواست تا از او بپرسند که کدام یک از این سه پیشنهاد را انتخاب کرده است و طبق میل او رفتار می کرد.(۱)

ج. از بین بردن زمینه فکری گناه

اشاره

گاهی می توان منکرات بسیار بزرگی را با پیش گیری های کوچک و برنامه ریزی قبلی، برطرف کرد و یا از شدت و کثرت آنها کاست. وقتی احتمال دارد عملی یا حادثه ای مورد سوء استفاده دیگران قرار گیرد و یا موجب به اشتباه افتادن آنان شود، باید زمینه این اشتباه و یا سوءاستفاده را از بین برد. با مراجعه به سیره ائمه(علیهم السّلام) ، می توان استفاده از این شیوه را مشاهده کرد.

آگاه سازی در زمینه غصب خلافت

امام حسین(علیه السّلام) می فرماید: خداوند بزرگ به جبرئیل فرمان داد که نزد رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) برود و به آن حضرت ابلاغ کند که در زمان حیات خویش علی(علیه السّلام) را به عنوان سرپرست و امیرمؤمنان، نام گذاری کند. پیامبر اکرم(صلّی الله علیه و آله) گروهی را دعوت کرد و به آنها فرمود: همانا من شما را دعوت کردم تا شاهدان الهی در زمین باشید؛ چه این شهادت را ادا کنید و به دیگران برسانید و چه آن را کتمان کنید و بعد فرمود: ای ابوبکر! برخیز و بر علی، به عنوان امیر و سرپرست مؤمنان، سلام کن.

ابوبکر گفت: آیا این، امر خدا و رسول اوست؟

پیامبر اکرم(صلّی الله علیه و آله) فرمود: آری.

۱- بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹۳.

ابوبکر برخاست و به علی، به عنوان امیر و سرپرست مؤمنان، سلام کرد؛ سپس رسول اکرم(صلّی الله علیه و آله) به عمر فرمود: برخیز و به علی، به عنوان امیر و سرپرست مؤمنان، سلام کن.

عمر نیز سؤال کرد: آیا این، فرمان خدا و فرمان رسول اوست؟

پیامبر اکرم(صلّی الله علیه و آله) پاسخ داد: آری.

عمر برخاست و بر علی، به عنوان امیر و سرپرست مؤمنان، سلام کرد. پس از آن پیامبر(صلّی الله علیه و آله) به مقداد فرمود: برخیز و تو نیز بر علی، به عنوان امیر و سرپرست مؤمنان، سلام کن.

مقداد بدون پرسش، برخاست و سلام کرد و بعد پیامبر(صلّی الله علیه و آله)همین فرمان را به ابوذر داد و او نیز مانند مقداد، بدون پرسشی، برخاست و سلام کرد. پس از آن پیامبر(صلّی الله علیه و آله) روی به حذیفه یمانی کرد و همین سخن را تکرار کرد و حذیفه نیز برخاست و سلام کرد؛ سپس پیامبر(صلّی الله علیه و آله) همین سخن را به عمّار گفت و عمّار نیز سلام کرد. پس از عمّار، رسول اکرم(صلّی الله علیه و آله) روی به بریده که از همه حاضران کوچک تر بود، کرد و همین سخن را تکرار کرد. بریده نیز سلام کرد. رسول اکرم(صلّی الله علیه و آله) در پایان فرمود: من شما را برای این دعوت کرده کردم که شاهدان خدایی باشید؛ خواه این شهادت را به پا داشته [به دیگران ابلاغ کنید] و خواه پنهان سازید.(۱)

امام صادق(ع) و مرگ اسماعیل

یکی از فرقه هایی که پس از امام صادق(علیه السّلام) در میان شیعیان به وجود آمد و در مقابل مسیر صحیح ولایت و امامت ایستاد و پیروانش به امامت امام کاظم(علیه السّلام) اعتراف نکردند، فرقه اسماعیلیه بود. اینان با ادعای اینکه اسماعیل پسر بزرگ امام صادق(علیه السّلام) بود و اکنون نیز زنده و جانشین امام صادق(علیه السّلام) است، گروه زیادی را

ص: ۱۱۴

۱- موسوعه کلمات الامام الحسین (علیه السّلام)، ص ۶۳.

منحرف کردند؛ این در حالی است که اسماعیل در زمان حیات امام صادق(علیه السّلام) از دنیا رفت.

امام صادق(علیه السّلام) هنگام مرگ اسماعیل، با توجه به این که می دانست برخی در آینده به اشتباه می افتند و گروهی نیز درصدد سودجویی و سوءاستفاده برمی آیند، به گونه های مختلف، تلاش کرد که زمینه این گناه و انحراف را از بین ببرد.

زراره بن اعین می گوید: امام صادق(علیه السّلام) داودبن کثیر و حمران بن اعین و ابوبصیر را دعوت کرد و مفضّل بن عمر و گروهی دیگر نیز خود وارد خانه امام صادق(علیه السّلام) شدند؛ تا این که عدد حاضران به سی نفر رسید. امام صادق(علیه السّلام) به داوود فرمود: صورت پسرم اسماعیل را باز کن.

داوود پارچه ای را که روی صورت اسماعیل بود، کنار زد. حضرت فرمود: ای داوود! خوب دقت کن ببین زنده است یا مرده؟

داود عرض کرد: مرده است.

امام صادق(علیه السّلام) رو به فرد دیگری کرد و همین سخن را تکرار کرد؛ تا تمام این سی نفر، با دقت و تأمل، شهادت دادند که اسماعیل از دنیا رفته است.

بعد امام صادق(علیه السّلام) فرمود: خدایا! تو شاهد باش.

سپس فرمان داد: اسماعیل را غسل دادند و کفن کردند و پس از کفن کردن اسماعیل، امام صادق(علیه السّلام) به مفضّل فرمود: ای مفضّل! کفن را کنار بزن.

مفضّل، کفن را از صورت اسماعیل کنار زد. امام(علیه السّلام) فرمود: تمام شما نگاه کنید؛ آیا اسماعیل زنده است یا مرده؟

همگی نگاه کردند و گفتند: ای سرور ما! او مرده است.

حضرت فرمود: آیا همه شما شهادت می دهید و به طور کامل متوجه شدید؟

همگی با شگفتی بسیار از این عمل امام گفتند: آری.

باز امام تکرار کرد و فرمود: خدایا! تو شاهد باش بر اینان.

سپس جنازه را به طرف قبر بردند. وقتی جنازه را در قبر گذاشتند، امام

صادق(علیه السّلام) فرمود: ای مفضّل! صورت اسماعیل را باز کن.

مفضّل صورت اسماعیل را باز کرد و حضرت رو به جمعیت کرده، فرمود: ببینید او زنده است یا مرده؟

همگی گفتند: ای ولی خدا! او مرده است.

امام صادق(علیه السّلام) فرمود: خدایا شاهد باش؛ زیرا گروهی باطل گرا، ایجاد شک خواهند کرد و می خواهند نور خدا را خاموش کنند.

سپس به امام موسی بن جعفر(علیه السّلام) اشاره کرد و فرمود: ولی خداوند، نور خویش را کامل خواهد کرد؛ اگرچه کافران نخواهند.

پس از سخنان امام صادق(علیه السّلام)، روی قبر، خاک ریختند و پس از دفن اسماعیل، امام صادق(علیه السّلام) رو به جمعیت کرد و فرمود: این مرده ای که کفن شد و حنوط شد و در این قبر دفن شد، چه کسی بود؟

همگی گفتند: اسماعیل، فرزند تو.

امام فرمود: خدایا! شاهد باش.

آن گاه دست امام کاظم(علیه السّلام) را گرفت و فرمود او حق است و حق با اوست و از اوست تا زمانی که خداوند زمین و آن چه در زمین است، به ارث برد. (۱)

امام کاظم(ع) و واقفیّه

امام کاظم(علیه السّلام) نیز مانند پدر بزرگوارش، دچار همین مشکل بود؛ زیرا می دانست که پس از او، عده ای با سوء استفاده از زندان های طولانی وی، دست به فرقه سازی و منحرف کردن مردم زده، برخی ساده دلان را اغفال خواهند کرد و امامت امام علی بن موسی الرضا(علیه السّلام) را منکر خواهند شد. از این رو آن بزرگوار برای جلوگیری از این منکر بزرگ، همان افراد اغواگر را در زمان حیات خویش، مأمور ابلاغ امامت علی بن موسی الرضا(علیه السّلام) به دیگر شیعیان کرد؛ تا این حقیقت

۱- بحارالانوار، ج ۴۷ ، ص ۲۵۴.

برخودشـان روشن شود و دیگران هم که این حقیقت را از زبان اینان شـنیده انـد، فریب توطئه آنان را نخورنـد و دچار انحراف نشوند. محمدبن اسماعیل زیّات می گوید: همراه «زیاد قندی» به حج رفتم و در همه حال با وی بودم. شبی به خانه رفتم و او را ندیدم. صبحگاه که او را دیدم، به او گفتم: دوری تو، مرا غمگین کرد، کجا بودی؟

زیاد گفت: در سـرزمین ابطح، همراه موسـی بن جعفر(علیه السّـلام) بودم و پسـرش علی بن موسـی(علیه السّلام)، سمت راست پدر نشسته بود؛ پس امام کاظم(علیه السّلام)روی به من کرد و فرمود:

ای زیاد! این فرزندم علی، سخنش، سخن من و کردارش، کردار من است. هرگاه نیازی داشتی، از او بخواه و سخنش را بپذیر؛ زیرا او چیزی جز حق، به خدا نسبت نمی دهد.

محمـد بن اسـماعیل می گویـد: مـدت ها از این جریان گذشت. روزی زیاد قندی به امام رضا(علیه السّـلام) نامه ای نگاشت و سؤال کرد که من این سخن [درباره امامت شما] را از پدر شما شنیده ام. آیا آن را اظهار کنم یا پنهان سازم؟

امام رضا(علیه السّلام) فرمود: مشکلی نیست؛ اظهار کن.

زیاد، گفتار موسی بن جعفر(علیه السّـلام) درباره جانشینی و امامت علی بن موسی الرضا(علیه السّلام) را همه جا بیان کرد؛ امّا خودش از سـرکردگان فرقه واقفیه شد و امامت امام رضا(علیه السّلام) را انکار کرد. روزی به سراغ زیاد رفتم و به او گفتم: آن احادیث که می گفتی چه شد؟ زیاد گفت: اکنون وقت این حرف ها نیست. (۱)

امام رضا(ع) و حکومت عباسیان

مـأمون برای آرام کردم قیـام هـای علویـان و خوشـبین سـاختن مردم بـه عباسـیان و جلـب محبـت و عواطـف دوسـتداران اهل بیت(علیهم السّـلام) ، امـام رضـا(علیه السّـلام)را بسـیار احترام می کرد و امـام برای این که این احترام هـای ظاهری، گروهی را نفریبد و در باطل

۱- همان، ج ۴۸، ص ۲۷۲.

بودن حکومت عباسیان دچار تردید نشوند، در هر فرصتی زمینه این منکر را از بین برده، حقیقت را تبیین می فرمود.

حسن بن جهم می گوید: روزی نزد مأمون رفتم. امام رضا(علیه السّلام)نیز در آن جا حضور داشت و عده ای از فقها و متکلمان هم در خدمت آن حضرت بودند. مأمون و آن گروه، سؤال های زیادی را از امام رضا(علیه السّلام)می پرسیدند. وقتی امام رضا(علیه السّلام) برخاست، من همراه وی به خانه اش رفتم و در منزل گفتم: ای پسر رسول خدا! خدای را سپاس می گویم که خلیفه به شما خوش گمان است و شما را گرامی می دارد و سخن شما را می پذیرد.

حضرت فرمود: ای پسر جهم! این اکرام و احترام ها و پذیرفتن سخن من، تو را نفریبد؛ زیرا او مرا با زهر خواهد کُشت و در حق من ستم روا خواهد داشت. این نکته را من از پیمانی که پدرانم از رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) دریافت کرده اند، دریافته ام؛ ولی این سخن را تا من زنده ام، بازگو مکن. (۱)

ابوسعید خراسانی می گوید: در خراسان، دو مرد به حضور امام رضا(علیه السّلام) آمدند و سؤال کردند که آیا باید نمازهای چهار رکعتی را قصر (دورکعتی) بخوانند یا این که وظیفه آنان خواندن نمازِ چهار رکعتی است. امام رضا(علیه السّلام) به یکی از آنان فرمود: تو باید نمازهای چهار رکعتی را قصر (دورکعتی) بخوانی؛ زیرا برای دیدار من به این شهر آمده ای و به دیگری فرمود: تو باید نمازهایت را چهار رکعتی بخوانی؛ زیرا تو برای دیدار مأمون سفر کرده ای.(۲) [و سفرت، سفر معصیت است].

۲. برخورد مستقیم

اشاره

درباره اصلاح فرد و جامعه در میان برخی از صاحب نظران، دو نظریه متقابل و متضاد وجود دارد؛ گروهی تنها راه برطرف کردن ناهنجاری ها و فسادها را برخورد مستقیم و بازداشتن به وسیله نیروهای نظامی و انتظامی می دانند و اقدامات

۱- همان، ص ۳۲۲.

۲- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۵۱۰.

فرهنگی و اقتصادی را - که به عنوان زمینه سازی مطرح می شود - تنها وقت گذارانی و اتلاف سرمایه ها می دانند.

در مقابل، گروهی دیگر می گوینـد: باید زمینه های این گونه امور را از بین برد؛ تا خود به خود درخت گناه، بخشکد و زمینه نیکی را فراهم شود؛ تا درخت بارور و پرثمر خوبی ها خود به خود رشد کند و به بار بنشیند و اقدامات موضعی و برخوردهای مستقیم، فایـده ای نـدارد و دردی را دوا نمی کنـد و یا حـداقل این اقـدامات موضـعی و برخوردهای مسـتقیم را باید به بعد از فراهـم شـدن زمینـه هـای نیکی و از بیـن رفتن زمینه هـای منکر، موکـول کرد. حقیقت این است که هر دو گروه در قسـمتی از عقیده خود، صـحیح و در قسمتی دیگر، نادرست می اندیشند. در این که زمینه سازی و اقدامات اصلاحی اقتصادی و فرهنگی، ضرورت دارد، جـای هیـچ شـبهه ای نیست و قبلاًـ دربـاره آن سـخن گفته شـد؛ ولی آیـا همراه بـا زمینه سازی، نیاز به برخورد مستقیم و برخورد موضعی نیست؟

بدون شک، بسیاری از گناهان به علت وجود هوس های افسار گسیخته ای، انجام می شوند تنها راه جلوگیری از آنها، برخورد مستقیم است؛ زیرا هیچ علتی جز هوس ها و شهوت های افسارگسیخته ندارند. علاوه بر این، اگر اقدامات عملی و برخوردهای مسـتقیم را به بعد از نتیجه دادن زمینه سازی های اصـلاحی موکول کنیم، رشد سـریع فساد و گناه، مجال شـکوفایی زمینه ها را نمی دهـد و قبـل از رسـیدن به آن مرحله، فساد و ترک وظایف، جامعه را در گرداب تباهی، فرو می برد. کشاورزی که تنها به فراهم آوردن زمینه رشد گیاه بسنده کند، بذری نپاشد و اقدامات معمول دیگر را انجام ندهد، خرمنی نخواهد داشت.

همچنین کسـی که بـذر، کود و آب مصـرف کنـد، ولی زمینه را برای رشـد گیـاه و از میـان رفتن علف هـای هرز آماده نکرده باشد، محصولی نخواهد داشت. بنابراین، گاهی برخوردهای مستقیم با منکرات و ترک معروف ها، ضروری است.

برخورد مسـتقیم نیزماننـد اصل امر به معروف و نهی از منکر، مراتب چنـدگانه ای دارد که باید هنگام امر به معروف و نهی از منکر، مورد توجه دقیق قرار گیرند؛

یعنی اگر از بین بردن منکر و یـا وادار کردن به معروف بـا برخوردی ملایم و آرام ممکن باشـد، زیاده روی و برخورد شدیـد، جـایز نیست و اگر برخورد آرام و ملایم مؤثر نباشـد، نمی توان تنها به آن اکتفا کرد و وظیفه را انجام یافته دانست؛ بلکه نوبت به شدّت و اقدامات خشن تر خواهد رسید.

معصومین(علیهم السّـلام) گـاهی بـا برخوردی بسـیار ملایم و مناسب، برای برطرف کردن منکر، اقـدام می کردنـد و زمانی که چنین برخوردی را کافی نمی دیدنـد، برخوردی شدیـدتر (مانند کتک زدن با شـلاق و امثال آن) را انجام می دادند و اگر این اقـدامات نیز مؤثر نبودنـد، با اجرای حـدود الهی - که گاهی به کشـتن گناهکار نیز منجر شـد - و تنبیه جـدّی خطاکار، حـدود الهی را پـاس می داشـتند و آن گـاه که اقامه دین خداونـد و از بین بردن منکرات اجتماعی، شـدّتی بیش از این می طلبیـد، آن بزرگـان به میـدان هـای جهـاد می شـتافتند و برای امر به معروف و نهی از منکر شمشـیر به دست می گرفتنـد؛ چنان که سـرور شهیـدان و سالار جوانـان اهـل بهشت، امام حسـین(علیه السّـلام)چنین کرد و جهاد خویش را قیامی برای اقامه امر به معروف و نهی از منکر، معرفی کرد.

اینک به این سیر صعودی امر به معروف و نهی از منکر در سیره معصومین(علیهم السّلام) توجه کنیم:

برخورد آرام

رسول اکرم(صلّی الله علیه و آله) در سـفر حج، هنگام رفتن به عرفات، اسامه بن زید را پشت سـر خود، بر مرکب سوار کرد و چون وقوف در صـحرای عرفات به پایان رسـید و خواسـتند به طرف مشعرالحرام کوچ کنند، فضل بن عباس را که جوان بسیار خوش سـیما و زیبایی بود، پست سـر خود بر مرکب جای داد. در همین هنگام، عربی همراه با خواهرش - که او نیز از زیباترین زنان عرب بود - نزد رسول اکرم(صـلّی الله علیه و آله) را آمده، سؤالاتی از آن حضـرت پرسـید. رسول اکرم(صـلّی الله علیه و آله)به پاسخ گفتن مشغول شد. پیامبر در این هنگام دریافت که فضل به آن زن عرب، چشم دوخته است.

ص: ۱۲۰

پس با آرامی دستش را به صورت فضل گذاشته، صورتش را برگرداند و مانع نگاه کردن او شد و به سخن خویش ادامه داد. فضل از زاویه دیگری، باز به نگاه کردن به آن زن مشغول شد. وقتی رسول اکرم(صلّی الله علیه و آله)از پاسخ دادن به آن مرد عرب فراغت یافت، به فضل فرمود:

أما عَلِمْتَ انّها ایام معدودات والمعلومات، لا یکفّ رجل فیهن بصره ولا یکفّ لسانه ویده الاّ کتب اللّه له مثل حج قابل؛ (۱)

آیا نمی دانی این روزها ایّام شمرده شده و مشخص شده ای هستند که هیچ مردی در این ایّام، چشم خویش و زبان و دست خود را [از حرام] باز نمی دارد مگر آن که خداوند همانند ثواب حج سال آینده را برایش می نویسد.

برطرف کردن عملی منکر

اشاره

زنانی که احرام می بندند، پوشیدن صورت، برایشان حرام است. امام کاظم(علیه السّلام)می فرماید: امام باقر(علیه السّلام) از کنار زنی عبور کرد که احرام بسته بود و صورتش را نیز با بادزن دستی پوشانده بود. حضرت به طرف او حرکت کرد و با چوب دستی اش بادزن را کنار زد. (۲)

بیرون آوردن زیور زرّین

استفاده از زیور طلا برای مردان، حرام شمرده شده است. روزی امیرالمؤمنین(علیه السّلام) در رحبه کوفه، یکی از فرزندانش را دید که با لباسی از خز و گردن بندی از طلا از خانه خارج شد.

امام(علیه السّلام) او را صدا زد و بعد، لباس او را پاره کرد و گردن بندش را قطعه کرد. (۳)

ص: ۱۲۱

۱- نوری، مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۸.

۲- قرب الاسناد، ص ۳۶۳ ، روایت ۱۳۰۰ ؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۱۳۰.

۳- موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السّلام، ص ۷۳۰.

بیرون آوردن لباسها

پیامبر اکرم(صلّی الله علیه و آله) امیرمؤمنان(علیه السّلام) را برای انجام مأموریتی به یمن فرستاد. آن حضرت ضمن انجام مأموریت خویش، همراه گروهی از مردم و با مقداری از اموال - که باید خدمت رسول اکرم(صلّی الله علیه و آله) برده می شد - به طرف مدینه حرکت کرد. چون آن روزها با ایام حج مصادف بود و رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) برای انجام حج، به مکه رفته بود، علی(علیه السّلام) نیز آهنگ مکّه کرد. در نزدیکی مکّه شور اشتیاق زیارت رسول خدا(صلّی الله علیه و آله)، امیرمؤمنان(علیه السّلام) را بی تاب ساخت؛ سپس مردی را به سرپرستی قافله - که آرام آرام راه می پیمود - گماشت و خود به سرعت برای دیدار رسول خدا به طرف مکّه حرکت کرد. چون به مکّه رسید و رسول اکرم(صلّی الله علیه و آله) را دیدار کرد، دوباره به سراغ قافله آمد؛ ولی با کمال شگفتی مشاهده کرد که همه افراد قافله لباس های بیت المال را پوشیده اند. امیرمؤمنان(علیه السّلام) به نماینده خود گفت: وای بر تو! این چه وضعیتی است؟

آن مرد گفت: لباس نو و زیبا بر تن اینان کردم تا هنگام ورود، خوش قیافه باشند.

امام علی(علیه السّلام) فرمود: وای بر تو! قبل از آن که اموال به دست رسول خدا(صلّی الله علیه و آله)برسد؟

سپس خود لباس ها را از تن افراد بیرون آورد و همه را در کیسه ای پنبه ای ریخت و خدمت رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) آورد.

همراهان امیرمؤمنان(علیه السّلام) از این برخورد، ناراحت شده، نزد رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) از امام علی(علیه السّلام) شکایت کردند. پیامبر(صلّی الله علیه و آله) بر منبر قرار گرفت و فرمود: ای مردم! شکایت مکنید، زیرا او در امور الهی، خشن و سخت گیر است.(۱)

ص: ۱۲۲

۱- بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۱۶.

نهی از منکر با شلاق

روزی امیرمؤمنان(علیه السّلام) وارد بازار خرمافروشان شد و زنی را مشاهده کرد که می گریست و با مردی خرمافروش، بحث می کرد. حضرت به زن فرمود: چه شده است؟

زن گفت: ای امیرمؤمنان! من از این مرد خرما خریده ام؛ ولی خرمای زیرین، خرمای پست و بی ارزش است و همانند خرمای رویین – که من دیده بودم – نیست.

حضرت به مرد خرمافروش فرمود: پول این زن را پس بده.

مرد خرمافروش قبول نکرد. حضرت سه بار تکرار کرد؛ ولی باز هم فروشنده نپذیرفت. آن گاه حضرت با شلاق خویش، او را کتک زد؛ تا پول زن را پس داد. (۱)

تنبیه مرد قصه گو

امام صادق(علیه السّلام) می فرماید: امیرمؤمنان(علیه السّلام) مردی قصه گو را در مسجد دید که با گفتن قصه، مانع و مزاحم نماز مردم بود و با داستان های بی ارزش باعث اتلاف وقت آنها می شد. آن حضرت با شلاقی که در دست داشت، او را تنبیه کرد و از مسجد بیرون راند. (۲)

نهی نمازگزار

روزی امیرالمؤمنین(علیه السّلام) مردی را در مسجد مشاهده کرد که قبل از رسیدن وقت، مشغول خواندن نماز نافله ظهر بود. این نمازی بود که برخی بدعت گذاری کرده، آن را «صلاه الضحی» می نامیدند.

حضرت با شلاق خود آرام به پهلوی او نواخت و فرمود: نماز توبه کنندگان (نافله ظهر) را تباه کردی؛ خدا تو را تباه کند. (۳)

تنبیه مردم آزار

مردی به نام زرین می گوید: در شهر کوفه در محل وضو گرفتن، مردی را

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۲ ، ص ۴۱۹.
۲- همان، ج ۳، ص ۵۱۵.
۳- همان، ص ۷۵.

مشاهده کردم که کفش های خود را درآورده، شلاق خویش را بالای کفش هایش گذاشت. سپس نزدیک تر آمد و شروع به وضوگرفتن کرد. من به او فشار آوردم؛ تا این که بر اثر فشار من، روی دست هایش افتاد. پس برخاست و وضویش را کامل کرد و آن گاه سه بار با شلاق بر سر من کوبید و فرمود: بپرهیز از این که دیگران را با فشار دادن، کنار بزنی و عضوی از آنان را بشکنی و مجبور شوی غرامت آن را بپردازی.

گفتم: این مرد کیست؟

گفتند: او امیرمؤمنان(علیه السّلام) است. من به سوی آن حضرت رفتم تا عذرخواهی کنم؛ ولی آن حضرت توجهی نکرد. (۱)

نهی از منکر با اجرای حدود

اشاره

یکی از شیوه هایی که در اسلام برای اقامه معروف و از بین بردن منکرات تشریع شده، اجرای حدود الهی است. اسلام برای انجام هر گونه گناه و ترک هرگونه واجبی، مجازاتی تعیین و پیشوایان جامعه را مأمور اجرای آن کرده است. امام صادق(علیه السّلام) می فرماید:

إنّ اللّه ارسل رسولاً... وجعل لکل شی ءٍ حدّا ولمن جاوز الحدّ حدّا؛ (۲)

خداوند، پیامبری فرستاد... و برای هر چیزی، حدود و مقرراتی تعیین کرد و برای کسی که از این حدود و مقررات تجاوز کند نیز مجازاتی قرار داد.

برخی از مجازات ها که دارای مقدار و اندازه معینی هستند، «حدود» نامیده می شوند و بعضی دیگر، که تعیینِ اندازه و مقدار آنها بر عهده حاکم شرع است، «تعزیرات» نامیده می شوند و حتی در مورد دیوانگان و کودکان نیز در اموری همچون سرقت، در صورتی که برای تادیب و بازداشت آنان مفید و مؤثّر باشد، اجازه تعزیر داده شده است.

۱- همان، ج ۱۸ ، ص ۵۳.

۲- همان، ص ۳۱۰.

اجرای حد برای همه

امام صادق(علیه السّلام) فرمود: زنی از اشراف را که دزدی کرده بود، خدمت رسول اکرم(صلّی الله علیه و آله) آوردند. حضرت فرمان داد دست وی را قطع کنند. گروهی از قریشیان خدمت رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) آمدند و گفتند: ای رسول خدا! دست زنی از اشراف و بزرگان، مانند فلانی را برای مقدار اندکی مال، قطع می کنی؟

رسول اکرم(صلّی الله علیه و آله) فرمود:

نعم، انّما هلك بنو اسرائيل لانّهم كانوا يقيمون الحدود على ضعفائهم ويتركون اقوياهم واشرافهم فهلكوا؛(۱)

آری، همانا بنی اسرائیل بدین سبب هلاک شدند که حدود را درباره ضعیفان اجرا می کردند و قدرتمندان و اشراف را رها می کردند؛ پس به هلاکت رسیدند.

تبعیض در اجرای حدود

عایشه می گوید: زنی از بنی مخزوم، اشیایی را از مردم به عنوان عاریه می گرفت و بعد این موضوع را انکار می کرد. رسول خدا(صلّی الله علیه و آله)دستور داد دست او را قطع کنند. خانواده او نزد اُسامه بن زید آمدند و از او خواستند که با رسول خدا(صلّی الله علیه و آله)گفت گو کند؛ تا حد بر آن زن جاری نشود. اُسامه این کار را کرد. رسول خدا(صلّی الله علیه و آله) فرمود: ای اُسامه! نبینم که درباره حدّی از حدود الهی سخن بگویی و بعد به منبر رفت و فرمود:

همانا آنان که قبل از شما بودند، هلاک شدند؛ زیرا چون ضعیفی مرتکب سرقت می شد، دستش را قطع می کردند؛ ولی اشراف را رها می ساختند. سوگند به آن خدایی که جانم در دست اوست! اگر فاطمه دخترم این کار را کرده بود، دستش را قطع می کردم.

سپس فرمان داد که دست آن زن را قطع کردند. (۲)

۱- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۳۰۷.

۲- همان، ص ۳۰۸.

اجرای حدود وظیفه الهی

مردی از بنی اسد مرتکب گناهی شد که باید حدّ بر او جاری می شد. او را نزد امیرمؤمنان(علیه السّلام) بردند بنی اسد خدمت امام حسین(علیه السّلام)رسیدند و از او خواستند که با پدرش امیرمؤمنان(علیه السّلام)گفت گو کند؛ تا حد بر این شخص جاری نشود. امام حسین(علیه السّلام)نپذیرفت. آنان مستقیما به خود امیرمؤمنان(علیه السّلام) مراجعه کردند و تقاضای خود را مطرح کردند. امیرمؤمنان(علیه السّلام) فرمود: هرچه در اختیار من باشد و شما از من بخواهید، انجام خواهم داد. بنی اسد خوشحال از محضر امیرمؤمنان(علیه السّلام)بیرون آمدند در راه امام حسین(علیه السّلام) را ملاقات کردند و داستان ملاقاتشان با امیرمؤمنان(علیه السّلام) را برای آن حضرت بیان کردند. امام حسین(علیه السّلام) فرمود: اگر نیازی به رفیقتان دارید، برگردید؛ شاید حد بر او جاری شده باشد.

آنان دوباره به محضر امیرمؤمنان(علیه السّلام) آمدند و مشاهده کردند که امیرمؤمنان(علیه السّلام) حد را بر آن مرد گنه کار جاری کرده است؛ پس با شگفتی گفتند: ای امیرمؤمنان! مگر شما به ما وعده ندادی؟!

امیرمؤمنان(علیه السّلام) فرمود: من به شما وعده دادم که آن چه در اختیار من باشد، انجام دهم؛ ولی این حد، وظیفه ای الهی است و در اختیار من نیست. (۱)

برخورد بسیار شدید

اشاره

گاهی برای دفع منکر و از بین بردن آن، نیاز به برخورد شدید است. در این موارد، مهربانی و اظهار عواطف و احساسات، بی اعتنایی به دستورات الهی است و نشان دهنده برگزیدن هوای نفس بر حکم خداست. از این رو، معصومین(علیهم السّلام) که مظهر رحمت الهی هستند و در بُعد احساس و عاطفه انسانی، همچون سایر ابعاد، کامل ترین افرادند، در این گونه موارد، از هرگونه اظهار ترحم و احساسات عاطفی، خودداری کرده، شدیدترین برخوردها را با گناهکاران داشته اند؛ اگرچه گناه این

۱- موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السّلام، ص ۷۳۷.

گناهکاران، احترام و اظهار محبت بیش از اندازه و نسبت خدا دادن به امیرمؤمنان(علیه السّلام)باشد.

امام صادق(علیه السّلام) می فرماید: گروهی نزد امیرمؤمنان(علیه السّلام) رسیدند و گفتند: السلام علیك یا ربّنا؛ سلام بر تو ای پروردگار ما!

امیرمؤمنان(علیه السّلام) از آنان خواست که این عقیده و گفتار خود توبه کنند؛ ولی نصیحت امیرمؤمنان(علیه السّلام) کارگر نیفتاد و آنان حاضر به توبه نشدند. پس امیرمؤمنان(علیه السّلام) فرمان داد دو گودال در کنار هم حفر کردند و آنها را به وسیله کانالی به هم وصل کردند و آن گاه این گروه را در یکی از آن گودال ها قرار داد و در دیگری آتش برافروخت تا بر اثر دود ناشی از آتش، مردند.(۱)

امام باقر(علیه السّلام) می فرماید: هفت نفر را خدمت امیرمؤمنان آوردند که می گفتند: ای علی! تو خدای ما هستی.

حضرت علی(علیه السّلام) آنان را وادار به توبه کرد و چون نپذیرفتند، آنها را به همان صورت که بیان شد، به هلاکت رساند.(۲)

فرمان ترور

محمد بن عیسی بن عبید می گوید: مردی به نام فارس بن حاتم، مردم را به بدعت می خواند و گمراه می کرد. امام هادی(علیه السّلام) در نامه ای چنین نگاشت: این مرد - خدا او را لعنت کند - مردم را به بدعت می خواند؛ کشتن او برای هر کسی مجاز است و خون او هدر است. چه کسی است که مرا از دست او راحت کند و او را بکشد؛ تا من از جانب خداوند، برایش بهشت را ضمانت کنم؟

پس از این فرمان، مردی به نام جنید، او را کشت. (۳)

۱- بحارالانوار، ج ۴۰ ، ص ۳۰۰ و ۳۰۱.

۲- همان.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۱ ، ص ۹۴.

از آثار نشر معروف:

نام کتاب مولف صفحه قطع قیمت

فرهنگنامه عاشورا جواد محدثی ۲۱۶ پالتونی ۲۰۰۰

اعتکاف مهدی مویدی ۱۷۶ پالتونی ۱۵۰۰

عطر باران ناصر صبا ۳۲۴ پالتونی ۲۰۰۰

ندای صبا در عتبات ناصر صبا ۳۰۰ پالتونی ۳۰۰۰

بانوی حجاز جواد محدثی ۸۰ پالتونی ۸۰۰

نگین قم جواد محدثی ۸۰ پالتونی ۸۰۰

صدف عصمت جواد محدثی ۸۰ پالتونی ۸۰۰

آینه علی نما جواد محدثی ۸۰ پالتونی ۸۰۰

فروغ حدیث ۲ جلد محمود شریفی ۵۳۶ وزیری ۴۰۰۰

چهارده معصوم ع جواد محدثی ۱۶۸ پالتونی ۱۵۰۰

رواق روشنی جواد محدثی ۱۲۸ رقعی ۵۰۰

روشها جواد محدثی ۲۵۶ رقعی ۴۰۰۰

احکام فقهی درسفرهای خارجی

محدحسین فلاح زاده ۱۶۰ رقعی ۱۵۰۰

سلام بر مهدی جواد محدثی ۶۴ رقعی ۱۵۰۰

سه هزار مستحب برای یک نماز

شهید اول ۱۰۴ رقعی ۶۰۰

مسجد گوهر بی همتا عباس عرشی نیاسر ۱۸۴ رقعی ۱۸۰۰

الفبای انقلاب جواد محدثی ۷۲ خشتی ۷۰۰

چند گام تا ظهور جواد محدثی ۱۱۰ رقعی ۱۲۰۰

فرهنگنامه دینی جواد محدثی ۲۵۶ رقعی ۳۸۰۰

ص: ۱۲۸

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹